

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز®

CHASHM ANDAAZ®

No. 89 August 2002 Av/Elul 5762 شماره ۸۹ مرداد/شهریور ۱۳۸۱

Ilan Ramon

ایلان رامون نخستین فضانورد ایسرائل

بهاء ۳ دلار

SASON CATERING

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

کیترینگ گلت کاشر شادی مورد تأیید همگان

(310) 588-8885 Pager   عضو ۸۰ ایرانیان   (310) 659-5982 TEL.
Fax (310) 360-0138
8626 West Pico Boulevard, Los Angles, California 90035

سازمان سیامک

مراسم روزهای مقدّس روش هشانا و کیپور سال ۵۷۶۳ عبری برابر با ۲۰۰۲ میلادی را در سالن و فضای با شکوه و زیبای

RIVIERA COUNTRY CLUB

برگزار می‌نماید.

مراسم روزهای روش هشانا ۸ و ۷ سپتامبر
مراسم روز کیپور ۱۶ و ۱۵ سپتامبر اجراءِ خواهد شد

بهای بلیط های ورودی برای هر ۴ برنامه ۱۲۰ دلار می‌باشد.
کودکان کمتر از ۵ سال در اطاق مخصوص کودکان و تحت نظر متخصصین سرپرستی کودکان نگهداری می‌شوند.
بهای بلیط برای کودکان ۲۰ دلار خواهد بود.
بلیط پارکینگ وله برای هر ۴ روز و حق نامحدود رفت و برگشت به پارکینگ را به مبلغ ۲۰ دلار می‌توانید از دفتر سازمان تهیه نمائید.
به علت محدودیت جا (نصف ظرفیت سال گذشته) بلیط های شرکت خود در این مراسم را هر چه زودتر تهیه نمائید.

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)

سال نو مبارک



Published by:
IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
سرپرست شورای نویسندگان: دکتر هوشنگ ابرامی
با همکاری
پیمان اخلاقی، دکتر نیسان بامداد، کیوان بن‌داود، رحمت رحیمیان، پوران سلیمانزاده، منیژه شایسته (یومطوبیان)، فریده شبانفر، مینو شبانفر (حکیمیان)، داوید فاخری، ژرژ فراست، رزا کیائی، سیاوش مرادپور، مینو مقیمی، فریار نیکبخت، شهره نوفر، نازی ولف (نظریان) ژرژ هارونیان و الهام یعقوبیان.
نویسنده همراه: پرفسور امنون نتصر
مدیر داخلی: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا
تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت
با همیاری
اخترا برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

نوشتارهای این شماره

۱۲ اندرز زندگی

نوشتهٔ: داریوش فاخری



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

سالهاست که دل مشغولی مسئله ازدواج گریبانگیر جامعه است. چون دیگران در سازمان سیامک این مسئله را سالها پیش دیدیم، تبدیل آن را به بحران ازدواج مشاهده کردیم و اکنون چون دیگران به فاجعه ازدواج می‌نگریم.

تا حدی که در توان ما بود کوشیدیم. از راه حل نشان دادن‌ها و با متخصصین سمینار تشکیل دادن‌ها، مصاحبه‌ها و ترجمهٔ مقالات صاحبنظران را در چشم‌انداز منتشر کردن‌ها و تشکیل بهاری دیگر که اولین قدم برای برگرداندن مطلقه‌ها و بیوه‌ها برای تشکیل دوباره خانواده بود، انتشار آگهی ازدواج‌ها از سراسر آمریکا در چشم‌انداز تحت عنوان **پیوند دلها** و اکنون با سازمان دادن اسامی و مشخصات تعدادی بیشتر از ۴۰۰ جوان و میان سال از سراسر آمریکا در کامپیوتر و معرفی آنان به یکدیگر، که از طریق تلفن یا هر روز یکشنبه در محل سازمان سیامک بین ساعات ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر انجام میگردد.

مراجعین به سازمان سیامک با شخص من درد دلهای بسیاری را در میان میگذارند. مواردی که پیش - در حین و یا پس از ازدواج برایشان اتفاق میافتد. راه میجویند و راه حلّ. با آنکه با این فاجعه، یک فرد یا یک سازمان نمی‌تواند به تنهایی روبرو شود و نیروی همگان را می‌خواهد در این شماره امّا، من به سهم خود می‌خواهم با بعضی از دختران جامعه‌مان، اندرزهایی را در میان بگذارم. در شماره آینده با پسران جامعه‌مان درباره ناهنجاری‌ها حرف خواهم زد.

❊❊❊

در زندگی اندرزهایی است که نه در مدرسه و نه حتی در خانه یاد می‌گیریم امّا برای ساختن یک زندگی پُر بار به آنان محتاجیم.

اندرز اول - زندگی همیشه به دلخواه نیست، به آن عادت کنید.

عادلانه یا منصفانه بودن زندگی برای هر کسی فرق می‌کند. بعضی بیشتر از دیگران پول دارند؛ زودتر ازدواج کرده‌اند یا بیشتر شانس می‌آورند. ارزش زندگی زناشویی وقتی به دست می‌آید که به عنوان یک همسر در دست‌آوردهای خانواده‌تان با شوهرتان سهیم باشید. انتظار نداشته باشید که شوهر آینده‌تان حکم «بلیط لاتاری برنده» را داشته باشد تا با او ازدواج کنید.

به جای آنکه غصه بخورید که دیگران «شکار» بهتری را صید کرده‌اند، خودتان را برای فرصت‌های مناسب زندگی که به هر حال پیش می‌آید آماده کنید.

درس دوّم - زندگی، شخصیت و مقام قابل احترام را مجانی به شما تقدیم نمی‌کند.

به عنوان یک انسان واقعی، زمانی احساس خوب می‌کنید که عنوان، مقام و شخصیت اجتماعی را خودتان به دست آورده باشید.

زن یک ربای، معلومات یک ربای را ندارد و زن یک شخص دکتر نیز دکتر نیست، مگر که این مقام‌ها را خودتان کسب کنید.

به جز دوستان چاپلوس و ناپایداری که در صورت از دست دادن موقعیت مالی آدمها را فراموش می‌کنند و در حال حاضر هم در غیبت انسانها را ریشخند می‌کنند، کسی افاده‌ها را جدی نمی‌گیرد. تصمیم بگیرید قدم به قدم، آهسته ولی مداوم شخصیتی قابل احترام و محکم برای «خودتان» بوجود بیاورید.

اندرز سوّم - خانه شوهر، خانه پدر و مادر نیست.

فکر نکنید که پدر و مادرتان شما را بیشتر درک می‌کنند.

لازمه زندگی زناشویی خوب، ساختن قدم به قدم با شوهر و زندگی است. این راه، ایثار و از خودگذشتگی و حل مشکلات با کمک یکدیگر و با ناملایمات ساختن را می‌طلبد. در خانهٔ پدری‌تان تمرین کنید.

اندرز چهارم - دارائی توانایی نیست.

علیرغم آنچه به نظر می‌رسد هنوز هم دانائی، توانایی است.

هیچ دارائی‌ای در دنیا مهر و عشق و اعتماد و وفاداری همسر را نمی‌تواند بخرد. سلامتی را تضمین کند یا علاقه‌ای که در صورت بیماری همسر بالای سر او بنشیند را فراهم نماید.

دارائی واقعی دانایی ساختن است و پرورش یک رابطهٔ عزیز با شوهر - با فرزندان و با دیگرانی که ما را به خاطر خودمان دوست دارند.

اندرز پنجم - زندگی دیگران، زندگی تو نیست.

ربای خردمندی گفته بود که «اگر من منم چون تو، تویی و تو، تویی چون من منم پس نه من منم و نه تو، تویی».

گاه ممکن است چمن همسایه سبزتر بنظر برسد اما همانطور که قدیمی‌ها می‌گفتند کسی از دل دیگران خبر ندارد.

اندرز ششم - زندگی نسل قبلی آنقدرها هم اسفناک نبوده است.

متأسفانه برخی از دختران و زنان ما فکر میکنند که انتقام مادرها و مادر بزرگانشان را باید از نسل شوهر بگیرند. به فرزندان امروز جامعه نگاه کنید. موقعیتهای تحصیلی و اجتماعی آنان را ببینید. اینان ثمره شب بیخوابی‌ها، بالای سر فرزند بیمار نشستن‌ها، نبودن همیشگی زندگی مرّفه، صرفه جویی‌ها، پشت و همراه شوهر ایستادنهای مادران ماست.

کسانی که ترجیح می‌دادند بچه‌هایشان را خودشان بزرگ کنند نه کلفت اسپانیش. فکر نمی‌کردند که این وظیفهٔ «ننی» است که نیمه شبها مادرانه به بچه سر بزند تا خود راحت بخوابند. مادرانی که برای تربیت فرزندان و ساختن زندگی مشترک با شوهرانشان خودشان را فدا کردند تا فرزندانشان تحصیل کنند یا همزمان با فرزندانشان تحصیل کردند تا جوابگوی سطح عالی تحصیلی فرزندانشان باشند نه آنکه از زور تنبلی فقط چند کلام خارجی را برای گفتگوی با کلفت خانه یاد بگیرند.

ایثار امروز ما ضامن دلبستگی جوانان ما به خانواده و دوران پیری ماست.

اندرز هفتم - طلاق چاره تمام مشکلات نیست.

با آنکه در موارد بسیار نادری طلاق بسیار ضروری است اما بزرگ کردن فرزندان بدون پدر - تنهایی - عواقب روانی، اجتماعی و اقتصادی دوران پس از طلاق به مراتب دشوارتر از گذشت، منطقی بودن و فروتنی کردن در رویارویی با مسائل زندگی است.

در موقع بروز مشکلات (که برای همه پیش می‌آید) به اولین جائی که باید نگاه کرد آئینه است نه تلفن کردن به ۸۰۰ ایرانیان برای پیدا کردن وکیل طلاق.

اندرز هشتم - هنرپیشه‌ها و زندگی سوپ اپرا را فقط در تلویزیون می‌توان دید.

روزهای اول یا پیش از ازدواج، بسیاری از شوهران لباس شیک می‌پوشیده و با خیال راحت به رستوران و سینما و پارتی می‌رفته. هیکل مناسب و موهای پر پشت و سیاه هم داشته‌اند. اگر الان کمتر حوصله این کارها را دارند، هیکلشان دیگر متناسب به نظر نمی‌رسد، موهایشان ریخته و در پارتی‌ها خسته‌اند و مثل وروجک بالا و پایین نمی‌پرند بخاطر آن است که زیر خرج کمرشکن زندگی باید با ارباب رجوع در تجارت خود سر و کله بزنند، ناراحتی بکشند، زور بشنوند تا به تنهایی قسط طاقت فرسای خانه - ماشین‌ها، جواهرات و تحصیلات دانشگاهی بچه‌ها را بپردازند.

بنابراین به جای آنکه فکر کنید با رفتن به چند جلسه کلاسهای عرفانی کلاشان و روانشناسانی که فقط در پی پول شما هستند، کلاس‌های ورزش، و جراحیهای پلاستیک مداوم، از همسرتان بیشتر می‌فهمید و او دیگر در سطح زیبائی و جوانی و طراوت! زن خود نیست، گاهی گوش به درد او بدهید - دستی به سرش بکشید. بگوئید که زحمت او را ارج می‌نهید، دوستش دارید و پیشنهاد کمک کنید.

اندرز نهم - نه شما و نه همسرتان از مدرسه زناشویی فارغ‌التحصیل نشده‌اید.

ساختن یک زندگی ایده‌آل وظیفهٔ مشترک زن و شوهر است. هر دوی شما در برخی از امتحانات زندگی نمره ردی می‌گیرید. اگر شانس بیاورید و منصف باشید ممکن است شما و همسرتان از اشتباهات یکدیگر چشم‌پوشی کرده و به یکدیگر کمک کنید تا از زمین برخیزید و با یاری هم رشد کنید.

اندرز دهم - احترام یک خیابان دو طرفه است.

اگر همسر را چه در خلوت و چه در جمع حقیر و کوچک کنید، خودتان را کوچک و حرمت خانواده‌تان را جریحه‌دار کرده‌اید. مقایسه او با کسانی که وضع بهتری از او دارند نه تنها اعتماد به نفس را در او بلکه اعتماد به نفس فرزندانتان را نیز می‌کشد.

هیچ ثروت و میراثی برای فرزندان بالاتر از این نیست که عشق شما و همسرتان به یکدیگر را در چشمان و حرکات شما دیده و احترام و راههای رسیدن به تفاهم متقابل را برای زندگی آینده خود در خانه شما ببینند و یاد بگیرند.

اندرز یازدهم - یهودیت، زن یهودی را حقیر نمی‌کند.

بزرگان یهود، دختران هم قبیله‌مان را شاهدخت صدا می‌زده‌اند. مسیر تاریخ یهود و بقای آن مدیون زنان صاحب نام یهودی است.

علیرغم گله‌گی بسیاری از زنان یهودی جامعه ما که «زن در یهودیت ارزش ندارد» (که عقیدهٔ درستی نیست) برخی از زنان ما هستند که با قیمت گذاشتن بر خود، ارزش زن را در جامعه پائین می‌آورند.

درخواست عروسی چند صد هزار دلاری و توقعات مالی بیش از حد، پیش یا پس از ازدواج از زنانی این چنین، عروسکی می‌سازد که بیشتر حالت یک وسیله یا شیئی را دارند تا انسانی شایستهٔ احترام. به جای آن که شرط و شروط مالی را اولین و مهم‌ترین عامل تصمیم‌گیری برای ازدواج در نظر بگیرید، **عاشق شوید، دوست بدارید - بگذارید خودتان را دوست داشته باشند و قلبی که مملو از دادن و بخشیدن مهر است و عاطفه.**

اندرز دوازدهم - درسهای زندگی کم نیستند.

سعی کنید یاد بگیرید. دست از جستجو نکشید.

❊ ❊ ❊

شاید با نوشتن این مقاله باران تمجید و توهین را به سوی خودم روانه کنم. اما از آنجا دست به نوشتن این مقاله زدم که خطر داشت. به قول حسین بن منصور حلاج: «**عشق وقتی به امن و امان می‌رسد که با خطری روبرو گردد**». نوشتم چون عاشق بودم. نوشتم چون به یهودیت و ارزش زن یهودی در آن اعتقاد دارم. نوشتم که بار جامعه کم شود. حتی اگر به بار من اضافه شود.

نوشتم چون در جامعه کنونی ما در اینجا دختران و زنان و مادران ایثارگر و فداکار کم نیستند. ما فرزندان میریام‌ها - دبوراها - استرها و گلداها هستیم. ما ثمرهٔ زنان محقق - پزشک - فیلسوف - نویسنده و خادمان بی چشم‌داشت گتوها و محله‌های یهودی در طول تاریخیم.

نوشتم چون کس دیگری نه در مقام مذهبی و نه غیر مذهبی، نمی‌نوشت.

نوشتم چون در زوهر است که «**ماشیح زمانی می‌آید که مردان به زنان گوش بدهند**» نه برای زنانی این چنین که همانطور که گفتم در جامعه‌مان کم نیستند بلکه برای کسانی که می‌توانند این چنین بشوند و به بیراهه نروند، نوشتم.

نوشتم چون خداوند به ابراهیم «پدر ادیان توحیدی» گفت: **به سارا (زنت) گوش بده.**

نوشتم چرا که عرفان ناب یهود که در لابلای شیرهشیریم (غزل غزلهای) سلیمان موج می‌زند. قوم یهود را به مثابه زنی همیشه عاشق و در پی وصل با خداوند می‌سراید.

و بالاخره نوشتم تا بمانیم.

به قول شهیار قنبری: «**گفتنی‌ها کم نیست من و تو کم گفتیم**».

شالم

در خط رابطه با خوانندگان

همانطور که انتظار داشتیم، خوانندگان بسیاری، دربارهٔ شماره گذشته مجله با ما تماس گرفتند و نظرات خود را با ما در میان گذاشتند که ما فشرده‌ای از آنها را در اینجا می‌آوریم و یادآور می‌شویم که ارتباط خوانندگان عزیز چشم‌انداز با مجله‌شان محدود به اظهار نظر دربارهٔ یک شماره خاص نیست. همیشه می‌توانید در مورد یکایک نوشته‌ها عقاید و افکار خود را به اختصار در مجله منعکس کنید. می‌کوشیم در آیندهٔ نزدیک صفحه‌ای زیر عنوان «سخن با سردبیر» در این مورد داشته باشیم.

● خانم اشرف سعادت: گل بود به سبزه نیز آراسته شد. مجله پُر بارتر، مطالب جامع‌تر و اطلاعات جالب‌تر و ارزنده‌تر شده است. موفق باشید.

● آقای ابراهیم مُنوری: شما که همیشه مطالب بکر دست اوّل می‌نوشتید. چه شد این دفعه سراغ مطالب کهنه و تکراری رفته‌اید. نکند کفگیر به ته دیگ خورده است. لابد در شماره‌های بعد پاورقی هم می‌خواهید چاپ کنید.

● خانم افروز منعمی: دستتان درد نکند. نوشته‌های این شماره جالب و خواندنی بود. راهتان را ادامه بدهید.

● خانم سیمین م.: مطلب «شب شبات در منزل آقای شبات‌زاده» به مجله شما نمی‌آمد. کمی آبکی بود.

● آقای ایرج منشوری: مقالهٔ «جامعه نو پیر و کهنه درد ما» مسئله مهمی را مطرح کرده و از درد امروزی جامعه ما سخن گفته. لطفاً از اینگونه مطالب بیشتر بنویسید.

● آقای مقاوم: دو سه ماهی است مجله بدستم نرسیده. متوجه شدم که حق اشتراک را نپرداخته‌ام. حق آبونمان را به اضافه مبلغ اهدائی پست کرده‌ام. خواهش می‌کنم از دو شماره گذشته مجله را مرتب برایم بفرستید. چشم‌انداز بسیار خواندنی است.

● آقای موسی زاده: به عقیده من همانطور که بر در هر خانه یهودی مزوزائی نصب است و داخل هر خانه یهودی تورائی وجود دارد، مجله چشم‌انداز هم باید به تمام خانه‌های ما راه پیدا کند. بعضی اوقات مجله شما را به ایران فکس می‌کنم تا آنها را در کنیساها برای مردم بخوانند.

● آقائی بدون ذکر نام تلفنی اظهار داشتند چرا مقاله مربوط به راو داود با «ادامه دارد» ختم شده. معنی ندارد این. اگر ده صفحه هم هست باید تمام بشود. چنین مقاله یا مصاحبه‌ای که داستان نیست. باید مردم از تمام موضوع آگاه باشند. مقاله‌ای که ادامه پیدا می‌کند در شماره بعد فراموش می‌شود.

● خانم مهرک جواهریان: از نوشتهٔ «یک کام دیگر» بسیار جا خوردم. این نوشته مرا بسیار گیج و متأسف کرد وقتی خواندم که از این پس می‌کوشیم که چشم‌انداز را بصورت آئینه اجتماع یهودی ایرانی مقیم این دیار در آوریم، متعجب شدم. چشم انداز جز این نبود که بخواهد عوض شود.

● آقای مشه کوشان‌فر: شماره اخیر چشمانداز این نوید را می‌دهد که دگرگونی بسیار عمیقی در جهت روشنگری و اشاعه و تقویت فرهنگ یهود در حال بوجود آمدن است. به فرد فرد گردانندگان مجله تبریک و تهنیت عرض می‌کنم.

● دانشمند گرامی و مُرشد بزرگوار روزنامه نگاران یهودی ایرانی آقای مشفق همدانی ضمن سخنان تشویق‌آمیز خود گله‌مند بودند که چرا نوشته ایشان را دربارهٔ «فرزندان استر» بطور کامل چاپ نکرده‌ایم و قسمت «پوریم» آنرا نیاورده‌ایم.

ضمن پوزش از ایشان باید بگوئیم نوشته‌های نغز و شیرین و شیوای جناب مشفق را جام شراب نابی می‌دانیم که باید آنرا جرعه جرعه بنوشانیم. در یکی از شماره‌های آینده مطلب این نویسنده عزیز درباره «پوریم» را به چاپ خواهیم رساند.

● تلفن‌های محبت‌آمیز دیگری داشتیم که از درج گفته‌هایشان بخاطر تعریف و تمجید آنها در میگذریم. از آقای مهندس منوچهر کوهن، آقای مهندس ایرج صفائی که خود در انتشار شماره‌های ویژه چشم‌انداز دستی سازنده داشته‌اند، آقای دکتر روبن ملمد، آقای نورالله گبای و از دیگر دوستان سپاسگزاریم. □

گردانندگان و نویسندگان چشم‌انداز از کلیه خوانندگانی که با آن در ارتباط هستند چه آنها که کارهای ما را به نقد می‌گیرند و چه کسانی که از روی لطف و محبت دستی بر شانه ما می‌زنند سپاسگزار است و انتظار دارد که این خط ارتباط هر روز از روزگذشته قوی‌تر و استوارتر بماند. تنها از این راه است که ما می‌توانیم در بهتر کردن نشریه‌ای که در خدمت جامعه ماست کوشاتر و موفق‌تر باشیم.

تکلیف ایسرائل چه خواهد شد؟

این روزها در جامعهٔ ما در میان شور و شوق و دلبستگی همیشگی نسبت به سرنوشت ایسرائل یک سئوال بیش از هر سخن دیگر مطرح است: بالاخره وضع ایسرائل چه می‌شود؟ و این پرسش گاه با آنچنان دلنگرانی و دلهره همراه می‌گردد که انگار پایان کار نزدیک است. این درست که دشمن سیاهدل نوجوانان و جوانان فلسطینی را بر می‌انگیزاند تا بکشند و کشته شوند. این درست که درآمد «توریستی» ایسرائل رو به کاهش نهاده و این درست که مردم باید با احتیاط از خانه‌هایشان بیرون بیایند ولی اینها و مسائلی نظیر اینها دلیل آن نمی‌تواند باشد که با بدبینی و نگرانی پرسش تلخی به میان کشیده شود. مگر در همه جای دیگر دنیا آن چنان امنیتی برقرار است که نه کسی می‌کشد و نه کشته می‌شود، یا درآمدهای ملی رو به تصاعد است و یا مردم با اطمینان خاطر می‌توانند در هر نقطهٔ شهر رفت و آمد کنند؟

اینگونه نگرانی‌ها خود دلیل دیگریست که کسانی در جامعهٔ ما بر خلاف اهمیت بسیاری که از آغاز در یهودیت به تاریخ ملی داده شده از گذشته‌شان ناآگاه مانده‌اند. برای اینکه بدانید فردای ایسرائل چه میشود به دیروز و پریروزش و پارسال و پیرارسالش نگاه کنید. مشعلی که نیم قرن و اندی پیش به عنوان مظهر آزادی و برابری و انسانیت در قلب خطه‌ای عظیم از زور و قلدری و استبداد و تظاهر و مردم فریبی و اختناق روشن شده همچنان فروزان خواهد ماند. نور ملت‌ها خاموش شدنی نیست.

به عکس روی جلد این شماره نگاه کنید. چهرهٔ خندان «ایلان» را می‌بینید؟ این سیمائی از ایسرائل است. مصمم و امیدوار! ایلان که سرهنگ نیروی هوائی است روزی که هواپیماهای جنگنده ایسرائل بر فراز کشور عراق به پرواز در آمدند تا نیروی اتمی این کشور را نابود کنند او در گروه پرواز، آخرین هواپیما را خلبانی می‌کرد. از اینرو اگر بین اولین هواپیمای جنگنده و آخرین آن فقط چند ثانیه هم فاصله بود احتمال آنکه موشکهای عراق هواپیمای او را سرنگون کنند بیشتر بود. اگر ایلان و یارانش به چنین کار متهورانه‌ای دست نمی‌زدند سرنوشت امروز ایران به دنبال جنگ «ایران و عراق» چه بود؟

ایلان، اوّلین فضانورد ایسرائلی، از بازماندگان هولوکاست است. بسیاری از نزدیکان او به دست دژخیمان نازی از بین رفته‌اند. او به عنوان بازماندهٔ کارخانهٔ آدمکشی نازیها تنها به فضا نمی‌رود بلکه اثری از «پیتر گینز» نوجوان یهودی را که در اردوگاههای مرگ به هلاکت رسید بهمراه خواهد داشت. این اثر را «پیتر» در ایامی که اسیر جلادان نازی بود نقاشی کرده و آن را «سفینهٔ ماه نشین» نامیده است. ایلان می‌گوید: «در سفر من به فضا، رویاهای ۵۸ سال پیش پیتر زمانی که در اردوگاه مرگ بسر می‌برد به حقیقت خواهد پیوست. این نقاشی که سالیان دراز در Yad Vashim نگاهداری شده نشانه‌ای از وجود روح قوی و پیروزمند در میان ما یهودیانست».

و اینست روند کار ایسرائل! دیروزش و فردایش. شعر و شعار در کار نیست. واقعیت است. در بخش انگلیسی شمارهٔ پیش «چشم‌انداز» شاید مقاله‌ای را که زیر عنوان «در حاداسا همهٔ دردها یکسان درمان می‌شود» خوانده‌اید و تصاویری از زخمیان فلسطینی را دیده‌اید که توسط پزشکان ایسرائلی معالجه می‌شوند. در اخبار ایران شاید با وجود سانسورهای شدید مطبوعاتی آگاه شده‌اید که پس از زلزلهٔ اخیر در شمال غربی ایران که قربانیان و زخمیان بسیار بجای گذاشت تنها خانه‌هائی سالم ماندند که بعد از زلزله «بوئین زهرا» که سالها قبل از انقلاب رخداد توسط ایسرائلیان ساخته شده بودند.

چرا نگرانی؟ چرا دلهره؟ مگر از آغاز جنبش یکتاپرستی در راه بهتر شدن زندگی همه آدمیان تلاش نکرده‌ایم؟ چرا در میانهٔ راه، دلسرد و مأیوس از پیکار پر خروش و بظاهر خاموش خود باز بایستیم. رزم ایسرائل تنها رزم سرباز ایسرائلی در مبارزه با بدخواهان نیست. هر فرد یهودی در هرکجای دنیا که هست در محدودهٔ خود یک «سرباز» است. سربازی که باید برای پیرامونیان خود پیروزمندانه فریاد برآورد که: ای یاران! دوستان! عزیزان! هم زادگاهان! همنوعان! بگذارید دست در دست هم دنیای امروز را از دیروز بهتر کنیم. خداوند به من «ایسرائل» فرمان داده که کینه‌ورز نباشم و انسانهای دیگر را چون خودم دوست بدارم. بگذارید باطلاقها را به کشتزارها و گندمزارها بدل کنیم. بگذارید تکه خاکی را که منابع طبیعی آن فقط یک دریاچهٔ نمک است به یکی از بهترین سرزمین‌های دنیا بدل کنیم. بجای آنکه غل و زنجیر به دست و پای ساکنان مملکت خود بزنید، زنان و پیروان ادیان دیگر را پست بدانید و فقر و فحشاء و بدبختی و آدمکشی را پرورش بدهید بگذارید به یاری هم دنیا را به بهشت بدل کنیم. در اندیشه نابودی انسانیت نباشید. انسانیت نابود شدنی نیست. ایسرائل نابود نخواهد شد.

* * *

از دوست عزیزم «کرمل لوی» که تصویر امضاء شده ایلان رامون را در اختیار «چشم‌انداز» گذاشت و نیز همکار گرامی خانم «مینو مقیمی» که ترجمهٔ مطالبی را دربارهٔ «ایلان رامون» به دفتر مجله سپردند سپاسگزارم.

ه. الف.

دو شماره در یک شماره!

شماره‌های ۹۰ و ۹۱ چشم‌انداز در یک شماره همزمان با ایام روش‌هشانا و کیپور در اوائل ماه سپتامبر با صفحات بیشتر منتشر خواهد شد. همان طور که در شمارهٔ گذشته نوشتیم مطالب این شمارهٔ مخصوص دربارهٔ اوضاع اجتماعی و ویژگی‌های جامعهٔ یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیا بخصوص لس‌آنجلس خواهد بود. از کلیه کسانی که بدرخواست ما پاسخ می‌گویند و با ارسال عکسهائی دربارهٔ موضوع‌های مربوط که لیست آنها را در زیر می‌آوریم با ما همکاری خواهند کرد پیشاپیش سپاسگزاریم و انتظار داریم که این همکاری تا زمان انتشار شمارهٔ ویژه ادامه یابد.

لیست موضوعاتی که دربارهٔ هر کدام می‌کوشیم مطالبی را در شمارهٔ ویژهٔ چشم‌انداز به چاپ برسانیم عبارتند از: ترکیب خانوادگی و خصوصیات یک خانوادهٔ یهودی ایرانی - ارزش‌های اجتماعی تازهٔ ما - سازمانهای یهودی - کنیساها - سرگردانی مذهبی - دان تاون و کاسبکاران و بازرگانان - سالمندان - پارتی‌ها و انواع و اقسام آن - عروسی‌ها - برمیتصوا و بت میتصواها - اختلاف فاحش طبقاتی - محله‌های یهودی نشین لس‌آنجلس - مشاغل مورد علاقه جوانها - مدارس و دانشکده‌ها - زنان - جوانان - راههای همسرگزینی - کتابها، مجله‌ها و انتشارات - افراد موفق امّا گمنام - سوپرمارکت‌های مورد علاقه جامعه - ارتباط شخصیت و ماشین شخصی - نام‌ها - هنرها و هنرمندان - وقت گذرانی‌ها - کشروت و شبات - ویژگی‌های رفتاری - رهبران اجتماعی - رشد طلاق - فرزندان متولد آمریکا - جامعهٔ یهودی ایرانی از دیدگاه افراد سرشناس آمریکائی - اختلافات و دعواها بین افراد جامعه - چشم هم چشمی‌ها - نویسندگان و شاعران - دانشمندان برجسته - بزرگداشتها.

با عکسهائی که می‌فرستید لطفاً نام و نشانی و شمارهٔ تلفن خود را نیز به ما اطلاع بدهید تا دربارهٔ آنها با شما در تماس باشیم و عکسهای امانتی را بتوانیم هر چه زودتر به شما برگردانیم. □

نامه‌ای از «نیوزلاند» به مردم فلسطین

ترجمه: ایرج فرنوش

درود بر هر فلسطینی که این نامه را می‌خواند. من «دیوید وایت» اهل زلاند نو که یک کشور کوچک در جنوب اقیانوس آرام است می‌باشم. اکثر زلاندی‌ها مسیحی‌اند، ولی من نه مسیحی و نه یهودی‌ام و فکر می‌کنم که ایمان به یکتاپرستی نداشته باشم.

من به زبان عربی آشنائی ندارم در نتیجه این نامه به آنهائی تقدیم می‌شود که انگلیسی می‌خوانند و به این علت مطمئن نیستم چند نفر فلسطینی این نامه را خواهد خواند.

من یک مرد تحصیل کرده با مدرک فوق لیسانس می‌باشم. چیزی که باعث تأسفم می‌شود این است که بعضی از تحصیل کرده‌ها از ایدئولوژی‌های زشت نازیها پشتیبانی کرده و یا طرفداری خود را از مرام کمونیستی ابراز می‌دارند. من ترجیح می‌دهم که خود را از این دسته روشنفکرها برحذر دارم.

شما اکثراً عرب مسلمان هستید. عدهٔ زیادی از شما خارج از نوار غزه در ساحل غربی رود اردن از جمله در کشور اردن و سایر کشورهای مسلمان زندگی می‌کنید. شما این احساس را دارید که اسرائیلها به شما ظلم کرده‌اند و در نتیجه با آنان در حال جنگ هستید و می‌خواهید آنان را نابود سازید.

درک من درباره اسرائیلیان چنین است: اسرائیل یک کشور دمکرات با اقتصاد آزاد است. اسرائیلیان ادعای وراثت در مورد سرزمین خود می‌کنند و کشور خود را بر این پایه بنا نهادند که ماوائی برای پناهندگان یهودی که از جنایات نازیها فرار کرده بودند باشد. اینان باید حق زندگی داشته باشند. آنان نباید ساکت نشسته و منتظر بمانند که حادثه دیگر شبیه آن چه در اروپا رخ داد تکرار گردد.

شما خود را در حال جنگ با صیونیست‌های غاصب می‌دانید. تا آنجا که قدرت دارید تهمت‌های نادرست دربارهٔ کشتار دسته جمعی و زیر پا گذاشتن حقوق بشر از طرف اسرائیل‌ها روا می‌دارید. رهبر شما یاسر عرفات شهید شدن را بر تسلیم شدن ترجیح می‌دهد و سازمان ملل متحد بی لیاقت (معذرت خواهی نمی‌کنم از اینکه سازمان ملل را بی لیاقت می‌دانم) می‌خواهد به دعوای شما خاتمه دهد ولی عرضه آنرا ندارد.

اما احساس اسرائیل‌ها از این جریانات طوری دیگر است. برای آنان این جنگ بخاطر زنده ماندن است. آنها به شما پیشنهاد مملکت خودتان را دادند و بجای آن شما به آنان حمله کردید و آنها با شما به مقابله پرداختند.

کشور آمریکا و اتحادیه اروپا و کشورهای غربی مأیوسانه سعی دارند که به تسلسل جنگ و خونریزی پایان دهند و این با مرام جنگ طلب شما سازگار نیست. یاسر عرفات پیشنهاد اسرائیلها مبنی بر برپائی یک کشور فلسطینی در نوار غزه و ساحل غربی را نپذیرفت زیرا او تصویر یک کشور فلسطینی در سر دارد که مرزهای آن از رود اردن شروع شده و به دریای مدیترانه خاتمه پیدا می‌کند. به عبارت دیگر یا تمام اسرائیل یا هیچ. ولی یک سد بزرگ در سر راه است. مهم نیست که هنوز بحث‌های شما جالب باشد و مهم نیست چند شهید بدهید، مهم نیست چند دیپلمات اروپائی از عملیات اسرائیل‌ها خشمگین شوند و یا سازمان ملل قطعنامه‌های ضد اسرائیلی صادر کند. اسرائیل‌ها به هیچ وجه باروبند خود را نمی‌بندند و سرزمین‌شان را ترک نمی‌کنند. شما فکر می‌کنید راهی که می‌تواند شما را به ایجاد یک کشور فلسطینی یاری دهد نابودی کامل اسرائیل است. در واقع این چنین طرز فکر از سال ۱۹۴۸ در مغز شما بوده است. شما باید بدانید که اسرائیل‌ها این اجازه را به شما نخواهند داد که آنان را قتل عام کنید. آنان با شما می‌جنگند و اگر قرار باشد بین زندگی خود و زندگی شما یکی را انتخاب کنند، شما بهتر می‌دانید که تصمیم آنان چه خواهد بود.

تنها پاداشی که شما در مقابل اعمال فاجعه انگیز خود گرفته‌اید این است که یک عده دیپلمات هیجان زده نسبت به شما اظهار همدردی کنند بدون اینکه کاری قابل توجه برای شما کرده باشند. شما آرزوی این را دارید که شاید افکار عمومی در دنیا به طرف شما مایل شده و شما را از این مخمصه نجات دهد. توصیهٔ ما در زلاند نو به شما این است: «حقیقت را دریابید».

اتحادیه اروپا و سازمان ملل بارها و بارها بی لیاقتی خود را ثابت کرده و بارها نشان داده‌اند که بدون کمک آمریکا آنان قادر به انجام کاری نمی‌باشند. می‌توانند این را از برادران مسلمان خود در بوسنیا و هرزوگونیا بپرسید که سازمان ملل و جامعه اروپا از آنها محافظت نکردند. مگر اینکه آمریکائی‌ها پا در میان گذاشتند.

شما منتظرید که شاید روزی سیاست آمریکا نسبت به اسرائیل تغییر کند. آنچه مسلم است این است که آمریکا سیاستی در پیش نخواهد گرفت که موجودیت اسرائیل را به مخاطره اندازد. حتی این امکان وجود دارد که حمایتشان را نسبت به اسرائیل افزایش داده و در صورتی که نبردهای خود را همراه با نیروهای اسرائیلی در مورد سرکوبی تروریست‌ها بکار برند بی شک مقاومت شما چون شمعی که در معرض باد قرار گیرد خاموش می‌گردد.

از طرف دیگر برادران عرب شما به جز مقداری کمک مالی و اظهار همبستگی با آرمانهایتان کار دیگری برای شما

نکرده‌اند. در واقع آنچه هم می‌کنند در جهت منافع خودشان است نه برای منافع شما. زیرا منافع کشورهای عرب و منافع فلسطینی‌ها یکی نیست. مصری‌ها به هیچ وجه حاضر به جنگ جدیدی با اسرائیل نخواهند شد. مگر اینکه هزینه جنگ که بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلار خواهد بود به مصر پرداخت شود. آیا فکر می‌کنید که کشورهای عربی حاضرند منافع خود را فدای منافع شما بکنند.

با وجودی که کشورهای غربی و اتحادیه اروپا چپ و راست اعلامیه صادر کرده و عملیات اسرائیل را محکوم می‌کنند و کنیساهای یهودیان در اروپا در آتش می‌سوزند ولی اتحادیه اروپا و ناتو حتی حاضر نشده‌اند که یک واحد جنگی به کمک شما بفرستند تا به قول شما صیونیست‌های غاصب را بر سر جای خود بنشانند.

من به این موضوع توجه دارم که تعداد زیادی روشنفکر و دانشگاهی گمراه شده با فلسطینی‌ها همدردی می‌کنند. ولی مهم نیست که چه تعدادی روشنفکر دانشگاهی، روزنامه‌ها و سازمانهای بین‌المللی از آرمانهای شما دفاع کرده و با شما همدردی کنند. آنچه مسلم است این است که آمریکا با اسرائیل است.

من از شما سئوال می‌کنم چه شده که وضع شما این همه بهم ریخته است. برخی از شما معتقد هستید که مظلوم بوده و تمام تقصیر بدبختیتان را به گردن شیطان بزرگ «آمریکا» و شیطان کوچک «اسرائیل» می‌اندازید.

تمام اعمال شما از یک جهت حاصل خشم شدیدتان نسبت به پراکندگی از سرزمین و از طرف دیگر ناتوانی‌تان در مقابل صیونیست مقتدر است. در خاورمیانه ۳۰۰ میلیون عرب در مقابل ۵ میلیون یهودی قرار دارند. این نهایت بی انصافی و بی عدالتی است که جمعیت عظیم اعراب در مقابل معدودی اسرائیلی ادعای مظلومیت کنند!

من هیچ گاه از آرمان‌های فلسطینی پشتیبانی نکرده و نمی‌کنم. چرا؟ دلایل بسیاری دارم که عبارتند از:

۱ - بارها ثابت شده که هدف اصلی شما نابود ساختن کشور اسرائیل، کشتن و بیرون راندن یهودیان از سرزمین اجدادیشان است. این را «نسل کشی» می‌گویند. دلیلی که شما برای اسرائیل عرضه میکنید، اتهام جنایات اسرائیل‌ها نسبت به فلسطینیان است. بدین طریق شما می‌خواهید با نسل کشی اسرائیلیان عدالت را اجراء کنید. شما معتقد هستید که تحمل نسل کشی شما جبران از دست دادن سرزمین‌تان، حقارت کشیدن و شکست‌های نظامی از اسرائیلیان باشد.

۲ - شما اسرائیلها را متهم به نژاد کشی می‌کنید. اسرائیل هم بمب اتمی دارد و هم از یک نیروی نظامی بسیار قوی برخوردار می‌باشد. آیا نابود کردن شما برای آنها کاری دارد؟ چرا آنان اینکار را نمی‌کنند؟ چرا این همه وقت صرف کرده و با رهبران شما مذاکره می‌کنند؟ برای این که اسرائیل‌ها طالب صلح هستند و درخواست آنها فقط داشتن یک مرز مطمئن و امن است. شما حتی بدین درخواست آنها جواب رد دادید.

۳ - عملیات تروریستی و کشتن مردم بصرف یهودی بودن نفرت انگیز است. شما آدمکشان را شهید می‌نامید. مطبوعات غربی و روشنفکران دربارهٔ عمل این اشخاص مجادله می‌کنند که آنان را چه بنامند. اسرائیل‌ها آنان را تروریست می‌نامند. شما خوب می‌دانید که در افغانستان چه می‌گذرد و چه بر سر سازمان تروریستی القاعده آمده است.

۴ - کسانی که به کودکان می‌آموزند که با عمل انتحاری خود عده‌ای را بکشند باید بدانند که اینگونه اعمال به هیچ وجه قابل توجیه نیست بلکه عملی بسیار شنیع و غیر انسانی و پلید می‌باشد. شما این را می‌دانید که اگر سلاح‌های خود را زمین بگذارید هم صاحب مملکت خواهید شد و هم به صلح خواهید رسید. ولی اگر اسرائیل‌ها سلاح را بر زمین گذارند، قتل عام خواهند شد شما این موضوع را به خوبی می‌دانید. قربانی کردن فرزندانتان به خاطر خودخواهی‌های رهبرتان یک عمل تبه‌کارانه است و به این دلیل من نمی‌توانم طرفدار شما باشم. من با اسرائیل هستم. فلسطینیان شایستگی وضع خیلی بهتری از وضع درهم برهم کنونی دارند. ولی قبل از این که امتیازی به شما داده شود باید صمیمانه از صلح جانبداری کنید.

شما باید از یاد دادن عملیات تروریستی، کاشتن ریشه تنفر در فرزندانتان دست بردارید. اینکه شما مظلوم هستید را فراموش کنید. فراموش نکنید که مظلوم گرایی به شما این اجازه را نمی‌دهد که دست به هر کاری بزنید. دست از سر اسرائیل بردارید. فکر برگشتن به سرزمین اسرائیل را در سر بدر کنید مگر اینکه بعنوان توریست یا برای کار کردن. این را بپذیرید که یهودیان هم چون شما از حق انسانی برخوردارند. تصمیم سال ۱۹۴۸ سازمان ملل را محترم دارید و آنرا بپذیرید. بجای ساختن بمب در بانکها سرمایه گذاری کنید. بجای ساختن تفنگ کامپیوتر بسازید. به تعلیم علوم و ریاضیات بپردازید نه اینکه تخم نفرت و انزجار را در ذهن فرزندانتان بکارید. از سرزنش کردن آمریکائیان و یهودیان به خاطر نارسائی خود دست بردارید. مسئولیت کار و عملیات خود را به عهده بگیرید و آن سوره قرآن را که دَم از همزیستی با مردمان اهل کتاب می‌زند بخوانید.

گلدا مایر نخست‌وزیر فقید اسرائیل گفته بود: «**آن زمانی در خاورمیانه صلح برقرار خواهد شد که عربها فرزندان خود را بیشتر از نفرت از یهودیان دوست بدارند**». من هر وقت تصاویر کودکان فلسطینی را می‌بینم که تفنگها را در هوا تکان می‌دهند و مواد منفجره به دور کمر بسته‌اند با خود می‌گویم گلدا مایر درست می‌گفت. □

حضور نشامای مرحوم در مجلس ترحیم خودش

نوشته: کیوان بن داود

بنای فساد اجتماعی را با طنز اجتماعی بهتر از خمپارهٔ اجتماعی می‌توان در هم کوبید.
از کتیبهٔ اردشیر دراز دست که اخیراً در لس‌آنجلس کشف شده.

ساعت چهار و بیست دقیقه بعد از ظهر روز یکشنبهٔ سلفون سلطنت خانم با نوای بلند و آهنگین به صدا در می‌آید و او گوشی را بیخ گوشش می‌چسباند: «الو! الو! چرا صداتان در نمیاد؟ خدا مرا تصدق فرامرزم بکنه با این چیزی که بدستم داد. الو! بفرمائید).

طلعت خانم عروس او می‌گوید: «خانم بزرگ دگمه وسطی را فشار بدهید» و خودش سلفون را می‌گیرد و مکالمه که برقرار می‌شود آن را به مادر شوهرش پس می‌دهد. سلطنت خانم می‌گوید: «جواهر خانم شمائید؟...اِ ببخشید. صداتان چقدر شبیه خدا بیامرز جواهر خانم بود. شمائید محبوبه خانم؟» و بعد از چند دقیقه چاق سلامتی محبوبه خانم می‌پرسد که آیا سلطنت خانم برای بعد از ظهر امروز برنامه‌ای دارد.

سلطنت خانم می‌گوید: نه والله. چه برنامه‌ای؟ از صبح تا شب کنج خانه نشسته‌ام و دعا به جان عزیزان شما می‌کنم. محبوبه خانم می‌گوید: میگم اگر کاری ندارید عصری بریم مجلس ختم مرحوم. صبح تا حالا چل دفعه توی رادیو اعلام کردند.

– مرحوم؟ اونکه یه زن دیگه پنهونی زنش تو ایرون گرفته بود؟

– نه. اونکه پسرش با یه گوئیم عروسی کرد. دخترشم رفت زن یه ارمنی شد.

– نمی‌شناسم والله. شامم میدن؟

– پس چی! می‌خائید ندن؟ میگند مرحوم میلیونر بوده.

– کیترینگش کیه؟

– نمی‌دوم والله. هر چی باشه شامش اگه کلات کاشر نباشه کاشره.

– ولم کنید ترا بخدا. کاشر و گلات کاشر چی چیه؟ اون هفته‌ای تو کنیسا مجلس ختم بود. شام دادند خوردم. گلاب روتون تا صبح از شکم درد نخوابیدم. دلم نفخ کرده بود. قورمه سبزیش از این لوبیا قرمز گنده‌ها داشت.

– حالا امروز قورمه سبزی نخورین.

– خورش فسنجونم میدن؟ با گوشت مرغ. دور از جونتون گلسترلم بالا رفته گوشت قرمز نمی‌تونم بخورم.

و پس از یک گفتگوی تقریباً طولانی هر دو تصمیم می‌گیرند به مجلس ختم مرحوم بروند.

*

همزمان با گفتگوی تلفنی این دو، «مایک» نیز به رفیقش نجات‌الله تلفن می‌زند و او را دعوت به حضور در مجلس ختم مرحوم میکند. نجات می‌گوید: دیگر جا نبود ما را دعوت به مجلس ختم می‌کنی؟

مایک می‌گوید: چه جائی بهتر از این؟ هر رستورانی بخوای بری کلی پول باید بسلفی. اینجا مفت و مجانی شکمی از عزا در میاری. مک دانلد و پیتزا که نیست. با انواع اطعمه و اشربه و غذاهای خوشمزه ایرانی ازت پذیرائی می‌کنند. عین یک عروسی.

– حالا کی هست این یارو که مرده؟

– همون که نبش خیابان ۴۷ و سورنتو یه فروشگاه بزرگ داشت.

– اونکه با کارمند خوشگله اسپانیشش رو هم ریخته بود و کلی خرج کرد که طرف راضی بشه؟

– آره. آره. خودشه.

– اون نامرد که دو هزار دلار برادر زادهٔ مرا بالا کشید و یک لیوان آب هم روش.

– حالا وقتشه که لااقل یک چند دلاری به بازمانده‌هاش ضرر بزنی! می‌آئی یا نه بالاخره؟ بازی بسکتبال و فوتبال که نیست. حاضر شو. ساعت هفت و نیم میام سراغت. نزدیکی‌های ساعتی که شام را سرو می‌کنند.

و هر دو در برنامهٔ حضور در مجلس ترحیم هم رأی می‌شوند.

*

همینطور تلفن‌ها در کار بود و مردم آگهی‌های رادیو و تلویزیون را در بیست و چهار ساعت گذشته درباره مجلس ختم مرحوم بی جواب نمی‌گذاشتند. مجلس پُر پُر شد و مأموران به تقلا افتادند که صندلی‌های تازه بگذارند و صاحبان عزا مست غرور که مرحوم چقدر در جامعه محبوب و عزیز و دوست داشتنی بوده. چند دقیقه‌ای از شروع برنامه نگذشته بود که منوّر خانم که به سقف نگاه می‌کرد چشمش در آن بالا به شاه‌پَرکی خورد که دور خودش می‌چرخید و بال بال می‌زد. صورتش را برگرداند و به شوهر وفادارش گفت: «آیوسف! اون بالا را نگاه کن. به بن عمران نشامای خودشه. چه آدم میصوا کاری بود مرحوم» آقا یوسف سرش را بالا کرد اما چون

چشمهایش تار بود چیزی ندید.

اولین سخنران، آقای «روده دراز»، معلم تاریخ جغرافیای سابق دبیرستانهای پایتخت پشت میکرفن نطق غرّای خود را به سمع شنوندگان محترم که حوصله‌شان سر رفته بود می‌رساند و می‌کوشید رحلت مرحوم را با اوضاع یهودیان در زمان اشک بیست و چهارم، پادشاه مقتدر دودمان اشکانیان، ارتباط دهد. نشامای مرحوم وقتی از آن بالا همه صندلی‌ها را پُر دید هوس کرد روی دوش چند تا از حاضرین بنشیند و اوضاع را سبک سنگین کند. این بود که از آن بالا مستقیم فرود آمد و روی شانه منوچهر خان نشست و گوشهایش را تیز کرد. منوچهر خان به بغل دستی‌اش می‌گفت: «بگو. جان من بگو. یکی دیگه بگو. جوکهای تو همیشه دست اوّل است» و بغل دستی‌اش جوک می‌گفت و منوچهر سخت جلو خودش را می‌گرفت که بلند نخندد.

نشاما بلند شد و رفت روی دوش آقای «تظاهر پرست» نشست و شنید که او به رفیقش می‌گوید: «این سخنرانی که تمام شد باید بروم یک منبر دیگر. امشب عروسی دعوت داریم و نمی‌خواهم از اُردورش محروم بمانم. فقط آمدم یه تسلیت مصلحتی به اخوی مرحوم بگویم. دارم باهاش روی یک قرارداد بزرگ کار می‌کنم. گفتم شاید چشم‌گیر بشود و فردا امضاهه را بیاندازد و ما را به نوائی برساند».

نوبت به سخنرانی «فرناز» دختر دوازده ساله رسیده بود و او به زبان انگلیسی از پدر بزرگ و محسنات بی نظیرش تعریف می‌کرد و موقعی بود که نشاما روی شانه آقای «دلجو» پیرمرد هشتاد ساله نشسته بود. او چیزی نمی‌گفت اما صدای خُروپفش مثل غلغل غلیان در اطراف پیچیده بود. زنش سقلمه‌ای به پهلویش زد و گفت: «آقا! آقا! پاشو بده پهلوی مردم» و آقا از خواب پرید و سراسیمه پرسید: «شام را دادند؟»

نشامای مرحوم به پرواز در آمد و رفت پیش آقای دکتر «تعمیرکار» کارشناس ناتوانی مردان که مرحوم در بیست سال آخر عمرش از مشتریهای پر و پا قرص او بود و حضور دکتر در این مجلس افتخاری برای مرحوم بود. تا پیش او رفت سلفون جناب دکتر به صدا در آمد و او آن را روی گوشش گذاشت و سرش را خم کرد و دست چپش را جلو دهانش گرفت بطوریکه صدائی شنیده نمیشد اما نشاما همه را خوب می‌شنید: «میام. تا به نیم ساعت دیگه میام. تو حاضر باش. باید باشم. بهت گفتم صد بار که. باید تو مجامع باشم. مردها باید مرا بشناسند. این بهترین تبلیغه. منکه دلم برای مرحوم نسوخته. اونکه با دم و دستگاش مرد و رفت. من باید...الو!...الو!» صدا قطع شده بود.

منیژه نوه مرحوم پشت میکروفن به انگلیسی حرف میزد و نصف بیشتر جماعت حرفهای او را نمی‌فهمیدند. او میگفت بابابزرگ که او را «بابائی» صدا می‌زده‌اند چه مرد مهربانی بوده، چقدر به مردم کمک میکرده، چقدر گرسنه‌ها را سیر می‌کرده، چقدر محتاجان را یاری می‌داده و چقدر مردم دوست و دست و دلباز بوده. در این موقع نشاما به سراغ آقای «جوانمرد» رفته بود و شنید که او زمزمه کنان می‌گفت: «آره ارواح پدرش. مردی



Catering - Merorial Services - برای مراسم ختم

به خساست این آدم ندیده بودم. از آنروزی بگو که برای یک بیمار مشرف به موت که برای عمل جراحی‌اش احتیاج به پول گزافی بود رفتیم پیش او و هر چه کردیم یک چک بنویسد ننوشت که ننوشت و همه‌اش گفت من امسال تکس دیداکتیبل‌ام پُر شده و به جان عزیزتان یک پنی هم جا ندارد. و بالاخره ما را دست خالی روانه کرد».

و نشاما رفت روی دوش سلطنت خانم و شنید که از محبوبه خانم می‌پرسید: «ترو خدا مطمئن هستین شما که امشب فسنجونم میدن. فسنجون با گوشت مرغ‌هان! دور از جناب گلسترلم بالا رفته نمی‌توانم گوشت قرمز بخورم» و محبوبه خانم گفت: «حالا اگر نبود مرغ و ماهی بخورین» و سلطنت خانم گفت: «سر به سرم میگذارین؟ مگر شما قول ندادین که فسنجونم میدن؟»

هفتمین سخنران کامبیز هشت ساله بود که یک چارپایه زیر پایش گذاشته بودند تا همه پیرزن‌ها و پیرمردها که او برایشان با زبان انگلیسی حرف می‌زد بتوانند او را به خوبی تماشا کنند. نشامای مرحوم رفت پیش دوست جان جانی‌اش آقای «انصاف پور» که به دوستش می‌گفت: «چه جمعیتی ماشاءالله! فکر نکنم اینها برای مرحوم آمده باشند. یا مصلحتی در کار است و یا اینکه می‌خواهند شکمی از عزا در بیاورند. نمی‌دانم ما کی باید اصلاح بشویم. اصلاح نمیشویم هیچی هر روز یک درد تازه به دردهامان اضافه می‌شود. این بساط شام دادن از کجا مد شده؟ دیدید اعلامیه حاخام یدیدیا را؟ نوشته بود این کار در دین ما آسور است. صاحب عزا نباید پذیرائی کند.» و دوست او گفت: «ای بابا. مردم کجا گوششان به این حرفها بدهکار است. اگر حرف شنو بودند که حرفهای موشه بن عمران را شنیده بودند. اینها هر کدامشان برای خودشان یک حاخام و یک ربای و یک ملایند و یک جوری می‌خواهند احکام الهی را اصلاح کنند!»

آخرین سخنران که حرفش تمام شد عکس آراسته به گل مرحوم را برگرداندند و مراسم مذهبی هم بعمل آمد. در این لحظه نشاما پشت میکرفن رفت و همینطور که سرش پائین بود روی تریبون کوبید و با صدای بلند گفت: «آقایان! خانمها! سراسر زندگی را به مسخره کشیدید بس نبود که مرگ را هم به این شکل مضحک در آورده‌اید؟ تظاهر! دروغ! دورنگی! حساب سازی. مصلحت بازی و شکم پرستی. مگر عروسی مرا جشن گرفته‌اید که مراسم بخور و بنوش و بریز و بپاش راه انداخته‌اید؟ چیزی نمانده که با کارت دعوت مردم را به مجلس ترحیم بخوانید و جاها را هم تعیین کنید. من این همه آدم می‌خواستم چه کنم؟ من تبلیغ و آگهی برای چی می‌خواستم؟ چرا رحمت خواهی از خدا را با کار و کاسبی عوضی گرفته‌اید؟ من نمی‌خواستم این همه مردم را جمع کنید تا پشت سر من مرده این همه حرف بزنند. من گروه کوچکی را می‌خواستم که از روی صداقت و صفای دل از خدا بخواهند گناهانی را که من در زندگی مرتکب شده‌ام بر من ببخشاید.

چه می‌کنید؟ این چه بساطی است به راه انداخته‌اید؟ در این ایامی که جوانان ما، نوباوگان ما، مردم بیگناه ما در خاک ایسرائل تکه پاره می‌شوند برای من سراپا گناهکار ول خرجی می‌کنید. بروید گرسنگان ایسرائل را سیر کنید. می‌خوانید که، می‌شنوید که، الان صدها هزار ایسرائیلی، از جمله گروهی از یهودیان ایرانی مقیم آنجا برای مایحتاج روزانه‌شان در زحمتند و شما هزار هزار دلار خرج ضیافت مرا می‌کنید. نمی‌خواستم. من اینها را نمی‌خواستم. به خدائی که من و شما را آفریده نمی‌خواستم من اینها را. روح مرا آزرده کرده‌اید. هرکس هر کار اشتباهی می‌کند شما هم برای اینکه از قافله عقب نمانید ناسنجیده دنباله‌رو می‌شوید. دین و آئین ما کجا این کارهای من در آوردی را فرمان داده. از راه راست رفتن نهراسید. از خدا بترسید. آخ چه بگویم؟ چه بگویم من! ای کاش می‌توانستم گریه کنم. نه به حال خودم. به حال جامعه‌ای که پشت سر گذاشته‌ام».

نشامای مرحوم سرش را که بلند می‌کند همهٔ صندلی‌ها را خالی خالی می‌بیند. همه رفته‌اند. در سالن وسیع ضیافت نیز ظروف بزرگ غذا همه خالی خالی است. □

> ۱ - در مراسم تدفین و هم چنین در مراسم یادبود که در کنیساها یا خانه‌ها انجام می‌گیرد از دعوت به شام یا نهار جداً خودداری بفرمائید.
>
> ۲ - در مراسم خاکسپاری بجای ارسال سبدهای گل، وجه آنرا به حساب مؤسسات خیریه‌ای که به وسیلهٔ بازماندگان اعلام می‌شود واریز نمائید و رسید آن را با عرض تسلیت برای نزدیکان متوفی ارسال دارید. مطمئناً این عمل نیک باعث شادی بیشتر روح شخص از دست رفته خواهد شد.
>
> ۳ - در مراسمی که به مدت هفت روز در منازل بستگان و خویشان عزیز از دست رفته انجام می‌گیرد بعد از خواندن مینحا یا عرویت گفتن براخای הָעֵץ و הָאֲדָמָה کافی است. از پذیرائی‌های دیگر خودداری کنید.



برگ زرین دیگری از درخت کهنسال سازمان بانوان یهود ایران بر زمین نشست

در روز سه‌شنبه نهم جولای سال ۲۰۰۲ پیکر ظریف طوبی کیمیا بخش سومخ یکی دیگر از بانوان خدمتگزار جامعهٔ ایرانی در میان مشایعت چندین نسل از افراد خانواده، دوستان و افرادی که خدمتش را ارج می‌نهادند در آرامگاه ابدی خود جای گرفت. چه محترم زیست و چه با احترام از میان ما رفت. شخصیت، دیدگاه و برداشت طوبی سومخ در زندگی می‌تواند برای زنان هر ملّت. و نسلی سرمشق باشد زیرا که او همواره با دیدی مثبت که از قلب صاف و وجود بی عقده‌اش سرچشمه می‌گرفت برای دیگران الهام بخش و منشاء نیرو بود. اگر بخواهیم زندگی نامهٔ طوبی سومخ را خلاصه کنیم باید بگوئیم که او زندگی را دوست می‌داشت و در مسیر آن خود را با زمان وفق می‌داد - همین خصوصیت اخلاقی او بود که هم صحبتی‌اش را با پیر و جوان شیرین و آموزنده می‌ساخت.

طوبی سومخ فعالیت‌های اجتماعی خود را در کنار وظایف همسری و مادری از نوجوانی ابتدا در همدان آغاز نمود. او در آغاز جوانی در کمیتهٔ بانوان یهودی همدان که به نام عبری ملکه استر «حاداسا» نامیده می‌شد شرکت داشت و در جلسات آموزشی مذهبی آن به نام «مجلس»، در کنار پیش کسوتان دورادور به فعالیت پرداخت. فعالیت‌های اجتماعی او در تهران از سال ۱۹۵۲ در سازمان بانوان یهود ایران که خود از سال ۱۹۴۷ تشکیل یافته بود ادامه یافت - طوبی سومخ در کنار سایر پیشگامان این سازمان در مقام بازرس عالی با چند بانوی خدمتگزار دیگر در نام‌نویسی کودکان و بازرسی امور پرورشگاههای سازمان بانوان که با همکاری کانون خیرخواه اداره می‌شد به فعالیت مشغول بود. در سالهای دههٔ ۱۹۷۰ از جمله فعالیت‌های ایشان به همراهی چند بانوی دیگر تأسیس جلسات سخنرانی مذهبی و شناخت آموزش بانوان، نمایندگی سازمان در صندوق ملّی و شرکت در کنفرانس بین‌المللی زنان یهودی در آتلانتا را می‌توان نام برد. بعد از انقلاب ۱۹۷۸ محیط جدید زندگی در آمریکا نتوانست در شوق او به خدمت خلق خدشه‌ای وارد آورد. ایشان در آغاز ورود به لس‌آنجلس تا سال ۱۹۸۳ در کمیتهٔ مذهبی و فرهنگی سازمان بانوان یهود ایرانی و در کنار چند تن از یاران قدیمی در امور فرهنگی و مذهبی به فعالیت مشغول بودند و در همین دوران بود که ایشان با سرمایهٔ



شخصی خود ترجمه و تلخیص کتاب استر را به فارسی تقبّل نموده آن را به نام سازمان بانوانِ مقیم کالیفرنیای جنوبی چاپ کرده به رایگان در اختیار جامعه قرار دادند.

تأسیس شعبهٔ ایرانی بانوان اُرت و تمرکز فعالیت‌های بعدی خانم طوبیِ سومخ در آن سازمان نموداری از دیدگاه فرهنگ طلب او در یک معیار جهانی است. فعالیت‌های درخشان ایشان در سمت ریاست این سازمان بر همگان آشکار است.

سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیای جنوبی ضمن فعالیت‌های مداوم اجتماعی، فرهنگی و خیریه خود در این بُرههٔ زمانی و در این گوشه از دنیا وظیفهٔ خطیر اجتماعی خود را که معرفی سیما و ارتقاء مقام و حقوق بانوی یهودی ایرانی است از یاد نبرده است و در همین راه است که اخیراً اقدام به تشکیل سه گروه جدید نموده است زیرا که معتقد به انتقال معیارها و فضیلت‌ها از نسل به نسل می‌باشد. اسامی این سه گروه وابسته به سازمان بانوان عبارتند از:

1 - Women of Vision 2 - Mothers for Tomorrow

3 - The Next Generation

باشد که این بانوان و دوشیزگانِ نسل‌های جدید قدر امکانات و تسهیلات زمان و محیط جدید خود را دانسته وظیفه انسانی و اجتماعی خود را نسبت به حفظ و ادامه خدمات اجتماعی مادرها و مادر بزرگ‌های خود به حدّ کمال اجراء نمایند. سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیای جنوبی همواره خود را در موفقیت‌های کلیه اعضای سازمان‌های بانوان ایرانی در ایران و در خارج، در گذشته و در زمان حال سهیم می‌داند و به روان پاک بانو طوبی سومخ که اخیراً از میان ما رخت بربسته‌اند و همچنین کلیه بانوان خدمتگزاری که دیگر در بین ما نیستند درود فرستاده آرامش روح و شادی جاودانه‌ای را برای آنها آرزو می‌کند.

از جانب هیئت مدیرهٔ سازمان بانوان
یهود ایرانی مقیم کالیفرنیا جنوبی
ناهید پیرنظر اُبرمن

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰) فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)

P.O. Box 3974, Beverly Hills, CA 90212

اعترافات یک تروریست انتحاری

داوید بن گوریون می‌گفت: «اگر فردی بخواهد در ایسرائل زندگی کند باید به وقوع معجزات باور داشته باشد». و این داستانِ یکی از آن معجزه‌هاست که با استفاده از نشریات ایسرائل، آنرا در این جا برایتان نقل می‌کنیم.

داوید فاخری

● *این انتقامی نبود که من می‌خواستم بگیرم.*

● *عدین احمد دخترک ۲۰ ساله در حالیکه کوله پشتی حامل مواد انفجاری را با خود حمل می‌کرد در تاریخ ۲۲ ماه می ۲۰۰۲ به قصد خودکشی انفجاری وارد شهر ریشون لتصیون در اسرائیل گردید تا باکشتن هرچه بیشتر یهودیان انتقام مرگ دوست پسر خود را بگیرد. او می‌گوید:*

● *زمانی که زنان و دختران را در حال خرید از مغازه‌ها مشاهده کردم آرزو کردم ای کاش منهم در میان آنان بودم.*

● *بعد از گذشت ۵ دقیقه به آمران خود اطلاع دادم. او می‌گوید: «مرا از اینجا خارج کنید».*

در وصیت نامه‌ای که برای خانوادهٔ خود بجا گذاشتم از آنان خواستم که برای من عزاداری نکنند و جایزه شهیدان را دریافت ننمایند.

● *اکنون که وی در بازداشت بسر می‌برد از اسرائیلی‌ها می‌خواهد که او را به کشور اردن فرستاده و از بازگرداندن وی به بیت لخم خودداری نمایند.*

❋❋❋

اواخر ماه می، یک هفته بعد از حادثهٔ انفجاری مرگبار خیابان ریشون لتصیون در ساعت ۴ صبح یک واحد بزرگ از ارتش اسرائیل خانهٔ عدین احمد دانشجو را به محاصره در آوردند. عدین می‌گوید به مجرد شنیدن صدای تانکها به پشت پنجره آمدم و سربازان را دیدم که وارد باغچهٔ خانهٔ ما می‌شوند در این لحظه بود که به کابوس ۶ شب گذشته من پایان داده شد. سربازان به در خانه کوبیدند و از ما خواستند که برای شناسایی به خارج از خانه بیاییم. ما هم بلافاصله انجام دادیم. در آن لحظه من سربازان را مشاهده می‌کردم که با دیدن شناسنامه‌های ما با تلفنهای همراه با مرکز خود در تماس بودند، آنگاه مرا از دیگر افراد خانواده جدا کردند و تحت نظارت چند سرباز قرار دادند بعد از مدتی کوتاه مرا به اینجا بازداشتگاه یروشالیم آوردند.

خبرنگار از وی می‌پرسد آیا فرصت داشتی که با خود وسائل نظافت شخصی و همچنین لباس برای تعویض ببری و او در جواب می‌گوید: خیر آنان مرا با پیژامائی که به تن داشتم با خود بردند.

به عرفات باور ندارم

دو ماه قبل عدین احمد دانشجوی سال دوم دانشکده علوم تجاری در دانشگاه بیت لخم در مراسمی که به مناسبت بزرگداشت «ایات اخداس» دخترک خرابکار انتحاری که باعث کشتار یهودیان در سوپرمارکت یروشالیم شده بود و توسط خانوادهٔ وی در اردوگاه پناهندگان «دهیشه» ترتیب یافته بود به یوسف موعزابی فرمانده گروه تنظیم شاخه بیت لخم مراجعه نمود و آمادگی خود را برای انجام مأموریت انتحاری به اطلاع وی رسانید. فضای این محل عزاداری چنان آماده بود که هر کسی را تشویق به داوطلبی در این مورد می‌نمود. مخصوصاً آنکه اشعار هیجان انگیزی که به تازگی بر سر زبانها افتاده، و آن توسط سفیر عربستان سعودی در لندن که در مدح اولین خرابکار انتحاری زن فلسطینی از رام‌الله سروده شده بود به نام «ادریس» خوانده میشد و همراه با پسترهائی که حاوی عکسهای این دختر خرابکار بود که به همه جا آویخته شده و هر بیننده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌داد.

● در مورد این سفیر شاعر، با اینکه وی توسط وزارت خارجه انگلستان احضار گردید و در این مورد از وی توضیح خواسته شد و عمل ننگین تجلیل از یک تروریست را به وی گوشزد و مورد نکوهش قرار گرفت اما با این حال این شعر و پوسترها بعنوان یک منبع مباهات در میان فلسطینیان رواج یافت. (مترجم).

عدین می‌گوید به یوسف گفتم که من برای شهادت حاضرم، او لبخندی زد و پرسید آیا مطمئنی گفتم: آری مطمئنم من می‌خواهم انتقام مرگ دوست پسرم را بگیرم. او به من نگاهی کرد و گفت خودت را آماده کن بزودی با تو تماس خواهیم گرفت. پرسیدم: کی؟ گفت دو روز، دو هفته و یا یکسال دیگر. هر وقت زمان مناسب فرا رسید، عمده اینکه آماده باشی.

در فاصله دو ماه «موغرابی» تمام افرادی را که با من آشنائی داشتند مورد سئوال قرار داد و در مورد وفاداری من و اینکه می‌شود روی من حساب کرد از آنان سئوالاتی نمود و هشدارشان داد که من را در جریان این تحقیقات نگذارند. تا بالاخره روز ۲۲ ماه می ساعت ۱۰ صبح موغرابی به سر کلاس دانشکده‌ی من آمد و اجازه مرخصی مرا از مسئولین خواست. به مجرد اینکه با وی مواجه شدم از من پرسید حاضری؟ گفتم آری اما برای کی؟ او گفت همین امروز. اکنون متوجه می‌شوم که موغرابی چگونه مرا در آخرین لحظه در مأموریت قرار داد که

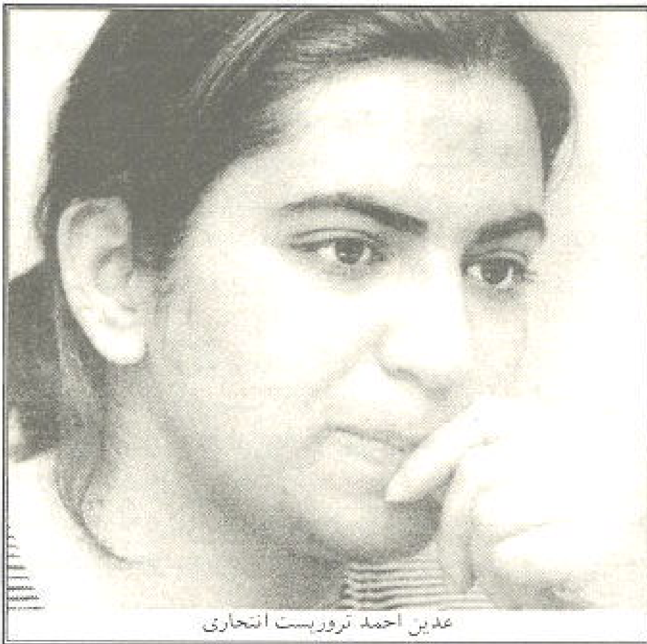
فرصتی برای سئوال کردن و شاید در نتیجه آن پشیمانی وجود نداشته باشد. همه چیز تحت فشار و با عجله انجام گرفت.

همراه با محمود سالم طراح انفجار به خانه‌ای متروکه در اطراف بیت لخم رفتیم. در آنجا با خانمی که بعداً معلوم شد خواهر موغرابی می‌باشد و یک پسر نوجوان ۱۶/۵ ساله به نام علی بدیر که عامل بعدی انفجار انتحاری گردید ملاقات کردیم. آنها به من لباسهائی دادند که آنها را به تن کرده آماده شوم. رفتم که خود را طاهر گردانم، شستشو کردم، نمازم را خواندم و لباسها را که مرا بصورت یک دخترک اسرائیلی در بیآورد به تن کردم که شامل یک پیراهن کوتاه شکم نما و شلوار تنگ بود.

آنگاه او یک کوله پشتی حامل مواد انفجاری را به علی داد و نقطه‌ای را روی نقشه به وی نشان داد و بعد کوله پشتی دیگری را به من داد و نقطه دیگری را روی نقشه به من نشان داد و چنین دستور داد: به مجردی که علی محموله خود را منفجر می‌نماید و مردم وحشت‌زده به آن طرف خیابان که تو ایستاده‌ای سراسیمه هجوم می‌آورند تو محموله خود را منفجر کن تا هر چه بیشتر تلفات ببار بیاورید.

بعد از این توضیحات موغرابی دوربین ویدیوئی را که بهمراه داشت آماده کرد و مرا که سربند فلسطینی را بر سر بسته و آماده دادن پیغام برای دنیای عرب و همچنین اسرائیلی‌ها بودم روبروی آن قرار داد. خبرنگار از او می‌پرسد. برای سران عرب چه پیامی داشتی؟ به آنان گفتم که دیگر موقع آن رسیده از روی بدبختی ما بیش از این به نفع خود استفاده نبرده و براستی به کمک ما بیایند. و در مقابل سؤال دیگر خبرنگار که نظر وی را در مورد پیام وی به اسرائیلیان می‌پرسد جواب می‌دهد: پیام من برای آنان چنین بود که من به منظور انتقام مرگ فجیع دوست پسرم از سربازان اسرائیلی خود را آماده کشتار از آنان نموده‌ام. اما وقتی که خبرنگاران از وی سؤال می‌کنند آیا این مهم نبود که تو سربندی را بسر می‌کنی که نشانه طرفداری از عرفات است در حالیکه او از ترور انتحاری اظهار تأسف و مخالفت می‌نماید؟ او در جواب می‌گوید من نه تنها به عرفات ایمانی ندارم بلکه از قبل از فیلمبرداری از موغرابی خواستم که بعد از شهادتم مرا بعنوان عضو شهدای الاقصی که وابسته به بازوی نظامی عُرفات است معرفی ننمایند. دلیل آنکه برای من بسیار مشکل است که بفهمم عرفات ما را به کجا هدایت می‌کند. او تنها رهبر خودش می‌باشد و من نمی‌خواستم که افرادش روی بدن تکه تکه شده من اعتبار کسب نمایند.

این گروه با دو اتومبیل که شماره شناسائی اسرائیلی را داشت وارد کشور گردیدند. اتومبیل اولی که نقش راهنما را داشت به رانندگی ابراهیم سداخنه که یک فلسطینی ساکن اردوگاه «داهیشه» همراه همسر روسی وی به نام ایرانا پولیچک در جلو حرکت می‌کرد (این دو نفر اکنون در بازداشت بسر می‌برند).


عدین احمد تروریست انتحاری

در اتومبیل دومی دختر خرابکار فلسطینی عدین همراه با خرابکار نوجوان دیگر به نام علی بدیر که رانندگی آن را به عهده داشت نشسته بودند در حالیکه دخترک تمام مواد تخریبی را به خود بسته بود. دخترک می‌گوید برای من اهمیتی نداشت که علی ۱۶/۵ ساله گواهینامهٔ رانندگی ندارد چون در هر حال من به منظور انجام عمل انتحاری عازم بودم.

او چنین ادامه می‌دهد: حوالی ساعت ۳/۵ بعدازظهر بود که به مرکز شهر ریشون رسیدیم. در حالیکه کوله پشتی مواد منفجره را به پشت خود حمل می‌کردم به مدت ۵ دقیقه در آن اطراف به گردش پرداختم. در این موقع بود که متوجه شدم من در میان زنان و مردان و بچه‌هائی هستم که در حال خرید از مغازه‌ها می‌باشند. به خودم گفتم: ای کاش من هم میان آنان و با این آرامش در حال خرید کردن بودم و مانند آنان با خیال راحت در کافه‌ها نشسته مشغول نوشیدن قهوه بودم. در یک لحظه دستگاه گیرنده، فرستنده را به کار انداختم و به موغرابی که او هم به آن حوالی آمده و در یک پارکینگ در نزدیک آن محل حضور داشت گفتم مرا از اینجا خارج کنید من حاضر به انجام این کار نیستم. بیچاره علی هم با تکان دادن دست اظهار می‌کرد که او هم حاضر به انجام این کار نیست و می‌خواهد به خانه باز گردد. موغرابی در جواب من گفت مهم نیست چند دقیقه دیگر روی این موضوع فکر کن بعد تصمیم می‌گیریم. محمد راهنمای اتومبیل اوّل بسیار عصبانی بنظر می‌رسید. به او گفتم شما به من قول دادید سربازان را می‌کشیم در حالیکه من تنها زنها و بچه‌ها و پیرمردان و پیرزنان را در اطراف خود می‌بینم. من قادر به کشتن آنان نیستم. این انتقامی نیست که من خواستار آن بودم و تهدید کردم که اگر هم اکنون مرا از این محل خارج نکنید، کوله‌بار خود را به زمین گذاشته و تنها به خانه باز

خواهم گشت. در این موقع به من گفتند احمق دستگاه را ببند تا همهٔ ما را گرفتار نکرده‌ای.

آیا سعی کردند که تو را تحت فشار بگذارند؟ سعی کردند که راضیم کنند که تا اینجا آمده و بهتر است که مأموریت را به اتمام رسانیم. ترس بیشتر آنان این بود که بیشتر از این بوسیله دستگاه با یکدیگر در تماس نباشیم. به آنان اصرار ورزیدم علی هم بهم چنین. او هم می‌خواست برگردد امّا محمود وی را قانع کرد که بماند

ناگهان از مرگ ترسیدی؟ فرصتی برای ترسیدن نبود، به من تنها ۵ دقیقه فرصت داده شده بود که تصمیم بگیرم بجای سربازان دست به کشتار زنان و پیران و بچه‌های بی‌گناه بزنم با آنکه آنان اسرائیلی بودند.

این دفعه اولی نبود که من به اسرائیل آمده باشم. در زمانی که دانش‌آموز مدرسه بودم بار دیگر هم مدرسه‌ایها در یک برنامه تعویض محصلین به اسرائیل آمده و در کیبوتص زندگی کرده بودم. در این مدت حتی چند جمله عبری را نیز آموختم. به بازدید از تل‌آویو و اورشلیم نیز پرداخته بودیم. در این مدت در تبادل عقاید و افکار ما دانش‌آموزان اسرائیلی سعی در یافتن راه حل به منظور پایان دادن به اختلافات بین اسرائیل و فلسطینی‌ها می‌نمودیم و در ادامهٔ آن توسط اینترنت با یکدیگر در تماس بودیم.

در سالهای بعد به محل ملاقاتهای جنبش (صلح اکنون) آمده و در آنان شرکت می‌کردم. اما چگونه شد که تصمیم گرفتم که به مأموریت انتحاری بروم آن بود که می‌خواستم انتقام کشته شدن دوست پسرم را از مسئولین مرگ وی بگیرم. (دوست پسر عدین فردی بود به نام جاد سلیم که یکی از فعالان برجسته گروه تنظیم در بیت لخم به شمار می‌رفت. او مسئول تیراندازی به سوی سربازان اسرائیلی و همچنین طراح خرابکاری تروریستی در چند مورد بوده که چند ماه قبل در حال ساختن مواد تخریبی و بر اثر انفجار بی موقع آنان کشته شد. مترجم.) بعد از اینکه به کارگزارانم گفتم که حاضر به انجام مأموریت نیستم سوار بر اتوموبیلها شدیم و به سوی بیت لخم باز گشتیم. مواد انفجاری را برگرداندم. لباسهایم را عوض کردم و به خانه باز گشتم.

کارگزارانت تو را مورد تنبیه قرار ندادند؟ نه فقط همسر روسی ابراهیم تمام راه را سر من داد می‌کشید و می‌گفت تو ما را خجالت دادی. رفتار تو مثل یک دختر بچه است بهترین وقتی را که می‌توانستی به ملاقات دوست پسرت بشتابی از دست دادی. همچنین ابراهیم به من گفت ۷ طبقه در بهشت وجود دارد در هر موقع یک یهودی را می‌کشی یک طبقه بالاتر می‌روی، دوست پسر تو اکنون در طبقه هفتم بهشت منتظر تو نشسته است و تو این فرصت را از دست دادی. اما دیگران به من گفتند که بهتر است در خانه استراحت کرده آرامش خود را باز یابم تا فرصتی که مناسب خواست من می‌باشد بدست آید اما اکنون همهٔ آنان در بازداشت پلیس اسرائیل بسر می‌برند.

وقتی که وارد خانه شدم حالات من عمه‌ام را به شک انداخت. عمه‌ام «بخاج» که مرا از ده سالگی که مادرم تنهایم گذاشت و به اردن رفت و برای خود خانه و خانوادهٔ جدیدی را بنا نهاد با کمال دقت مراقبت می‌نماید. او به من فشار آورد که تا حالا کجا و با کی بودی؟ در جواب گفتم که به دیدن دوستی رفته بودم که به تازگی وضع حمل کرده. سرم فریاد کشید که دروغ می‌گویی تو حتماً با پسرها بوده‌ای و ادامه داد که اگر عاقل بودی و می‌توانستی تصمیم صحیح بگیری اکنون دارای زندگی بهتری بودی و من در دلم به خودم گفتم که اگر عاقل نبودم امروز تصمیم صحیح را نمی‌گرفتم. آنگاه درب اطاق را بستم و داخل رختخواب شدم بعد از دو ساعت بود که از طریق تلویزیون خبر انفجار در ریشون لتصیون را مشاهده کردم.

خبرنگار که از طریق تلفن با بخاح عمه عدین که خانمی ۳۴ ساله و معلم مدرسه می‌باشد مصاحبه نمود، از زبان وی می‌نویسد: اصلاً نمی‌توانستم حدس بزنم که واقعاً چه شده تا شبی که سربازان آمدند و عدین را بازداشت کردند. متوجه می‌شدم که بنحوی تحت فشار است و ناراحت. حتی چهار روز به دانشکده نرفت و علت آن را کمر درد شدید ابراز کرد و زمانی که پشت وی را وارسی کردم متوجه زخمهائی نو در آن شدم که احتمالاً ناشی از حمل کوله پشتی مواد انفجاری بوده. بخاح با حالتی ناشی از خشم و اندوه می‌گوید:

ما یک خانوادهٔ کوچک هستیم که در کمال نجابت زندگی می‌کنیم. امّا متأسفانه مردی در خانهٔ ما نیست که از ما مواظبت کند و قادر باشد که این مردان شرور سازمان تنظیم (بازوی دفاعی عرفات. مترجم) را از اطراف دختر برادر من که جوان است و ناپخته دور کند. اگر می‌توانستم به آنانی که او را به خدمت برای انجام ترور انتحاری در آورند دست یابم از آنان می‌پرسیدم اگر برنامه‌ای برای انجام ترور انتحاری دارید **چرا از زنان و دختران و خواهران خودتان استفاده نمی‌کنید.**

ملاقات با وزیر دفاع

خبرنگار از عدین می‌پرسد هیچ وقت فکر کردی چرا می‌بایست مأموریت انتحاری به تو واگذارد گردد و نه به یکی از افراد خانواده آنانی که تو را به استخدام در آوردند؟ و او در جواب می‌گوید: نه تنها به فکرم رسید بلکه آن را با آنان نیز در میان نهادم بعد از اینکه متوجه شدم چگونه مرا گول زدند. ابراهیم در جواب گفت همسر اولم از شش فرزندی که از وی دارم مواظبت می‌کند پس نمی‌توانم او را به مأموریت بفرستم و همسر دومم روسی است و فلسطینی نیست. موغرابی دلیل آورد که همسرش حامله است و مادرش پیرتر از آنچه که بشود او را

به مأموریت فرستاد. در طول راه چندین دفعه از آنان پرسیدم محلی که می‌رویم کجاست و تعداد سربازان را که قرار است من آنان را بکشم چند نفر است؟ امّا آنـان از جـواب دادن طـفره می‌رفتند و فقط می‌گفتند وقتی رسیدیم می‌فهمی.

اما به مجردی که رسیدیم و زنها و بچه‌ها را بجای سربازان یافتم سرشان فریاد کشیدم و گفتم کلاه سرم گذاشتید و مرا گول زدید و از انجام مأموریت سر باز زدم بعد از آن نوبت آنان بود که در زمان تحقیقات مرا لو داده و انتقام خود را بگیرند.

دو هفته قبل بنیامین الیعزر وزیر دفاع اسرائیل شخصاً به دیدار من به زندان آمد. او مدتی را با من با زبان عربی فصیح به صحبت پرداخت. من همهٔ داستان را برای وی به حقیقت گفتم و از او خواستم که مرا آزاد کرده به اردن بفرستد چون در بیت لخم از من عصبانی هستند.

بعد از آن ملاقات وکیل تسخیری عدین خانم لتاسمل نامه‌ای به دفتر وزیر دفاع فرستاد و از وی درخواست کرد که بعد از ملاقات شخصی او با موکله‌اش و دریافتن به اینکه چگونه پشیمانی خرابکار مزبور به انجام یک معجزه برای نجات مردمان بی گناه انجامیده به دادگاه سفارش نماید که در صدور حکم برای نامبرده مراتب بالا را در نظر گرفته و حکم به برائت و اخراج وی به اردن بدهند تا این امر بتواند نمونه‌ای برای دیگر پشیمانان مشابه گردد.

عدین اطمینان داد که اگر به شهر خود بازگردانده شود حتماً مورد سوءقصد افراد سازمان تنظیم قرار خواهد گرفت به شک اینکه با سازمانهای اطلاعاتی اسرائیلی همکاری کرده.

او می‌گوید داوطلبان انتحاری هیچ کس از افراد خانواده خود را در جریان امری که در پیش دارند نمی‌گذارند او از دوست پسر خود جاد شنیده است که در لحظه‌ای که فردی داوطلب می‌شود از آن پس کاملاً در خود محبوس می‌گردد و آماده رفتن به بهشت می‌شود. او معتقد است که داستان ۷۲ حوری بهشتی که منتظر آن داوطلبان به خودکشی در بهشت می‌باشند حکایتی است بی پایه که تنها به خورد مردمان بی دانش می‌توان داد.

و در جواب آخرین سؤال خبرنگار که می‌پرسد آیا ۲۵۰۰۰ دلاری که صدام حسین به خانوادهٔ شهدا می‌پردازد تو را تشویق به این کار کرد؟ می‌گوید:

قبل از رفتن به مأموریت وصیت نامه‌ای برای خانواده‌ام گذاردم و در آن از آنان خواستم که برای من مجلس ختم نگرفته و در غم از دست رفتن من نگریند و برای احترام به من هم که شده از پذیرفتن پول خون شهید خودداری ورزند. چرا؟ چون من نه یک جنس برای یک معامله نیستم...

دام ساده به دست تنظیم

پنج تن دیگر از دختران فلسطینی که به دست افراد تنظیم تعلیم و به مأموریت بمنظور وارد آوردن ضربات ترور انفجاری به اسرائیل اعزام شده بودند و به علت پشیمانی خود را تسلیم پلیس اسرائیل نموده‌اند در بازداشت بسر می‌برند و هم اکنون تا تعیین سرنوشت آنان توسط دادگاهی مربوط مورد بازجوئی قرار دارند. نقطه مشترکی که بین آنان وجود دارد آنکه در زندگی هیچ کدام از آنان مردی که بتواند از بدام افتادن ساده آنان جلوگیری کند وجود نداشته هم چون پدر، شوهر و یا برادر بزرگتر و این ساده‌ترین عاملی بود، که می‌توانسته مورد استفاده به کارگیران آنان قرار گیرد.

شیفا القدسی ۲۸ ساله مادر دخترکی ۴ ساله و بدون شوهر توسط بکارگیران تنظیم به خانهٔ متروکه‌ای برده شد و بر وی فشار آورده و تهدید به لو دادن وی نموده‌اند، اگر او از انجام مأموریت سر باز زند اما وی توانسته در حالیکه کوله پشتی انفجاری را بر دوش داشته از طریق پنجره فرار نماید.

طوریا خانوری ۲۶ ساله که به علت خودداری نامزدش از ازدواج با وی در شب عروسی بسیار افسرده و آماده به خودکشی بود توسط افراد تنظیم شناسائی و به خانه‌ای متروکه برده شد و دو روز به وی تعلیمات لازم داده شد اما به علت خشونتهایی که از جانب کارگزاران به وی وارد آمد پشیمان گردید. □

رئوون کُرت، ناشر مؤسسه مطبوعاتی Koret
برگردان به فارسی: داریوش فاخری

من یک صیونیستم

من به قومی تعلق دارم که تورات را به دنیا تقدیم کرد، سنت تورات را. ده فرمان و ایده تک خدائی را از نسلی به نسلی دیگر تداوم بخشید.

من بخشی از یک قوم قدیمی‌ام که سرزمین خود را، پس از دو هزار سال تبعید از آن، پس گرفت، و چون سمندری از میان خاکستر و ناتوانی هالاکاست سر برکشید.

من سپاسگزارم که شایستگی اینکه اورشلیم پای تخت من باشد را دارم، جایگاهی که قوم من همیشه روی به سوی آن داشته، شهری که سربازان ما یکپارچه‌اش کردند و پس از آنکه دشمنان ما، کنیساها و مکانهای مقدسش را آلوده کرده، از زیارتگاههای آن بجای آشغال دانی استفاده کرده و از میان سنگ قبرهای اجداد ما راه فاضل آب باز کرده بودند، آن را بازپس گرفتند.

شکر میگزارم که می‌توانم در خیابانهای سرزمینی قدم بزنم که یک یهودی می‌تواند «کیپاه» (شب کلاه) بر سر بگذارد یا ستاره داود بر سینه بزند یا کت بلند مشکی بر تن کند بدون آنکه بترسد که او را مسخره یا مجازات کنند یا حتی غیر قابل اعتماد



بنظر برسد.

من زبان عبری را هم صحبت می‌کنم و هم می‌فهمم، زبان مقدّس مکتوب الهی را، یک «زبان مرده» که توسط قوم من زندگی دوباره یافت تا ملت «من» یک زبان عمومی برای محاوره و صحبت داشته باشد. افتخار می‌کنم که هر بچه‌ای می‌تواند «تورا» را در شکل اولیه خود بخواند. من فرزندانم را در مدارسی بزرگ می‌کنم که در آن پیروزیها و تراژدی‌های قوم من را به یاد

من شهروند کشوری هستم که مردم پراکنده خود را که در میان صدها ملت، پناه گرفته بودند در برگرفت، گرسنگان و آزار دیدگان را نجات داد، به ایده‌آلیست‌ها و ماجراجویان و سرگشتگان خستگی ناپذیری چون من، خیر مقدم گفت.

از من، ارتش دفاعی اسرائیل دفاع می‌کند، بهترین نیروی کوچک جنگنده دنیا، ارتش شهروندانی با بالاترین استانداردهای اخلاقی که هیچ ملّتی به پای آن نمی‌رسد.

می‌آورند، جائی که اعیادمان، خدا و سنتهای ما را جشن می‌گیرند.

من در تنها دموکراسی منطقه‌ای در جهان شرکت می‌کنم که آزادی بیان و حقوق بشر در آنها وجود ندارد.

من در سرزمینی زندگی می‌کنم که می‌توانم دربارهٔ کمبودها و نواقص ملّی، شکست‌های اجتماعی، رهبرانی با نقص و کمبودهایی که خیلی از آنها در این کشور دارند، بدون ترس از سانسور شدن، به زندان رفتن و یا اعدام شدن، حرف بزنم.

افتخار می‌کنم که کشور من توسط برخی از حکومت‌های دیکتاتور خشن، ظالم، عقب افتاده، سرکوبگر و حامی ترور دنیا مورد نفرت قرار می‌گیرد.

من در سرزمینی زندگی می‌کنم که می‌توانم دربارهٔ کمبودها و نواقص ملّی، شکست‌های اجتماعی، رهبرانی با نقص و کمبودهایی که خیلی از آنها در این کشور دارند، بدون ترس از سانسور شدن، به زندان رفتن و یا اعدام شدن، حرف بزنم.

احساس غرور می‌کنم که دولت‌های فاقد روح اخلاقی اروپا، آفریقا و آسیا همراه با سازمان ملل که در آن اکثریت فرمان می‌راند و کار دیگری جز محکوم کردن ما ندارند.

احساس غرور می‌کنم که بهترین دوست ما بزرگ‌ترین کشور دنیاست و به خودم می‌بالم که مردم و نمایندگان انتخابی آن در کنار ما می‌ایستند و از انزوا و محکومیت ما توسط ملّت‌های حقیر با ارزشهای اخلاقی ضعیف‌تر جلوگیری می‌کنند.

از دست آوردهای شرکتهای تجاری، سازمان‌های تحقیقات علمی، تکنولوژی و محصولات بکر و دست اول‌مان به خودم می‌بالم.

از وجود هنرمندان، موسیقی دانان، نویسندگان، ورزش کاران و خلبانانمان به خودم می‌بالم. از هواپیمائی ملی‌مان و بازرسی‌های امنیتی‌اش که شهره آفاق است به خودم می‌بالم، و از اینکه حالا دیگر فقط با چند سئوال ساده می‌گذارند رد شوم، احساس غرور می‌کنم.

از هموطنانم به خودم می‌بالم که این چنین در برابر آتش با شجاعت و آبرومندانه و زیبا روبرو می‌شوند و سرباز می‌زنند از اینکه اجازه بدهند که عشقشان به زندگی و اشتیاقشان به آزادی توسط تروریستهای منزجر از آزادی و مرگ طلب، تحت‌الشعاع قرار بگیرد.

از وجود چپی‌های رقیق‌القلب و راستی‌های وطن پرست‌مان به خودم می‌بالم.

از اینکه ارتدکسهای سرسخت عقب نمی‌نشینند و غیرمذهبیهای منطق گرا بر عقیده خود پا می‌فشارند به خودم می‌بالم. از پیش قراولانی که در این کشور اسکان گرفتند و کسانی که در راه جلب صلح عرق می‌ریزند به خودم می‌بالم. از اینکه ما قومی هستیم که سر خم نمی‌کنیم احساس غرور می‌کنم.

من به قومی تعلق دارم که تنها زندگی می‌کند و با این همه نوری است در میان ملل. ممکن است ما همیشه حق نداشته باشیم ولی هرگز به آن گونه که دشمنانمان ادعا می‌کنند ناروا نمی‌گوئیم و حتی وقتی درست نمی‌گوئیم، ما ملتی هستیم که سعی می‌کنیم اشتباهاتمان را تصحیح کنیم.

ملت ما حق زادگاهی بر کشوری که در آن زندگی می‌کنیم را دارد، حقی که در تورات نوشته شده. توسط حفاری باستان شناسان تأیید شده و توسط نوآوریهای کشاورزی، توسعه اقتصادی و سرمایه گذاری‌های مالی به حقانیت رسیده. ما این سرزمین را با عرق و خون، با اشک‌ها و غم‌ها و شادی‌هایمان مهر و موم کردیم تا آن را رشد بدهیم و از آن دفاع کنیم.

ما دستهایمان را برای صلح به سوی همسایگان عربمان دراز می‌کنیم. با علم به اینکه آنها طرح تقسیم سازمان ملل را در سال ۱۹۴۷ رد کرده و کشور بی بال و پر ما را در سال ۱۹۴۸ مورد تهاجم خود قرار دادند، سعی کردند ما را در ۱۹۶۷ خفه کنند و در ۱۹۷۳ غافلگیرمان کنند.

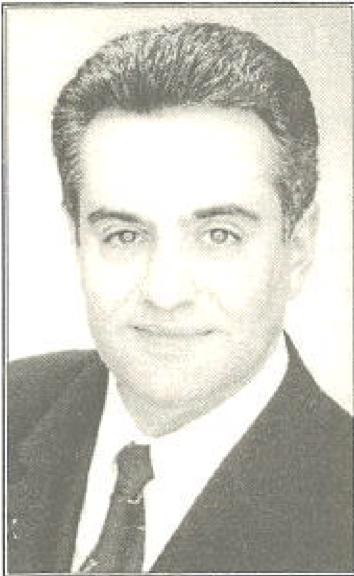
ما برای قراردادی عادلانه با فلسطینی‌ها دعا می‌کنیم، با آنکه از زمانی که نطفه PLO در ۱۹۶۴ گذاشته شد، پیش از پیروزی جنگ شش روزه، رهبران آن قسم به نجات دادن فلسطین خورده‌اند که در اصل منظورشان از میان بردن اسرائیل است.

ما حملات تروریستی زیادی را تا کنون تحمل کرده‌ایم، و علیرغم تمام قراردادهای سیاسی و فعالیتهای دیپلماتیک، فلسطینی‌ها هنوز مردم خود را برای نفرت از ما ترغیب می‌کنند. ما پیشنهاد کردیم که سرزمینمان را با همسایگانمان قسمت کنیم، اما هرگز زمینی نمی‌دهیم که از آن برای ریختن ما به دریا استفاده شود.

حتی اگر صدها میلیون نفر از ما متنفر باشند، حتی اگر برخی از ملتها دعا کنند که ما نابود بشویم، نمی‌توانم بیش از این به خود ببالم. ما به خانه‌مان برگشته‌ایم و این خانهٔ ماست.

من یک اسرائیلی‌ام، شهروند تنها سرزمین یهودی در جهان، خدا را شکر می‌کنم که در زمانی به دنیا آمده‌ام که بتوانم رویای دو هزار ساله برگشتن به صیون را تحقّق ببخشم.

من یک صیونیستم، معتقد، حامی و مدافع کشور بار دیگر پای گرفته‌مان و تو که این کلمات را با احساسی رقیق و درک و شناخت می‌خوانی - چه یهودی باشی یا نباشی. اسرائیلی باشی یا نباشی - تو هم یک صیونیستی.



بهروز میکائیل

Michael Mikail & Associates

OVER 15 YEARS EXPERIENCE IN REAL ESTATE SALES & CONSULTATION

املاک مسکونی و تجاری
مشاور پر تلاش و با تجربه در خرید و فروش املاک
با بیش از ۱۵ سال سابقه در امور ملکی

* Luxurious High End Residential Properties in Beverly Hills, Los Angeles & San Fernando Valley
* Investment Planning
* Residential And Commercial Investments
* Foreclosure, Short Pay & Probate Market

Michael Mikail & Associates

(310) 201 - 6272

Real Estate Consultation, Marketing & Sales

دکتر دیوید کِیمن (کامل)

متخصص و جراح چشم
متخصص و جراح چشم از دانشگاه نیویورک
فوق تخصص در جراحی قرنیه از فلوریدا
عضو کادر پزشکی بیمارستان Century City
عضو آکادمی جراحان چشم آمریکا

Phone: (۳۱۰) ۳۶۰-۱۴۴۰

David Kamen, M.D.
Ophthalmologist
با چهار مطب در بورلی هیلز -
انسینو - East LA و رسیدا

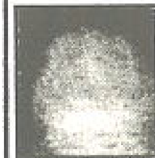
دکتر فرید افرا

اولین و تنها جراح عمومی ایرانی با فوق تخصص در زیبایی و کاشت موی سر

کاشت و زیبایی مو با متد جدید Hair Micro Transplant
برداشتن پوست اضافی بدون مو Scalp Reduction
جابجا کردن پوست با مو Skin Flap Rotation

(310) 859-0416

عضو کالج جراحان آمریکا و بین‌المللی متخصص جراحی عمومی
دارای بُرد تخصصی جراحی از آمریکا با ۳۳ سال سابقه کار.
جراحی: ● سرطان‌های پستان ● دستگاه گوارش
● تیروئید ● واریس ● بواسیر ● فتق
● خال‌های پوستی و سرطانی



قبل از کاشت مو

237 South La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90212

تلفن ۲۴ ساعته 859-0416 (310)

Fax: (310) 859-0474



بعد از کاشت مو

سیب سرخ رویاهای من

از: نگار ایمانوئل (اقبالی)

این نوشتهٔ پر احساس که از بالتیمور مریلند به دستمان رسیده در آغاز گمان کردیم یک داستان تخیلی است. در چاپ آن مردّد بودیم. اما با نویسنده‌اش که تلفنی صحبت کردیم معلوم شد یک داستان تلخ واقعی است که در قالبی زیبا نگاشته شده و گویای خشم مردیست ناموفق و زنی جوان که به او آموخته‌اند برای حفظ آبرویش باید رنج بکشد و دم بر نیاورد.

آرزو دارم چله کمانی بسازم بزرگ و پهن. آن طور پهن که آن مرد هیکل دار و قد بلند را مانند تیری در آن جا دهم و با اشاره انگشت رهایش سازم و او را بفرستم به دور دورها، شاید جایی دورتر از چین و ماچین. شاید، جایی که در آن اثری از حیات نباشد. بعد سوار قالیچه حضرت سلیمان شده و دست بر چانه و لبخند به لب تا دوردستها سفر کنم و او را ببینم که در تنهائی و بی کسی خودش را کتک میزند و به خودش فحش میدهد. آن وقت دستهایم را پر از ستاره می‌کردم و به تمام زنهایی می‌دادم که آن مردهای هیکل‌دار ایرانی، آمریکایی، سرخ و سفید و سیاه دست سنگین‌شان را سوی تن نازک همسرانشان پایین می‌آورند.

کاش این می‌شد سیب سرخ رویاهای من.

گویی هر گاه سخن از دوستی هست، لاجرم باید خاطرهٔ اولین نگاه نیز باشد. درست به خاطر ندارم کی یا کجا بود. اما هر چه بود از سال‌های اول دبیرستان بود، شاید سال اول. روی یک نیمکت نمی‌نشستیم. من شیطون کلاس آخرین ردیف و او نازک و کوتاه و کم حرف با چشمانی آبی و چهره‌ای رویائی جلوی کلاس. او را از دست همکلاسی‌ها که سر بسرش می‌گذاشتند نجات داده بودم. آخر او کجا و آن مادر و پدر سیاه و سبزه کجا. با او زیاد دوست نبودم. ما دو آدم کاملاً متفاوت بودیم. شنیده بودم که زندگی را فرض بر سرنوشت می‌دانند. سالهای دبیرستان گذشت و من چون ابری پرواز کردم به این سوی آسمان آبی.

دورادور از دیگران می‌شنیدم هوای سفر در سر دارد و اما مخالفت پدر تا به آسمان است. دختر تنها کجا راهی کشور بیگانه شود. آخرین نامه دوست خبر ازدواجش را با دکتری از خانواده خوب داد اما اختلاف سن ۱۴ سال برایم بسیار ناگوار آمد.

آن روز خسته بودم، آن قدر زیاد که حتی حوصله خودم را هم نداشتم! فرد بیماری را که مدتها بود می‌شناختم تازه مُرده بود و من را راهی فکر عمیق کرده بود. جلوی در خانه، صندوق پست را باز می‌کنم. نرسیده به در اصلی خانه چشمم به آدرس یکی از نامه‌ها میخکوب می‌شود. اسم را به خاطر ندارم اما نامه به نام من است. کیفم را بر روی صندلی آشپزخانه می‌اندازم و نامه را با ولع می‌خوانم. اوست، همان دخترک ردیف اول کلاس، ظریف و کوتاه و کم حرف با سیمای اروپائی‌اش. اوست، همان دخترک قدیمی و مادر و همسر کنونی.

گوشی تلفن را برمی‌دارم و گویی خاطرات آن سالها دوباره زنده می‌شود. شکایت از روزگار و محیط جدید دارد. پسرک یک ساله‌اش حسابی خانه نشینش کرده. با آنکه آرزوی دیدارش را دارم اما درسها اجازه یک ساعت رانندگی را نمی‌دهد. پس ملاقات را به وقت دیگری محول می‌کنم. سعی می‌کنم هر چند یکبار با هم تلفنی حرف بزنیم حالا دیگر می‌دانم که شوهرش در شرکتی مشغول به کار است و با وجود آنکه در ایران پزشگ حاذقی بوده در اینجا پس از چند سال کوشش موفق به گذراندن امتحان پزشگی نشده و به شدت از این موضوع دلخور است.

سرمای ماه دسامبر همه جا پخش است و گرمای آخرین امتحان در وجود من. با شادی کیفم را روی صندلی ماشین می‌اندازم و تلفن دستی‌ام را بر می‌دارم اما نه، می‌روم و سورپرایزش می‌کنم. آدرسش را از کامپیوتر گرفته‌ام. یک ساعتی بیشتر راه نیست. جاده واشنگتن سفید و زیباست. تمام مدت راه به دوران مدرسه و سال آخر می‌اندیشم. پیش خود فکر می‌کنم چه قیافه‌ای دارد. هنوز سفید و کوتاه و با چشمانی آبی، کم رو و کم حرف. چه فکری در مورد من می‌کند. آیا عوض شده‌ام. دستم را روی زنگ در آپارتمان فشار می‌دهم صدای پسرک یک ساله‌اش از داخل شنیده می‌شود. آرام و با صدایی کوتاه کسی چیزی می‌پرسد. بلند می‌گویم: مستانه، منم.

در که باز شد مستانه را عوض شده دیدم. خودش بود، چرا. هنوز همان صورت باریک با قیافهٔ اروپائی. اما آن چشمان آبی به سختی دیده می‌شد. دور تا دور چشمانش و یک طرف صورتش سیاه و کبود بود. سر جا خشکش زده بود. در بغلش گرفتم و گریه او تا زمانی که او را ترک کردم قطع نشد. شنیدم که دفعه اول نبوده که دست سنگین همسرش روی پوست نازکش پایین آمده بود. تمام آن مدت شمارهٔ Domestic Violence در گوشم زنگ می‌زد. دلم نمی‌خواست او را در آن محیط رها سازم اما راضی به ترک آنجا نبود. با تمام وجود سعی کردم قانعش سازم. چند روزی مهمانمان شود اما باور داشت فایده ندارد. سعی کردم قانعش سازم که این جا قانون وجود دارد و این سرنوشت او نیست. باور داشت که زن یهودی خانه‌اش را رها


طرح از: ژاک فراست

نمی‌کند، صورتش خوب می‌شود. سختی سفر است چند ماهی که بگذرد خوب می‌شود. اگر بخواهد خانه را ترک کند آبرویش می‌رود...طلاق حرفش نزدنی است. کسی در خانواده این چنین راهی را طی نکرده چرا او. پدر و مادرش نصیحتش کرده‌اند که با سخت خوئی شوهر بسازد. هر چه شنید دندان روی جگر بگذارد. فکر می‌کرد همهٔ مردان این گونه‌اند. اما نه، حرفهایمان از دو ذهن کاملاً متفاوت بیرون می‌آید. من از سرزمینی حرف می‌زدم که زنان با مردان مساویند. کسی حق زن آزاری ندارد و او از سرزمینی آمده بود که ارزش زن قابل بحث نبود. من عوض شده بودم.

تمام راه برگشت به او فکر کردم. زمان مثال یک ثانیه شد. فردای آن روز هیچ کس گوشی تلفن را برنداشت و دو روز بعد هیچ کس در خانه را هم باز نکرد. قلبم پر از درد بود. چرا تنها رهایش کردم؟ چرا باز با او حرف نزدم؟ شاید راضی می‌شد. باور داشتم همسرش از وجود من اطلاع پیدا کرده است و او زندانی در جایی است و منِ سرگردان ناتوان از یافتن او. به پلیس محلی زنگ زدم اما هیچ مدرکی از آنها در دست نبود.

اکنون چند ماهی است که از آن فردا و فرداها می‌گذرد و من هنوز در امید واهی به سر می‌برم. او را گم کرده‌ام. کاش سوار قالیچه حضرت سلیمان میشدم و از آن بالا او را می‌یافتم و از دست همسر عصبی‌اش رهایش می‌ساختم و به او می‌گفتم که همه مردان این گونه نیستند و هیچ زنی نباید کتک خور شوهرش باشد. کاش این می‌شد سیب سرخ رویاهای من. □

«از دروغ و جهل و تعصّب»

شاملوی بزرگ گفته بود:
«روزگار غریبی است، نازنین».

نه رفیق، نه؛
روزگار غریبی نیست.
همیشه به همین گونه بوده از آغاز
که مدعیانِ رسالتِ انسان
در بزنگاهِ افولِ معرفت
- ترسوتر از سکوت -
زبان به کام اندر فرو خورده می‌مانند.

نه رفیق، روزگارِ غریبی نیست.
اینان، خود هماره در آزمون حوادث
- خلاف آن چه‌ها که به اندرز
ندا سر داده‌اند -
بر پایِ شهادتِ دروغ
مُهرِ انگشت نشانیده‌اند.

اینان هماره
در برهه‌های فرصتِ سرنوشت ساز
شاهینِ اندیشه‌هاشان در ترازوی مساوات
سر به سوی سنگِ تعصّب خم داشت.

اینان
خود از آدم
خدا می‌سازند
اگر چه توده‌ها را
از فریبِ ایمان برحذر داشته بودند.

□□

[خواب‌های بزرگِ تاریخ را، - دریغا -
نابکاران
در رویایِ خامِ آرمان‌های فریبنده تعبیر می‌کنند؛
شگفتا -
ناظرانِ زنده‌ی واقعه را
چشمبند چگونه توان زد
به تحریف تاریخ؟]

□□

وقتی اینان
آزادگی را در صفِ عظیمِ خلق
عَلَم بر می‌افراشتند
و عشق را
شعار
فریاد می‌کردند،
در میدانِ تظاهر
باد
مایه ز نفرت داشت
و از بیدادِ کوره‌های «داخائو»
بوی خون می‌آورد؛
و از مسلخِ بی خونِ «حلبچه»
غریوِ ضجه می‌آمد؛
و کوچه‌های «بوسنیا»
گورستانی را می‌نمود
شکم دریده
که کفتاران را بر خوانِ نعمتِ خون
به نوحه فرا خوانده بودند.

وقتی که نوبلوغان را با وعده‌های گول
در صحرایِ آبستنِ خمپاره و اژدر
به گلگشت می‌کشیدند،
اینان
خاتمانِ صلوات بودند
در خواریِ لحظه‌های انفجار و آوار.

نه، نه نازنین، باور کن
روزگار غریبی نیست؛
همیشه طوقِ گناه
بر گردِ گردنِ بی عطوفتان
زیبنده بوده است؛
اینان؛
اینان که هرگز و هنوز
قضاوت را در ترازوی انصاف نسنجیده‌اند
و مفهومِ یگانه‌ی آزادی را نیاندیشیده‌اند
و زخمِ به چرک نشسته‌ی مظلومان را

در خونریزِ شفق ندیده‌اند.
و این زمان نیز،
هنوز در معابر قتل عام
«اینان را تفسیرِ ناموسِ عدالت
به آئینی دیگرگونه است
زیرا که از آغازِ داعیه در بازار عدل،
این سوداگرانِ حرمت انسان،
سنجه‌هاشان،
میان تهی،
بر میزانِ تعصّب نشسته بود.»

این زمان، پس غریب نمی‌نماید
موذیانه اگر
اینان باز
سنگ به سینه زنانِ گلیات اند
در محاربه با طفلِ نوپائی
تازه گریخته از اردوگاه «بوخنوالد»،
- و یا در مصاف با خسته پیری عزادار
تازه فراز آمده
ز گندابِ گتوهای تبعیض و شقاوت و تحقیر -
که لاجرم به امید پناه جائی
دل به تکه‌ئی از خاکِ خشکِ کوچکی بسته
که یادگار کهنه‌ی کهن قبیله‌ی اوست.

باری، چه غم
قصه‌ی تازه‌ئی نیست این؛
بعضی از ما،
- به یمنِ درازای زبان -
هماره بارِ سنگین افاده در خورجین
و دشنه‌ی تزویر نهفته در گشادِ آستین داریم؛
همین.
این که چیز غریبی نیست،
نازنین؛
این که چیز غریبی نیست،
تاریخ را ببین!

جهانگیر صداقت‌فر
تیبوران - ۱۹ می ماه ۲۰۰۲

زنی یهودی که در رژیم استالین وزیر امور خارجه شد

نویسنده: الکساندر زویلی
برگردان: منیژه شایسته یومطوبیان
از: آرشیو کتاب شناسی ایران و یهود، مهندس ایرج صفایی

پاکر اولین زنی بود در دنیا که در سال ۱۹۴۷ وزیر امور خارجه شد و اولین یهودی بود در رومانی (Romania) که به چنین مقامی دست یافت. پاکر به اسم آنا رابینسون (Ana Rabinsohn) در سال ۱۸۹۳ در یک خانوادهٔ کاملاً ارتودکس یهودی در بخارست به دنیا آمد. آنا دختر جوانی بود که با نشان دادن کیفیت‌های هوشی غیر معمول خود والدینش را متقاعد کرد که او را به مدرسه مذهبی پسرانه بفرستند. سرانجام او به علت وضع نامساعد اقتصادی والدینش نتوانست بیش از چهار سال به مدرسه برود.

خط مشی کمونیستی او از زمانی شروع شد که در سال ۱۹۲۱ با موریس پاکر (Maurice Pauker) سردبیر روزنامهٔ سوسیالیسمول (Socialismul) که ارگان حزب کمونیست بود ازدواج کرد. در سال ۱۹۴۱ و دو ماه قبل از حملهٔ آلمانی‌ها به رومانی، علی‌رغم ناپدید شدن موریس در بازداشتگاه‌های استالین به علت انتقال از سیاست‌های شوروی، آنا به شوروی رفت. پاکر در سال ۱۹۴۴ به رومانی برگشت و در سال ۱۹۴۶ علی‌رغم تمایل دولت به پشت صحنه نگهداشتن یهودیان کمونیست، آنا به نمایندگی پارلمان انتخاب شد.

جالب توجه اینکه، این خود استالین بود که به خاطر تقدیر از مهارت‌های سازماندهی آنا، او را به جلو انداخت. در سال ۱۹۴۷ او وزیر امور خارجه و بعداً وزیر حزب کارگر کشاورزی رومانی شد. او سعی کرد که استالین را از دسته جمعی کردن کار زارعان رومانی باز دارد، با پاک سازی حزب کمونیست مخالفت کرد، و او اجازه مهاجرت یهودیان به ایسرائل را صادر کرد. این‌ها باعث اخراج او از حزب کمونیست و بازداشت او در خانه شد. در پائیز ۱۹۴۸ استالین یک حملهٔ تهاجمی ضد صیونیستی را به اجرا در آورد، و این حمله منجر به بازداشت کلیهٔ یهودیان روشنفکر و نخبه شد. متعاقب آن دفتر سیاسی حزب کمونیست رومانی به دیگران تأسی کرده و ضمن انتشار بیانیه‌ای صیونیست را به عنوان یک حرکت سرمایه داری محکوم کرد. پاکر با این تصمیم مخالفت کرده و بی نتیجه در مخالفت با انتشار این اعلامیه وارد بحث شد. پاکر به ترغیب مهاجرت یهودیان ادامه داد و در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ دو کشتی بزرگ با برچسب‌های «کمونیست‌ها» و «چپی‌ها» مشهور به «الیای سرخ Red Aliya» که حامل ۳۶۰۰ مهاجر بود به طرف ایسرائل راه افتاد. پاکر در حالی که در حال بازداشت در خانه به سر می‌برد به طرز وخیمی بیمار شد و در سوم ژوئن ۱۹۶۰ از دنیا رفت. مطبوعات رومانی مرگ او را نادیده گرفتند.

این جزئیات فوق‌العاده توصیف یک زن بلند پرواز است که تا به امروز در رومانی بد نام است. او فقط سعی کرد که کمونیسم را با چهره‌ای انسانی پیاده کند. □

یهودیان صاحب نام

ربیع مشفق همدانی

از: پوران سلیمانزاده

ربیع مشفق همدانی که اینک در لس‌آنجلس بسر می‌برد نه تنها یکی از مفاخر یهودیان ایران که از جمله افتخارات همهٔ ایرانیان در عصر حاضر است. وی در سال ۱۲۹۱ شمسی در همدان به دنیا آمد. تحصیلات دبستان و دبیرستان را در مدارس آلیانس و پهلوی به اتمام رساند. در سال آخر دبیرستان از طرف مسیو کهن رئیس مدرسهٔ آلیانس به آموزگاری زبان فرانسه برگزیده گردید. در سن نوزده سالگی مقیم تهران شد و در همین سال ترجمهٔ «**فلسفهٔ عشق**» اثر شوپنهاور و کتاب «**مغناطیس شخصی**» را به وسیلهٔ «کلالهٔ خاور» به دست انتشار سپرد. او که در دوران تحصیل با زبان انگلیسی آشنا شده بود، دورهٔ پیشرفته این زبان را در انجمن ایران و انگلیس گذراند و از لندن موفق به اخذ گواهینامه عالی در زبان انگلیسی شد.



در همین زمان توسط نجم‌آبادی به حکمت وزیر فرهنگ معرفی شد و چون شایستگی او در تسلط به زبان فرانسه مسلم بود به عنوان معلم این زبان در دبیرستان دارالفنون استخدام گردید. در آن روزها مدرسهٔ دارالفنون حکم دانشگاه تهران را داشت و معلمانش از استادان معروفی بودند که سن و سالی از آنها می‌گذشت. بسیاری از کسانی که بعدها به مقام وزارت و وکالت رسیدند از شاگردان مشفق در این سالها بودند.

نثر روان مشفق و عشق او به ترجمه و نویسندگی وی را به روزنامه نگاری کشاند و به همراه کسانی چون سعید نفیسی، علی دشتی، محمد حجازی، عبدالرحمن فرامرزی و افرادی همردیف آنان از همکاران دائمی مطبوعات مهم آن زمان شد. با روی کار آمدن رضاشاه و پای گرفتن ارتش نوین ایران مشفق در مقام افسری به خدمت نظام در آمد. در سال ۱۳۱۵ هنگامی که آخرین روز افسری او به پایان رسیده بود در مسابقه وزارت امور خارجه که به یک مترجم بسیار ورزیده برای زبانهای فرانسه و انگلیسی نیاز داشت شرکت جست. این مسابقه برای انتخاب مترجمی که بتواند جانشین صادق هدایت شود بعمل می‌آمد و در آن قریب صد نفر افراد زبده از جمله نوشین بازیگر معروف در آن شرکت جستند. مشفق نفر اوّل شد اما از سوی دیگر وزارت جنگ می‌خواست که او خدمت خود را در دارالترجمه ستاد ارتش به عنوان مترجم ادامه دهد. انتقال مشفق از وزارت جنگ به وزارت امور خارجه پس از مدتی کشمکش به کمک کاظمی وزیر خارجه انجام گردید و عبدالله انتظام رئیس خبرگزاری پارس او را به رئیس کارگزینی وزارتخانه معرفی کرد. امّا رئیس کارگزینی مانع تازه‌ای تراشید و آن کلیمی بودن مشفق بود. پرونده با ذکر این نکته که بین مشفق و دیگر شرکت کنندگان در مسابقه تفاوت فاحشی وجود داشته، برای کسب اجازه از «پیشگاه ملوکانه» به رضاشاه ارجاع گردید و شاه روی پرونده نوشت: «موافقت می‌شود».

به همراه اشتغال در خبرگزاری پارس، مشفق در دانشسرایعالی نام نویسی کرد و در رشتهٔ «روانشناسی و علوم تربیتی» فارغ‌التحصیل شد. دیری نپائید که در خبرگزاری پارس درخشید. با تأسیس رادیو تهران و پخش تفسیرهای سیاسی او با ذکر نامش، مشفق در ردیف افراد نامدار ایران جای گرفت.

پس از چندی وی را به ریاست خبرگزاری برگزیدند و چند تن مترجم معروف دیگر را زیر دست او به خدمت گماردند. در بحبوحهٔ جنگ جهانی دوّم و تأسیس روزنامهٔ کیهان، مشفق همدانی به سردبیری این روزنامه برگزیده شد و مدت هفت سال در این مقام بسیار حساس خدمت کرد. کیهان بخاطر انتشار اخبار تازه و پر سر و صدای بین‌المللی جای مهمی در مطبوعات ایران باز کرد و این نبود مگر بخاطر سرعت عمل مشفق در کار ترجمه. در آن هنگام تنها منبع او برای کسب اخبار دنیا رادیوئی بود که توسط آن می‌توانست اخبار را از رادیوهای لندن و پاریس و دیگر نقاط مهم دنیا به زبانهای فرانسه و انگلیسی بشنود. او هر بعد از ظهر ضمن شنیدن اخبار، بی آنکه روی کاغذ چیزی بنویسد، آنها را تلفنی به سرپرست بخش حروف چینی کیهان دیکته می‌کرد.

مشفق همدانی همزمان با فعالیتهای اداری خود به تألیف و ترجمه کتابهائی دست زد که هر کدام از آنها در حد خود شاهکاری بود. او ترجمه «آزردگان» اثر داستایوسکی را مدیون مستر حثیم می‌داند که پدر او پس از اعدام پسرش مجموعه کتابهای وی را در اختیار مشفق گذارد. کتاب «**عشق و عشق**» را نیز در سالهای جوانی نوشت. کتابهای او که شماره آنها را کتابخانه کنگره آمریکا قریب پنجاه عنوان ذکر کرده در زمینه‌های آثار کلاسیک جهان، فلسفه، روانشناسی، جامعه شناسی، روانکاوی، علوم تربیتی، زندگینامه نامداران و شعر و ادب است. کتاب «روانشناسی برای همه» او برندهٔ جایزه

سلطنتی شد و کتاب «تحصیلکرده‌ها» یش هیجده بار چاپ شده است.

در گرماگرم ملی شدن صنعت نفت مشفق از سردبیری کیهان کناره گرفت و خود مجله کاویان را در سال ۱۳۲۸ با پشت جلد چهار رنگ بنیان گذارد. کاویان که از خیلی جهات در مطبوعات ایران انقلابی بوجود آورد هوادار جدی دکتر مصدق در ملی شدن صنعت نفت گردید. در همین ایام هنری ترومن رئیس جمهور آمریکا با دعوتنامه‌ای که به امضای خود او بود مشفق و دو تن دیگر از روزنامه نگاران ایرانی را به مدت سه ماه به آمریکا دعوت کرد تا شاهد موفقیت‌های دموکراسی این کشور باشند.

پس از ماجرای ۲۸ مرداد و دستگیری دکتر مصدق، مجله کاویان نیز توقیف و مشفق بازداشت گردید. مدتی در زندان بسر برد و بعد عملاً به ایتالیا تبعید گردید. در ایتالیا به زبان ایتالیائی نیز تسلط یافت و کتابهای جدیدی را از این زبان به فارسی برگرداند. اخیراً از مشفق همدانی که نود سال از عمر او می‌گذرد کتاب جدید «نامه‌های تولستوی» منتشر گردیده. □

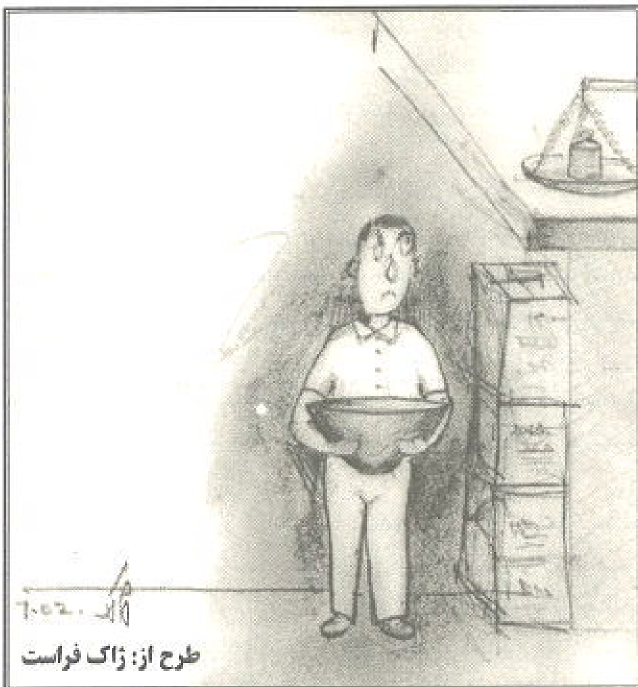


یادی از گذشته‌ها

بقلم: مشفق همدانی

به آقای مشفق گفتیم حالا که چند سطری درباره زندگی شما در این شماره می‌نویسیم لطف کنید و ویژه چشم‌انداز نوشته‌ای را به ما بسپارید. و او نوشت، نه یک صفحه و دو صفحه که صفحه‌ها. روان و زیبا و قوی، مثل همیشه. و ما با اجازه او پاره‌ای از نوشتهٔ بلند او را در این جا می‌آوریم و پاره‌های دیگر را به شماره‌های آینده وامی‌گذاریم.

نوجوان بودم. روزی پدرم کاسه‌ای خالی را به دستم داد و گفت: «برو به مشهدی حسن، بقال سر کوچه بگو این ظرف را پر از ماست کند». وقتی خواستم ظرف را به مشهدی حسن بدهم بر سرم فریاد زد که: «به من نده ظرف دستت را. خودت بگذار روی کفهٔ ترازو تا در آن ماست بریزم. وقتی پر شد بردار. پولش را هم بگذار روی همان کفه ترازو» از این حرف در حیرت شدم و وقتی به خانه رسیدم به پدرم گفتم: «این مشهدی حسن چه آدم تنبل بی عاریست. سختش آمد که ظرف را خودش در ترازو بگذارد. اصلاً دست به ظرف نزد. پول را هم از دست من نگرفت». پدر گفت: «مشهدی حسن تنبل نیست. خشکه مقدس است. به اعتقاد او یهودی نجس است و باید از تماس با یهودی دوری کند وگرنه به جهنم می‌رود». از این گفته پدر برآشفتم و گفتم: «او با آن دستهای چرکین کبره بسته، لباس پر لک و پیس، ریش بهم رفته و قیافه آلوده به کثافت نجس نیست و من که تا دستهایم را نشویم غذا نمی‌خورم نجسم؟» پدر گفت: «آرام باش پسر جان. همه این باورها و اعتقادها نتیجه جهل و نادانی و بی سوادیست. تا وقتی مردم در نادانی و ناآگاهی باشند همین است که هست».



طرح از: ژاک فراست

من در آن زمان آرزو می‌کردم که ای کاش به تدریج دیدگان عقل و بصیرت نادانان و جاهلان به روی حقیقت باز شود و اهل تعصب دریابند که افراد بشر همه آفریدهٔ یک خداوندند و این واقعیت را بپذیرند که اهانت و تحقیر انسانها اهانت به ذات الهی است. من از آنروز وحشت جانکاهی قلبم را فرا گرفت و هر چه بیشتر در این خصوص مطالعه کردم دریافتم که موضوع به سادگی خودداری مشهدی حسن از دست زدن به کاسه ماست متعلق به یک یهودی نیست بلکه داستان مظالم و فجایع ننگین نسبت به یهودیان چنان دهشت‌انگیز است که موجب روسیاهی عالم است. هر چه زمان می‌گذشت و اطلاعات بیشتری درباره یهودیان به ویژه همکیشانم در ایران می‌اندوختم پی می‌بردم که بر قوم یهود تنها برای آن که در یگانه پرستی پیش قدم بوده و ذات الهی را به جهانیان شناسانده سختی‌ها و

مرارتهای بیشماری رفته است.

مطالعه کتابهائی که در کتابخانهٔ مدرسه آلیانس راجع به سرنوشت دردناک یهودیان در طول تاریخ وجود داشت از یک طرف و حوادث دهشت‌انگیز دیگر که هر روز در همدان اتفاق می‌افتاد از طرف دیگر قلبم را می‌فشرد. داستان قتل پدر دوست عزیزم امیر سازگار را به یاد می‌آوردم که یک روز هنگامی که از مدخل کاروانسرا می‌گذشت با طپانچه یک پاسبان به قتل رسید تنها به این خاطر که او زن پاسبان را از خانه‌اش اخراج کرده بود و پاسبان به بهانهٔ ساختگی «دفاع از ناموس» هیچ گونه کیفری ندید. فروشندگان یهودی دوره‌گرد را به یاد می‌آوردم که روزها برای به دست آوردن لقمه نانی بقچه‌های سنگین پارچه را به پشت خود می‌گذاشتند و در دهات اطراف برون بری می‌کردند و گاه به خاطر مبلغی ناچیز به قتل می‌رسیدند و قاتلان آن‌ها هیچگاه تحت تعقیب قرار نمی‌گرفتند زیرا که ریختن خون یهودی مجازاتی نداشت.

سالها گذشت و من در پرتو دانش اندوختگی به ریاست خبرگزاری پارس که به امر همایونی یعنی با تصویب رضاشاه انجام گرفته بود منصوب شدم. امّا حتی در این مقام نیز شاهد انواع اهانت‌ها به خاطر یهودی بودنم بودم. از آنجا که آژانس پارس یکی از حساس‌ترین و مهم‌ترین ادارات وزارت امور خارجه بود و تمام مطبوعات، وزراء، شاه و سفارتخانه‌ها نیاز مبرم به خبر داشتند عده بیشماری از جاه طلبان می‌کوشیدند این مقام را از من بگیرند.

یک روز که مشغول کار بودم آیت‌الله خلیلی که شکمی گنده و عمامه‌ای بزرگ داشت داخل اطاق شد و پس از تعریف و تمجیدی که از من کرد گفت: «آمده‌ام به شما پیشنهاد جالبی بکنم» گفتم: «بفرمائید» گفت: «یکی از دوستان من آقای بنی صدر (پسر عموی ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور اسلامی) خیلی میل دارد به ریاست آژانس پارس منصوب شود. من برای شما یک پست مدیر کلی آماده کرده‌ام. اگر شما لطف کنید ریاست آژانس پارس را به بنی صدر محول کنید و مقام مدیر کلی را بپذیرید خیلی متشکر می‌شوم». با لحن خشک و جدی به او پاسخ دادم که «من خودم رئیس خبرگزاری پارس نشده‌ام. از جانب جناب باقر کاظمی وزیر امور خارجه و با تصویب شاه به این سمت منصوب گردیده‌ام. جنابعالی برای اجرای امرتان باید به مقامات بالا رجوع بفرمائید». آیت الله با عصبانیت بلند شد و اطاق را ترک گفت.

فردای آن روز عباس شاهنده صاحب روزنامه فرمان که یکی از افراد کلاش و بیسواد امّا معروف آن دورهٔ هرج و مرج و بظاهر آزادی مطبوعات بود در صفحهٔ اوّل روزنامه «آتش» با حروف درشت تحت عنوان «آژانس مشفق جهود» شرح مفصلی درباره آژانس پارس نوشت مبنی بر اینکه در این موقع حساس که آتش جنگ جهانی شعله‌ور است و همه افراد ایرانی و نمایندگان مجلس و اعضای دولت و صاحبان جرائد تشنهٔ اخبار درست و بیطرفانه هستند مشفق جهود این اداره حساس را تیول خود کرده و اخباری را که به زیان یهودیانست در سبد اوراق باطله می‌ریزد و اخباری را که به میل خود گلچین می‌کند در اختیار جرائد می‌گذارد.

من آنروز دریافتم که بین مشهدی حسن بقال و شاهنده روزنامه نگار تفاوت چندانی نیست زیرا که هر دو از بردگان جهل و تعصب و نادانی‌اند و دیدگانشان در برابر حقیقت به کلی بسته است. همین امر را می‌توان خارج از ایران در سطح جهانی تعمیم داد و به جرأت گفت که با وجود ترقیات حیرت‌انگیزی که در میدان علم و دانش و تمدن مادی فراهم آمده یهودی ستیزی که ناشی از تعصبات ابلهانه مذهبی است همچنان پای برجاست.

با این همه نمی‌توان از مبارزه با جهل باز ایستاد و عقب نشست. باید متحد و متشکل بود و دنیا را از خواب گران بیدار کرد. شاید بر اساس همین عقیده بود که من بلافاصله پس از استقلال کشور ایسرائل بی آن که وابستگی به هیچ یک از دستگاه‌های ایسرائلی داشته باشم در اعزام صدها یهودی ایرانی و اخذ پاسپورت آنها برای سفر به ایسرائل اقدام کردم و یکی از زیباترین خاطراتم روزیست که به هنگام بازگشت از آمریکا به ایران وقتی چند روزی را در اورشلیم گذراندم خانواده‌های ایرانی بسیاری را دیدم که از من به خاطر همیاری در اعزام آنها به ایسرائل شادمانه سپاسگزاری می‌کردند. □

پرسشی از کنیسای نصح و گفتگوی پیامد آن

از: شهره نوفر

۲

راب داوید در ادامه گفتگوی خود دربارهٔ انتقال کنیسای نصح از خیابان فرانکلین سانتامونیکا به خیابان رکسفورد بورلی هیلز چنین اظهار داشت: شهرداری بورلی هیلز با هر گونه تغییری در این ساختمان که قبلاً کلیسا بود شدیداً مخالفت می‌کرد. خوشبختانه آقای جک نورافشان مدت دو سال در تمام جلسات شهرداری مربوط به این ساختمان شرکت داشتند و ایشان به اتفاق آقایان لئون فرح نیک و عزری نامور موفق می‌شوند با صاحب جدید بنا از در دوستی برآیند و موافقت شهرداری را نیز برای فروش آن به سازمان نصح ایسرائل جلب کنند.

مسئله مهم در انجام این کار تهیه پول لازم برای خرید این بنا بود. از آنجائی که لئون فرح نیک مسئولیت روبراه کردن کنیسا را بر عهده گرفته بود، خود او با کمک چند نفر دیگر قسمتی از پیش پرداخت بهای خرید را تهیه نمودند و توانستند کنیسای جدید را قولنامه کنند. برای تهیه مابقی وجه ضرب‌الاجل تعیین شده بود و می‌بایست در تاریخ معینی قرارداد محضر بسته شود. در این موقع هیئت مدیره تصمیم گرفت تیری به تاریکی بزند و از فروشنده بخواهد که محل قدیمی کنیسا در خیابان فرانکلین را به عنوان قسمت عمده دیگری از پرداخت نقدی اولیه قبول کند. برای خرید محل جدید مبلغ ۱۲ میلیون دلار توافق بعمل آمده بود و برای کل پرداخت نقد ابتدائی به مبلغ ۵ میلیون دلار احتیاج بود. سرانجام محل قدیم برای این منظور به مبلغ ۴ میلیون در نظر گرفته شد و مابقی یک میلیون هم از پرداخت‌های هیئت مدیره و اعانات مختلف تأمین گردید. تفاوت بها نیز از بانک وام گرفته شد.

باید در نظر داشت که قانوناً تمام وامهائی که به مؤسسات غیر انتفاعی داده می‌شود می‌بایست اعضای هیئت مدیره شخصاً پرداخت آن را تعهد کنند که این کار نیز انجام گرفت و اکنون قسط ماهانه در حدود ماهی ۷۰ هزار دلار است که باید از طریق اعانات جمع‌آوری گردد. البته بنای جدید احتیاج به تعمیرات و تغییرات کلی داشت که همه آنها نیز انجام شد.

محل قدیمی کنیسای خیابان فرانکلین هنوز دائر است و چند تن از افراد خیّر جامعه حاضر شده‌اند که این محل را بازخرید کنند و همانجا بمانند. گر چه از این امر باید خوشحال بود اما با تجربهٔ چندین ساله‌ای که ما داشته‌ایم باید گفت متأسفانه همسایگان جلو حرکت و پیشرفت آن کنیسا را خواهند گرفت. آینده آنجا بخاطر اشکال بزرگ شکایت همسایه‌ها مبهم است. ما مدتها سعی کردیم که در سانتامونیکا جای بزرگتری برای مردمی که می‌خواستند به همین کنیسا بیایند پیدا کنیم و حتی حاضر بودیم محلی کرایه شود ولی توفیق نیافتیم. ما هیچوقت نگفته‌ایم که کنیسای نصح متعلق به گروه بخصوصی است. سالن این کنیسا در اختیار همگان قرار دارد. فراموش نکنید که من در مجتمع نصح ایسرائل همه کاره نیستم. در مسائل مذهبی دارای اختیاراتم ولی در موارد اداری و سازمانی دیگران باید تصمیم بگیرند و اجرا کنند. گروه مشاوران نصح که افرادش همه از جوانترها انتخاب شده‌اند یکی از عوامل اصلی در تغییر محل کنیسا بوده‌اند.

چشم‌انداز: مردم می‌گویند که عده‌ای پول کنیسای فرانکلین را داده‌اند و نصح ایسرائل پول فروش آنرا برداشته و رفته.

راب داوید: در قوانین مذهبی یهود نمی‌شود کنیسائی را فروخت و پول آن را به مصرف امور دیگری رساند مگر اینکه وجوه به دست آمده صرف خرید کنیسای دیگری شود و اینکاریست که انجام یافته. پول را کی برداشته و کجا رفته؟ اکثر کسانی که این تهمت‌ها را به ما می‌زنند کسانی هستند که سالها به کنیسای نصح آمده‌اند و هیچ گاه کمک مالی نکرده‌اند. همه آنها انتظار دارند که دیگران برای آنها قدم پیش بگذارند. آنها می‌خواهند دیگران بکارند و آنها بخورند ولی هیچ گاه نخواسته‌اند برای آیندگان خود قدمی پیش بگذارند. متأسفانه اکثر کسانی که این تهمت‌ها را می‌زنند از همین گروه هستند.

کنیسا مثل یک سازمان آموزشی باید شالوده درستی داشته باشد. قرار است ربای جدیدی برای نصح استخدام شود تا به زبان انگلیسی برای جوانان برنامه روزهای شبات و مراسم مذهبی دیگر را به اجرا در آورد. در آینده نزدیک و بعد از اتمام تعمیراتِ هر دو سالن، هر شبات ما دو برنامه خواهیم داشت یکی به زبان فارسی و دیگری به زبان انگلیسی. سالنی که الان در آن تفیلا خوانده می‌شود تبدیل به کنیسای جوانان خواهد شد و به زبان انگلیسی اداره می‌گردد.

به هر حال بدانید که این محل نه مال من است و نه به هیئت مدیره تعلق دارد. ما نمی‌خواهیم در جائی باشیم که پنجاه سال بعد از این اثری از محل کنیسا نباشد. ما در مرحله‌ای هستیم که اگر رشد نکنیم، حرکت نکنیم و کارمان را توسعه ندهیم از بین رفتنی خواهیم بود. به آنها که اینهمه از تغییر محل نصح انتقاد می‌کنند بگوئید در کنار همه سخنان این را در نظر داشته باشید که ما با این انتقال کلیسائی را تبدیل به کنیسا کرده‌ایم. □





ایسرائل را نه تنها با ممالک عربی که با تمام دنیا باید سنجید

در این روزگاران سرشار از نامردمی که در هر گوشه‌ای از دنیا ناله‌ای سرد علیه کشور و ملت ایسرائل به گوش می‌رسد مدافعان حق و حقیقت و عدالت در دفاع از ایسرائل میگویند این سرزمین مهد آزادی و برابری و دموکراسی است و مثلاً در حالی که زن مسلمان در عربستان صرفاً وسیله‌ای برای اطفاء شهوت شیوخ است در ایسرائل، یک زن عرب که تبعهٔ این کشور باشد از تمام حقوق و مزایای موجود در نهایت آزادی و احترام کامل بهره‌مند است.

امّا سنجش ایسرائل را با دیگر ممالک نمی‌توان فقط به کشورهای عرب یا اسلامی محدود کرد. ایسرائل را به طوری که در این نیم قرن و اندی عمر دوبارهٔ خود ثابت کرده باید با یکایک کشورها از جملهٔ آمریکا که در دنیا به آزادی و دموکراسی معروفیتی بسزا دارد سنجید. این روزها آمریکا در وضع اقتصادی نابسامانی بسر می‌برد. نرخ بهره که همیشه بعنوان سلاحی برای کنترل قیمت‌ها و بورس سهام بکار می‌رفت اکنون افزاری از کار افتاده بنظر می‌آید و هر روز شاهد آنیم که بهره و سهام پابپای هم نزول می‌کنند. اخیراً دلیل اساسی این وضع سر در گم را در دزدیهای کلان، کلاهبرداریهای ماهرانه و اختلاسهای بی بند و بار شرکتهای عظیم غول پیکر یافته‌اند که به دنبال شرکت Enron پس از بالا کشیدن اندوخته‌های مردم و حساب سازیهای ماهرانه اعلام ورشکستگی می‌کنند. فساد مالی در آمریکای دموکرات قیامت می‌کند. همین حالت اسفبار که اگر در مملکتی مثل ایران اتفاق بیفتد عادی و معمولی باید دانست بسنجید با زمانی که در دوران نخست‌وزیری زنده نام اسحق رابین معلوم شد که او موقعی که سفیر کبیر ایسرائل در آمریکا بوده و مثل اغلب مردان یهودی حساب و کتاب زندگی‌اش را همسرش در دست داشته مبلغ چند دلاری در حساب پس‌اندازش در واشنگتن دی سی هنوز به نام او و همسرش موجود بوده است. نتیجه این کار «غیر قانونی» چه شد؟ عزل رابین از مقام نخست‌وزیری. □

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله شصت و دوم

۹۴ ـ چهارمین کنفرانس ایرانشناسی

آنچه در پی می آید نه گزارشی جامع است و نه نقدی بر خطابه های کنفرانس. مقصود احساس افتخار از شرکت همکیشان ایرانی در این کنفرانس و تشویق جامعه در یاری رسانی به آنهاست. انگیزه دیگر من از این گزارش بر این باور است که در رسانه های گروهی معمولاً از این کنفرانس ها به تفصیل سخن میرود، ولی جای همکیشان ما احتمالاً خالی میماند.

کنفرانس نامبرده توسط SIS = The Society for Iranian Studies (تأسیس ۱۹۶۷) زیر نام The Fourth Biennial Conference on Iranian Studies در شهر Bethesda که در کنار شهر واشنگتن قرار گرفته، در روزهای ۲۴ ـ ۲۶ ماه مه ۲۰۰۲ با حمایت یک سازمان فرهنگی خیر خواه بنام Roshan Cultural Heritage Institute و به ریاست آقای دکتر م . قانون پرور و همکاری گروهی دیگر از اساتید ایرانی، اروپایی و آمریکایی برگزار گردید. بازوی کمک رسان دیگر این کنفرانس Association for the Study of Persianate Societies است که جای در ایالت نیویورک دارد. بدیهی است، گذشته از دو مؤسسه نامبرده، افراد و گروه های خیر خواه فرهنگ دوست، بدون اینکه در امور حرفه ای اساتید مداخله کنند،[۱] به برگزاری دو سال ـ یکبارِ کنفرانس SIS در راه پیشبرد مطالعات ایرانشناسی کمک می نمایند.

فرهیختگان محترمی که امسال در این کنفرانس شرکت داشته اند عبارتند از : ۱) سرکار خانم هایده سهیم از نیویورک، و ایشان در بارهٔ غائله آخوند ملا عبدالله، که در سال ۱۸۹۲ در همدان رخ داد، سخنرانی نمودند.[۲] ۲) سرکار خانم دکتر ژانت آفاری از دانشگاه Purdue آمریکا در بارهٔ سیاست آنتی سمیتیزم صحبت کردند. ۳) سرکار خانم دکتر ژاله پیرنظر از دانشگاه Berkeley در محور هویت ملی و روزنامه نگاری در ایران گفتاری ارائه دادند. ۴) آقای فریار نیکبخت از لس آنجلس، عضو کمیته حقوق اقلیت های مذهبی در ایران، در مورد یهودیان ایران و جمهوری اسلامی سخنانی ایراد نمودند.

این بخش از سخنرانی ها تحت حمایت و سرپرستی مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی به ریاست سرکار خانم هما سرشار برگزار گردید. ریاست این جلسه سخنرانی را آقای دکتر هومن سرشار عهده دار بودند.

راقم این سطور متأسفانه سعادت حضور در جلسه سخنرانان محترم نامبرده را نداشت، چون ساعتی پس از اتمام این سخنرانی ها (یعنی ساعت پنج بعد از ظهر جمعه ۲۴ مه)، پس از دیدارهای از پیش برنامه ریزی شده در واشنگتن و دو ایالت دور و بر آن، وارد هتل Hyatt (محل برگزاری کنفرانس) شدم. تردیدی ندارم که سخنرانی ها در شناخت بهتر موضوع های ارائه شده، مورد استفاده علاقمندان قرار خواهند گرفت.

در بارهٔ موضوع های مربوط به یهودیان ایرانی نشستی دیگر در بامداد یکشنبه ۲۶ مه برگزار گردید که در آن سخنرانان محترم زیر شرکت داشتند: ۱) سرکار خانم دکتر لئا بِر از شیکاگو در بارهٔ رابطه میان یهودیان آمریکا و یهودیان ایرانی صحبت نمودند. ۲) سرکار خانم دکتر مینو سومخ ـ میشلین از دانشگاه Southern Connecticut در بارهٔ مسائل دو هویتی یهودیان ایرانی گفتاری ارائه دادند. ۳) سرکار خانم ناهید پیرنظر (اُبرمن) کاندیدای دورهٔ دکتری دانشگاه UCLA در بارهٔ مفهوم فر Farr در فارسیهود و ادبیات یهود سخنرانی کردند.

لااقل در ظرف بیست سال اخیر، جامعهٔ یهودیان ایرانی گام های مؤثر و مثبتی در راه شناخت هویت فرهنگی و تاریخی خود برداشته است. فرهیختگان جامعه ما در این راستا از خود آثار مفیدی بجای گذاشته و این حرکت فرهنگی و پژوهشی همچنان ادامه دارد. نیکبختانه شمار دانشوران جامعهٔ ما بیش از آنی است که در بالا قید شده است. هم اکنون در کشور اسرائیل، در میان جامعهٔ صد و پنجاه هزار نفری ایرانیان،[۳] فرهیختگان محترمی ظهور نموده اند که جامعه باید به وجود آنان افتخار کند. پروفسور داوید منشری، پروفسور کرسی پوران و پرویز نظریان، و دکتر داوید یروشلمی (دانشگاه تل آویو)، دکتر سولی شهوار (دانشگاه حیفا)، دکتر آوشالُم الیصور[۴] (دانشگاه بر ایلان)، و دکتر اوراهام کهن (دانشگاه عبری اورشلیم) به کار تدریس و تحقیق مشغولند.[۵] بدیهی است این لیست کامل نیست.

جامعهٔ ما در امور فرهنگی، به ویژه آنچه مربوط به تاریخ و فرهنگ یهودیان ایرانی است، مشکل خواهد توانست گامی سریع به پیش بردارد، مگر اینکه توانگران همکیش به یاری این فرهیختگان، بخصوص آنانی که نامشان در بالا آورده شده، بشتابند. نباید فراموش کرد که اینان عمر و زندگی شان را،

بدون چشم داشت، بر سر تدریس و تحقیق نهاده اند تا اندوخته های تاریخ و فرهنگ ما را غنی نمایند. درم داران و دانش داران خوشبختانه مکمل یکدیگرند و نیاز به همکاری مبتنی بر حسن نیت متقابل دارند. هر دو گروه سرانجام از این جهان میروند، ولی این ثروت خود را در این جهان مینهد و میرود، و آن ثروت خویش را باخود به جهان دگر میبرد. دریغ است که این ثروت ها، چه مادی و چه معنوی، چنین به هدر روند.

این یادداشتِ کوتاه ناقص خواهد ماند اگر یادی از دکتر حبیب لوی نشود که با انتشار سه جلد کتاب خود در سال ۱۹۶۰ رهگشای نسل های پژوهشگر آینده گردیده است.[6] همچنین، تأسیس بنیاد دکتر حبیب لوی از کارهای تحسین برانگیزی است که به سرپرستی و همکاری خانواده لوی، آقای یونس نظریان، آقای دکتر هوشنگ ابرامی و سرکار خانم ناهید پیرنظر در دانشگاه UCLA به امور فرهنگی یهودیان ایرانی می پردازد. یاد آنانی را که کوشیدند تا تاریخ یهود ایران را به روی کاغذ آورند ولی مهلت نیافتند، باید گرامی داشت. تا آنجایی که بخاطر دارم، این فرهیختگان از دست رفته، که در کارشان جدی و مصمم بودند، عبارتند از دکتر مرتضی معلم، مستر حییم، عزیزالله نعیم، پرویز رهبر و سلیمان کهن صدق. در سرزمین اسرائیل قبل از استقلال نیز لااقل سه کس خود را تا اندازه ای به این کار فرهنگی ارزنده مشغول نمودند. اینان عبارتند از رابِ منحم هلوی، حنینا میزراحی و راب دکتر عزرا صیون ملمد.[7] روانشان شاد.

و اما در حاشیه این گزارش، مرا که در این کنفرانس وظیفه ای کوچک بر عهده بود، دیداری با همیاری، که او را از کنفرانس قبلی (سال ۲۰۰۰) شناخته بودم، افتاد، که دریغم آمد که چند کلمه ای در این مورد ننویسم.[8] دکتر دیوید یگلی Yeagley یک یهودی ایرانی نیست؛ او یک سرخ پوست آمریکایی متولد اوکلاهُما از احفاد «عقاب بد[9]» و سالار دستهٔ بُزکوهی» متعلق به قبیله کومانچی است.

یگلی در کنفرانس قبلی کوشید به مستمعان بفهماند که واژهٔ «ملت» در معنای واقعی آن به قامت ملت یهود که در سرزمینش زندگی میکند برازنده است. و اما در کنفرانس فعلی کوشش وی بر آن بود که نشان بدهد که مُدل قانونگذاری کوروش و داریوش، که جنبه های جهانی و بین المللی آن بارز می نماید، تا اندازهٔ زیادی رونوشتی است از قوانین و اصول کشورداری حضرت داود، شاه پر قدرت اسرائیل سه هزار سال پیش. قبل از کنفرانس با هم گپی داشتیم دوستانه. برایم تعریف کرد که مادر ۸۲ ساله اش برای سلامت و پایداری کشور اسرائیل هر روز با خدای خود راز و نیاز میکند و معتقد است اگر اسرائیل و یهودیت نباشند، بشر وجهه انسانی خود را از دست خواهد داد. دکتر یگلی در Oklahoma University تدریس میکند.

۹۵ - انسانی نمونه

من پروفسور سید فرخ صفوی، استاد مدیریت صنعتی و بازرگانی دانشگاه تهران، را هرگز ندیده ام و نمی شناسم. نامه ای از ایشان در فصلنامه بینا (ارگان مرکزی انجمن کلیمیان تهران به سرپرستی آقای پرویز یشعیا) خواندم که مرا به تداوم دوستی و یگانگی دیرپای دو ملت باستانی ایران و یهود امیدوار کرد.[10] بارها گفته ام و بار دگر میگویم که ما باید میان ملت نجیب ایران و رژیم فعلی حاکم بر آن کشور فرق فاحشی قائل شویم. در دو هزار و هفتصد سالی که این دو ملت همدیگر را میشناسند، عموماً هیچگونه جنگ و خصومتی میان دو ملت ایران و اسرائیل وجود نداشته، و از قرائن جئو پولیتیک چنین بر می آید که وجود کشور اسرائیل برای پایداری کشور و ملت ایران در اقیانوس خشونت عربی بی اندازه حیاتی است. اگر «اسرائیل نابود گردد»، فردا صدای «ایران باید نابود گردد» از حلقوم سران کشورهای عرب، بخصوص عراق، سوریه، عربستان و فلسطین، زمین لرزهٔ تازه ای در خاور میانه ایجاد خواهد نمود و اعرابِ تشنه بخونِ عجم بقول خودشان «جنگ قادسیه» را به نقطه پایانی آن خواهند رسانید.

به جای اینکه بنده چیزی در مورد استاد صفوی بنویسم، نامهٔ مورخ ۱۰ دی ماه ۱۳۸۰ (۳۱ دسامبر ۲۰۰۱) ایشان خطاب به رئیس انجمن کلیمیان تهران خود گویای وصف انسانیت و بشردوستی این انسان نمونه است:

افتخار دارم از طرف دانشجویان محترم مدیریت بازرگانی دانشگاه تهران وشخص ارادتمند مبلغ پانصدهزار ریال به صندوق خیریه انجمن کلیمیان تهران جهت تهیهٔ پوشاک زمستانی و ابزار و ادوات تحصیلی برای دانش آموزان کم بضاعت اهدا نمایم. امیدوارم که این مبلغ ناقابل از طرف جنابعالی و همکاران محترمتان پذیرفته شده و ترجیحاً صرف خدمت به دانش آموزان کلیمی در شهرستانهای دور افتاده و محروم کشور گردد.

ملت ایران با قدمت تاریخی و فرهنگی خود همواره از خدمات جامعهٔ کلیمیان کشور در راه پیشبرد دانش و فرهنگ ملی ما بهره مند شده است. جوانان کلیمی کشور ما با نیت پاک و اراده ای

راسخ در جهت دستیابی به آرمان های ملی کشور کوشیده اند و با احراز مقامات علمی و حرفه های تخصصی در ارائه خدمات اجتماعی به مردم ما گام های بلندی برداشته اند. به همین جهت هم هرگونه کمک مالی و معنوی به نوآموزان کلیمی کشور یک نوع تکلیف شرعی و یک وظیفهٔ ملی برای ارادتمند در راه ارتقاء میهنمان خواهد بود.

اینجانب اخیراً در ازای ارایهٔ خدمات آموزشی به مرکز آموزش مدیریت دولتی، تقاضا کرده ام که مبلغ ۵۰۰،۰۰۰ ریال از کارمزد اینجانب مستقیماً به حساب شمارهٔ ۲۴۸۹ انجمن کلیمیان تهران بانک ملی شعبهٔ حاج شیخ هادی واریز گردد.

رجاء واثق دارم که سرپرستی های خردمندانهٔ عالیجناب و همکاران صدیقتان در انجمن کلیمیان تهران کمک مؤثری به پخش مبلغ اهدائی به نوآموزان نیازمند در تهران و شهرستان های محروم کشور خواهد نمود. با تقدیم احترامات

دوست فرزانه و انسان نمونه، استاد سید فرخ صفوی! در زبان عبری به انسان هایی چون شما چنین خطاب میکنند، و آن دعایی است خیر برای تمام بشریت: כן ירבו כמוך (خدا مانند شما را زیاد کناد).

---

۱ چه خوب است مردم به این موضوع مهم توجه کنند، چون در غیر این صورت، به علل فراوان که گفتنش ضرورت ندارد، دانش به نمایش تبدیل خواهد شد.

۲ و نیز نک به اشارهٔ کوتاه نگارنده در مقالهٔ پنجاه و دوم، **شوفار** نیویورک، ژوئن ۲۰۰۲، ص ۲۳، ۷۴ .

۳ آنانی که به کارهای سیاسی و یا اجتماعی سرگرمند به عللی این شماره را تا سیصد و پنجاه هزار نفر بالا می برند. آنانی که در شناسنامه شان «متولد ایران» قید شده، تعدادشان، طبق منابع رسمی، کمتر از شصت هزار نفر است.

۴ اساتید دکتر الیصور (متولد کرمان) او را از نوابغ جامعه توصیف کرده اند که با وجود نداشتن دیپلم دبیرستان مورد پذیرش کمیتهٔ دکترای دانشگاه تل آویو قرار گرفت. در دوران تحصیلی او این افتخار نصیب نگارنده شد که چند بار بورس های تحصیلی قابل توجهی از سوی افراد خیرخواه جامعهٔ همکیشان در نیویورک و لس آنجلس برای وی تهیه نمایم. او را به کارهای اجتماعی تشویق کردم ولی نگذاشتند!

۵ یاد شادروان دکتر سرور سرودی (۱۹۳۸ - ۲۰۰۲) گرامی باد.

۶ این سه جلد توسط دکتر هوشنگ ابرامی در یک جلد بازنویسی شده و با ترجمهٔ انگلیسی آن در جلدی جداگانه در سال ۱۹۹۹ در لس آنجلس منتشر گردیده است.

۷ در بارهٔ این دو فرد اخیر نک به جلد دوم و سوم **پادیاوند**، لس آنجلس، ۱۹۹۷، ۱۹۹۹ .

۸ نک به مقالهٔ سی و دوم در **شوفار** نیویورک، تابستان ۲۰۰۰

۹ به زبان کومانچی quin-ne kiš-su-it .

۱۰ فصلنامه **بینا** مرتب از طریق سروران ارجمند سرکار خانم فرخنده و آقای حمید صبی از لندن به محل اقامتگاهم ارسال میگردد. اینک برای مرخصی پژوهشی ششماهه در لس آنجلس بسر میبرم و فتوکپی این صفحه از **بینا** (شماره شانزدهم) را سرکار خانم ناهید پیرنظر برایم فاکس کردند. از ایشان متشکرم. ضمناً، قرائت **بینا** را که فصلنامه ایست پر محتوا به عموم فارسی زبانان توصیه میکنم. همچنین خدمات اجتماعی و فرهنگی مجلات همکیشان ما در آمریکا، مانند **شوفار** و **پیام** در نیویورک، **چشم انداز** و **دنیای یهود** در لس آنجلس، قابل تقدیر و تحسین است.

اگر مطالب چشم‌انداز را می‌پسندید
خواندن آنرا به دیگران توصیه کنید.

گزارش ماهانه سازمان سیامک

● خانمی تلفن کردند که تمام وسائل منزل خود را می‌خواهند به افراد کم درآمدی که سازمان آنها را می‌شناسد اهداء کند. بعد از دیدن وسائل منزل به خانواده‌هائی که احتیاج داشتند تلفن شد و وسائل مورد نیاز آنها از قبیل میز نهارخوری و صندلی و سرویس اطاق خواب به منازل آنها تحویل داده شد.

● سازمان سیامک برای سال عبری روش هشانا در تدارک تهیه مواد غذائی است. بطوریکه یک هفته قبل از «موعد» مواد خوراکی با کیفیت عالی بین خانواده‌های کم درآمد توزیع شود. این مواد شامل گوشت و مرغ، زبان، برنج، روغن، عسل، خرما و لوبیا می‌باشد.

● خانمی که از سازمان کمک مالی گرفته‌اند تلفن کردند که احتیاج به وکیل دارند. شوهر ایشان یک وکیل غیر یهودی گرفته و بچه‌ها را می‌خواهد از ایشان بگیرد و به یک کشور دیگر ببرد تا کنون این دو بچه با تربیت یهودی بزرگ شده‌اند. مادر گریه می‌کرد و کمک میخواست سازمان سیامک احتیاج به وکیلی که بتواند به او کمک کند دارد. لطفاً از وکلائی که می‌توانند به این زن کمک کنند تقاضا می‌شود با ما در تماس باشند.

● آقائی با گریه تلفن کردند که خانم او احتیاج به پزشک و آزمایش خون دارد. غذا نمی‌تواند بخورد و خانواده‌اش بودجه ندارند که او را نزد پزشک ببرند گفته‌اند که باید عکسبرداری از کبد بشود. این مرد می‌گفت «ترا بخدا کمک کنید» و خود او هم یک غده بر روی سینه‌اش دارد که باید جراحی شود. استدعا داریم از پزشکان نیکوکار ایرانی در این مورد با ما همکاری کنند.

● آقائی تلفن کردند که «پسر من ماه دیگر برمیتصوا میشود اما به من گفته بابا بجای اینکه برای من جشن چند هزار دلاری بگیری پول آن را بده به من تا بدهم به خانواده‌هائی که احتیاج به کمک دارند و خودم این کار را خواهم کرد بخصوص خانواده‌هائی که مثل من پسر ۱۳ ساله یا دختر ۱۲ ساله دارند». این آقا گفتند که مطابق درخواست پسرشان عمل کرده‌اند.

● دو پسر دوقلو که پدرشان را سال پیش از دست داده‌اند و بسیار احتیاج به کمک دارند هفته پیش در یکی از کنیساهای لوس‌آنجلس برمیتصوا شدند و تمام اعضاء کنیسا به این دو بچه کمک کردند. سازمان سیامک نیز در این امر همکاری کرد.

● به درخواست بیمارستان سایناي هر ماه تعداد ۲۵ نسخه مجله چشم‌انداز به این بیمارستان ارسال میگردد تا بین بیماران فارسی زبان توزیع شود. این همکاری بسیار مورد استقبال قرار گرفته است.

● به خانمی که سازمان به او و خانواده‌اش کمک می‌کند تلفن و گفته شد که بیاید مواد خوراکی از سازمان ببرد. گفت می‌آیم. بعد از چند دقیقه تلفن کرد که آیا میشود بجای مواد خوراکی به او پول بدهیم؟ پرسیدیم: چرا؟ گفت: «برای یکی از بچه‌هایم کفش خریده‌ام و پول ندارم که برای دیگری بخرم و آن بچه بسیار ناراحت است. از شما کمک می‌خواهم» گفتیم بیاید مواد خوراکی را ببرد و سازمان یک جفت کفش نو برای بچه دوم ایشان خرید و به او داد. □

لی‌لی کاهن

حصارکشی بخاطر دور کردن اضطراب و دلواپسی‌ها

نوشته: دکتر موسی سینا

به منظور جلوگیری از عملیات خرابکاری و بمبهای انتحاری، اسرائیل ساختمان حصاری بطول ۳۵۰ کیلومتر (۲۱۷ مایل) را آغاز کرد. این حصار در امتداد عرض فعلی بین اسرائیل و کرانه غربی که ۳۵ سال در دست اسرائیل می‌باشد کشیده می‌شود. این حصار شامل دیوارها و موانع عبور - گودالها - راههای دور زدنی و پاسداری و تجهیزات مراقبتهای الکترونیکی خواهد بود. اولین قطعه حصار به طول ۶۸ مایل (۱۱۰ کیلومتر) یک پروژه ۲۰۰ میلیون دلاری است که طبق برنامه طی مدت یک سال تکمیل می‌شود.

در مراسم شروع این پروژه وزیر دفاع «بنیامین بن الیوزر» گفت کاری که ما شروع کردیم هدف تأمین ماکزیموم امنیت برای تمام مردم اسرائیل است. اقدام به کشیدن حصار نتیجه فشار از طرف عموم مردم در هر عمل بمب انتحاری بود که شارون دستور شروع مرحله اول آنرا صادر کرد. دولت اسرائیل تأکید می‌کند که معنی کشیدن این حصار فقط فراهم کردن امنیت برای مردم است نه ایجاد مرز. وزیر دفاع افزود این پروژه برای جلوگیری از نفوذ تروریستها به نواحی اسرائیل نشین است ولی فلسطینی‌ها کشیدن حصار را به چشم ایجاد گتو می‌بینند. «صائب ارکات» از رؤسای کمیته مذاکره کننده با اسرائیل گفت این کار پیچیدگی اوضاع را بدتر می‌کند. این حصار فلسطینی‌ها را محروم و ناامید خواهد کرد. □

پژوهش‌های علمی ایسرائل

از: نیسیم مراد
(همکار چشم‌انداز در ایسرائل)

ایسرائل و تحقیقات پیرامون سیارهٔ مریخ

کشف شگفت‌انگیز آبهای منجمد در سیاره مریخ که قشری از زمین آن را پوشانده به دنبال تحقیقاتی که پیرامون این سیاره به عمل آمده، از نو این سوآل بسیار جالب را مطرح می‌سازد. آیا هرگز حیاتی در این کره وجود داشته؟

سهم کشور ایسرائل را در این پژوهش نمی‌توان نادیده گرفت. پروفسور (**عاموس بنین**) کاوشگر ایسرائلی در زمینهٔ آب و زمین از دانشگاه عبری رخووت، قریب ۳۰ سال است که یکی از اعضای برجستهٔ گروه (ناسا) آژانس فضایی آمریکا که مسئول تحقیقات در مورد سیاره مریخ می‌باشد، محسوب می‌شود. تحقیقات وی توجهٔ جهانیان را به خود جلب کرده و از نتایج به دست آمده، ممکن است، راه را برای اثبات وجود حیاتی در گذشته، در این کره هموار سازد.

شیوهٔ جدید برای شناسایی مقاومت مرض (ایدز) در برابر داروها

خانم (**نیطال الفونطا**)، دکتر در رشتهٔ بیوالکترونیک از دانشکدهٔ زیست شناسی در دانشگاه اورشلیم، به راهنمایی پروفسور (**ایتامار ویلنر**) و پروفسور (**موشه کوتلر**) شیوهٔ جدیدی را برای شناسایی ایستادگی بیماری (ایدز) در برابر داروهایی که به بیماران تجویز می‌شود تهیه کرده است.

این سیستم، سریع‌تر و ارزان‌تر از شیوه‌ای است که تاکنون مورد استفاده قرار می‌گرفته. ویروس (ایدز) با وخامت و شدت گرفتن این بیماری تغییر شکل داده و از خود در برابر داروها ایستادگی و مقاومت نشان می‌دهد. با استفاده از شیوهٔ آزمایش مزبور، می‌توان نتایج لازمه را در عرض ۲۴ ساعت و با هزینهٔ ۱۰۰ دلار به دست آورد.

شناسایی سریع میکروب‌ها در آب و بستنی

دانشمندان ایسرائلی سیستم جدیدی را برای شناسایی میکروب‌ها در آب و غذا، بخصوص در بستنی تهیه کرده‌اند. آنان اظهار داشتند که این شیوهٔ جدید، مؤثرتر و سریع‌تر از شیوه‌ای است که امروز وجود دارد و سرویس امنیّتی آمریکا (اف.بی.آی.) از آن برای کشف هر گونه اقدامات تروریستی برای آلوده کردن منابع آب و یا پخش انواع و اقسام میکروب‌ها، استفاده می‌کند.

این سیستم جدید توسط گروهی از دانشگاه تخنیون در حیفا و با تشریک مساعی پژوهشگران، از دو دانشگاه آمریکایی تهیه شده، شیوهٔ مزبور و دستگاه آن، به نام (علائم ژنتیک میکروب) خوانده می‌شود. دستگاه تهیه شده قادر به پیدا کردن مادهٔ ژنتیک میکروب برای شناسایی سریع علایم آن می‌باشد، و در نتیجه می‌توان منابع آب، غذای خشک و حتی سرد نظیر بستنی آلوده را پیدا کرد. از همین طریق می‌توان به سرعت میکروبی که موجب بروز امراض مختلف نظیر التهاب در سیستم ادرار می‌شود تشخیص داد.

روبات‌های آینده

تحقیقاتی که توسّط پژوهشگر ایسرائل پروفسور **تامار فلش**، از بخش علوم کامپیوتر و ریاضیات در مؤسسهٔ علمی وایزمن و به همکاری نویروبیولوژ **دکتر بنیامین هوختر** از دانشگاه عبری اورشلیم و چند پژوهشگر دیگر بر روی جانور مرموز دریایی به نام هشت پا به عمل آمده، میتواند در تولید روبات‌های آینده سهم وافری داشته باشد.

این پژوهش نشان داده است که هر کدام از پاهای این جانور دارای مغزی مستقل می‌باشد. با وجود رابطه پا از نظر اعصاب با مغز مرکزی تقریباً کلیهٔ حرکات و ارادهٔ آن تحت تسلط مغز خود می‌باشد. در یکی از مراحل آزمایش‌ها که بر روی این جاندار به عمل آمده، رابطهٔ بین یکی از پاها با مغز مرکزی قطع شده و مشاهده گشته که در حرکات معمول و همیشگی آن هیچ گونه تغییری ایجاد نشده.

بدن چرتنه یا هشت پا در یک درجهٔ بسیار پایین تکامل تدریجی حیوانات قرار گرفته. وی دارای بدنی بدون اسکلت و پر ماهیچه می‌باشد. پاهای این جانور بی اندازه قوی و آزادانه به هر طرف در حرکت می‌باشند. در سلسله آزمایش‌های به عمل آمده این نتیجه حاصل گشته که مغز مستقل پا مسئول جزئیات حرکات و مغز مرکزی تنها دستور حرکت اولیه را صادر می‌کند.

پژوهش مزبور راه را برای ساخت یک نوع روبات جدید در آینده که دارای دسته‌های بسیار می‌باشد هموار خواهد کرد، که در طب و عملیات نجات مورد استفاده قرار خواهد گرفت. □

دربارهٔ دانش پزشکی بیاموزیم

نوشتهٔ: دکتر نیسان بامداد

حس بویائی زنها نسبت به مردها قوی‌تر است

مردها ممکن است یک زیرپوش را چند روز پی در پی بپوشند ولی زنها با حساسیتِ بیشتری که از حس بویائی برخوردارند به سختی قادر به این کارند.

دانشمندان فیلادلفیا، در آزمایشی دریافتند که اگر زنها در برابر یک نوع بو قرار گیرند و این امر بار دیگر تکرار شود، هر بار با کاستن از شدت و میزان بو، زن حساسیت خود را نسبت بدان بو حفظ می‌کند. بدین معنی که هر چه دفعات آزمایش تکرار شود میزانِ لازم بو و شدتِ آن برای درک، در زن کاهش نمی‌یابد و زن با مقدارِ بسیار کمی از بو، وجود آن را حس می‌کند. در پاره‌ای از موارد، این پدیده به حدّی نزد زن شدت پیدا می‌کند، که باعث شکایت او و ناراحتی دیگران می‌شود و باید آنرا به شکل یک بیماری تلقی کرد. باور بر این است که حساسیت بیشتر نسبت به بو، به زن امکانِ بیشتری می‌دهد که نوزاد خود را بشناسد و نسبت به فرزندان خود، وابستگی بیشتر پیدا کند.

ساختِ اندام‌های پیوندی با شیوه‌ی همتاسازی

پژوهندگان در ماساچوست توانستند از سلولهای جنینی گاوی که با شیوه‌ی همتا سازی به دنیا آمده بود، اندامی همانندِ کلیه‌ی گاو به دست آورند که با پیوند زدن آن به گاو، ادرار تولید کند و بدن گاو آنرا بپذیرد.

این آزمایش، نشان می‌دهد که با شیوه‌ی تکنولوژی همتاسازی می‌توان اندام‌های سفارشی (Custom Made) برای هر فرد تولید کرد که پس از پیوند به بدن با سازگاری قبول شود و پذیرا باشد.

گروه پژوهش برای این آزمایش، سلولی را از پوستِ گوش گاوی بالغ جدا ساخت و آنرا درون یک تخمک که هسته و عناصر ژنتیک از آن خارج شده بود قرار داد و از آمیزش آن، جنینِ گاو به دست آمد. این جنین از دیدِ ژنتیک، کاملاً همانند گاوی است که سلول را داده است. جنین گاو، دارای سلول‌هائی است که آمادگی برای ساختن اندام‌های گوناگون، از جمله کلیه دارند.

سلول‌های جنین گاو را در محیطِ کشت ویژه برای ساختِ کلیه، پرورش دادند و اندامی همانندِ کلیه به دست آمد که آن را همراه با کیسه‌ای زیر پوستِ گاو پیوند زدند و اندام تازه آغاز به ترشح ادرار کرد که وارد کیسه می‌شد. این اندام تازه، برای بدن گاو، سازگار و پذیرا بود و ناپذیری (Rejection) رخ نداد.

در حال حاضر، کلیه‌ی پیوندی، از افراد دیگر گرفته می‌شود و بیمار لازم است زمانی بلند در لیستِ انتظار باقی بماند تا کلیه‌ی پیوندی پیدا شود و پس از پیوند هم، مسئله‌ی ناپذیری بدنِ گیرنده‌ی پیوند مشکل بزرگی را به وجود می‌آورد.

اگر شیوه‌ی به کارگیری شده توسط دانشمندان ماساچوست، از دید اخلاقِ پزشکی (Medical Ethics) به مشکلاتی برخورد نکند، این روش، نشان خواهد داد، که ساختِ اندام‌های پیوندی پاسخگوی افراد نیازمندی خواهد بود که زمان طولانی در لیستِ انتظار باقی می‌مانند و بسیاری از آنها، پیش از دریافتِ اندام پیوندی، جان می‌سپارند.

درمان دردهای مفصلی با استروئید از بروز آسیب‌های مفصلی جلوگیری می‌کند

تزریق استروئید (ترکیبات کورتیزون) در درون مفصل برای کاهش تورم و درد از دهها سال پیش انجام شده ولی ادامه‌ی این روش مورد تردید قرار داشت و گفتگو بر سر این بود که آیا تجویز کورتیزون در دراز مدت اثر ناخوشایندی روی بافتِ غضروفی و استخوانی مفصل نخواهد داشت؟

به طور کلی، تجویز استروئیدها، امکانِ بروز شکنندگی و نرمی استخوان را افزایش می‌دهد و به ویژه نزد زنها ممکن است باعث نرمی و شکنندگی شود و نیز گفته شده که این ترکیبات، ممکن است دستگاه ایمنی و پاسداری بدن را کم توان سازد.

پژوهشگران در بررسیِ تازه‌ای، ۸۰ بیمار مبتلا به رماتیسم مفصلی را که کمتر از یکسال بود بدین بیماری دچار بودند برگزیدند، نیمی از آنها روزی ده میلی گرم از یکی از فرآورده‌های کورتیزون برای مدت دو سال دریافت کرد، نیم دیگر از داوطلبان داروهائی بی اثر دریافت کردند. پس از دو سال، با کمک معاینات و رادیوگرافی، برآیند این بررسی روی هر دو گروه مقایسه شد:

- در گروهی که کورتیزون دریافت کرده بود، دردهای مفصلی و تورم کاهش داشت، عارضه‌ای روی استخوان یا غضروف در مفصل دیده نشد ولی ۵ مورد شکستگی استخوان گزارش شده بود.
- در گروهی که داروهای بی اثر را دریافت کرده بود درد و عوارض مفصلی بیش از گروه دیگر بود ولی تنها دو مورد شکستگی استخوان گزارش شده بود.

از این پژوهش می‌توان بدین گونه نتیجه گیری کرد که ترکیبات کورتیزون می‌تواند درد و تورم مفصل را در رماتیسم مفصلی کاهش دهد و عوارضی روی استخوان و یا غضروف در مفصل ایجاد نمی‌کند. □

یادداشت‌های سفر یک ایرانی به اورشلیم
دربارهٔ یکی از بمب‌گذاریهای انتحاری

بقلم: کورش میزراحی

سفر من به اورشلیم و اقامت چند ماهه در مرکز این شهر مصادف با حوادث ناگوار ترور بود که این عملیات غیر انسانی و وحشیانه بوسیله تروریست‌های فلسطینی هنوز هم ادامه دارد.

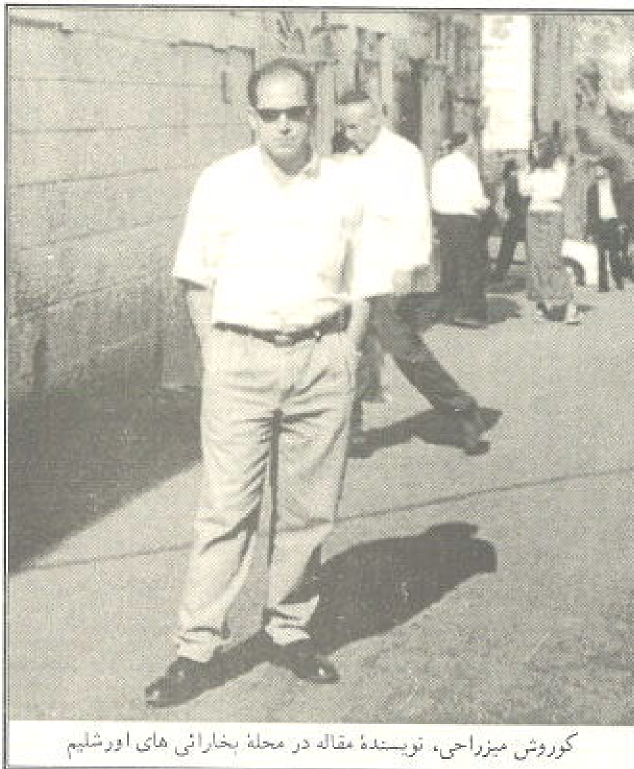
هر شهر بزرگی دارای یک مرکز و محله‌ایست که بیش از هر جای دیگر مردم را به خود جلب می‌نماید. شهر اورشلیم محل «بن یهودا» را دارد. بن یهودا از خیابان «کینگ جورج» منشعب شده و به خیابان «یافو» ختم می‌گردد. این محل دارای مُحوطهٔ وسیعی است که کف آن سنگ فرش است و فقط عابرین پیاده می‌توانند به آن وارد شوند. در دو طرف این محوطه مغازه‌های کادو فروشی، اغذیه فروشی، بوتیک و کافه‌ها و صرافی قرار دارند. در جلوی کافه‌ها میز و صندلی‌هائی چیده‌اند که بسیاری از مشتری‌ها آن جا نشسته‌اند و غذای خود را صرف می‌کنند.

معمولاً شنبه شب‌ها شلوغ‌ترین وقت هفته است. قبل از شروع اغتشاشات اخیر اکثر توریست‌ها به این محل آمده و از مغازه‌های این جا خریداری می‌کردند. متأسفانه امروز این شهر چون سایر مناطق جلب توریست درآمد خود را از دست داده است. از چندی پیش این محل بصورت پاتوق جوانان شهر در آمد. اکثر آنها شبات را داخل کنیساها و یا خانه‌های خود گذرانده و هنگام غروب با دوستان خود در این جا جمع می‌شوند. این جا میعادگاه عاشقانی است که در کافه خلوتی نشسته و با هم راز و نیاز می‌کنند.

بعد از شکست کنفرانس صلح که با میانجیگری بیل کلینتون صورت گرفت یاسر عرفات و دار و دسته‌های تروریست فلسطینی تصمیم گرفتند که آدم کشی و ترور را در ابعاد گسترده‌ای افزایش دهند تا شاید دولت و ملّت اسرائیل را تسلیم خواسته‌های بی حد و حساب خود سازند.

کُتب درسی محصلین و دانش‌آموزان فلسطینی پر از اندرزهای زهرآگین و خصمانه علیه اسرائیل و ملت یهود است. سران فلسطینی هیچگاه این کُتب درسی را اصلاح نکردند و کوشیدند تا افکار نوجوانان فلسطینی را آلوده به کینه و عداوت علیه شهروندان اسرائیل کنند.

سازمان‌های تروریستی حَمَس، جهاد اسلامی، تنظیم والاقصی داوطلبانی را استخدام کردند و با وعده‌هائی از جمله پاداش‌های مالی به خانواده‌های آن‌ها این جوانان را شستشوی مغزی دادند و آنها را مأمور کشت و کشتار شهروندان بی گناه



کوروش میزراحی، نویسندهٔ مقاله در محلهٔ بخارائی های اورشلیم

اسرائیلی نمودند. کاردانی و کوشش مأموران پلیس و نیروهای دفاعی اسرائیل از اکثر این عملیات مرگبار و خطرناک جلوگیری نموده لیکن موفقیت تروریست‌ها اثر فاحشی داشته و وحشت جبران ناپذیری را بوجود آورده است.

در یکی از عملیات تروریستی که منجر به از دست رفتن ۱۵ اسرائلی گردید دو مأمور سازمان تروریستی حمس یکی به نام «عثما محمد بهار» ۲۵ ساله و دیگری به نام «فبیل محمود خطبه» ۲۴ ساله به نحوی به شهر اورشلیم رسیده و با کمک یک راهنمای عرب ساکن شرقی اورشلیم عازم مرکز شهر می‌شوند. آن‌ها سالها در دهی عرب نشین به نام «ابودیس» زیسته و دو هفته قبل محل سکونت خود را ترک می‌کنند تا از فرماندهٔ شبکهٔ تروریستی حمس تعلیمات خود را دریافت کرده و برای مأموریت آماده شوند. هنگام غروب در موعد معینی آنها به راهنمای خود ملحق شده و سپس کمربندهای انفجاری را به خود بسته و حدود ساعت ۱۱ شب به بن یهودا وارد می‌شوند.

بن یهودا شلوغ‌ترین ساعت خود را سپری می‌کند. جمعیت کثیری از جوانها در گروه‌های کوچک و بزرگ دور هم جمع شده و با قهقهه و شادی از برنامهٔ زندگی خود صحبت می‌کنند. محیطی شادی آفرین است و در چهرهٔ معصوم هر یک از آنها صدها امید و آرزو نهفته است. یکی مشتاق شروع خدمت سربازی در ارتش پر افتخار ایسرائل است، دیگری مدتهاست که از خانه بیرون نیامده و امشب با اجازه پدر و مادرش به

دوستان خود ملحق شده تا از آن‌ها دیدن کند. سومی دلباخته دختر همسایه شده و امشب فرصتی یافته که با دوستان خود راز عشق را مطرح نماید. «آدام واین استاین» جوان ۱۴ سالهٔ یهودی با تلفن دستی خود به والدینش اطمینان می‌دهد که همه چیز آرام است و او تا ده دقیقه دیگر به خانه برمی‌گردد. «ایسرائل یاکوو دانینو» جوان ۱۷ ساله که با همه غرور جوانی نگران اوضاع است به دوست خود می‌گوید: «حرفهایت را زودتر تمام کن که تا دیر نشده به خانه برگردیم». جوان دیگر ۱۹ ساله در ارتش ستوان است و چندان اهل پارتی و معاشرت نیست، اما امشب تصمیم گرفته که برای دیدن یک دوست، به بن یهودا بیاید. «یوری کورگانف» ۲۰ ساله ظرف چند ماه پیش سخت مشغول امتحانات خود بوده. وی به پدر نگفته که کجا می‌رود. از خانه خارج شده و به بن یهودا آمده تا قدری تفریح کند. مادر وی سال قبل بر اثر سرطان فوت کرده است.

دو دوست ۱۵ ساله دیگر امشب به بن یهودا آمده‌اند تا تولد دوست خود را جشن بگیرند. «مشه یدید لوی» ۱۹ ساله و جوان دیگر هم سن او به نام «گای واکنین» که در محله گیلو زندگی می‌کنند علاقه زیادی به گردشگاه بن یهودا دارند و امشب برای چند ساعت تفریح به اینجا آمده‌اند. بسیاری دیگر از جوانان که سن آنها عموماً بین ۱۵ تا ۲۰ سال است به بن یهودا آمده‌اند تا ساعتی را با دوستان خویش باشند و به رسم ایام جوانی بگویند و بخندند و خوش باشند.

ساعت ۱۱ و ۴۰ دقیقه است. همه سرگرم گفتگو و خداحافظی هستند که به خانه‌های خود باز گردند. قبل از اینکه این جمعیت متفرق شوند آن دو ابلیس که مأمور سازمان تروریستی حَمَس‌اند در دو طرف انتهای بن یهودا ایستاده و دُکمه‌های مرگ آفرین خود را فشار می‌دهند.

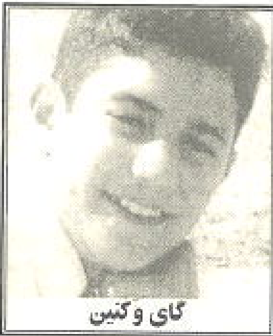
جوانهای بی گناه که عاشق زندگی بودند قربانی نقشهٔ شوم این دو ابلیس می‌گردند. انفجار مهیب جراحت‌های سنگین و کُشنده‌ای به بار می‌آورد و محوطه سنگ فرش پر از خون می‌شود، ناله‌ها و فریادهای دلخراش فضا را پُر می‌کند. میخ‌های فشنگ مانند تا ده‌ها متر با سرعت عجیبی پرت شده و باعث زخمی شدن ۱۷۵ نفر می‌شوند. مأموران پلیس، آتش نشانی و آمبولانسها ظاهر می‌شوند و جمعیت را کنار می‌زنند تا مجروحین را یک بیک به بیمارستان برسانند.

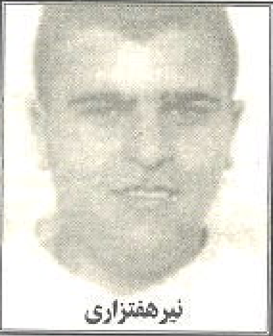
مأموران داوطلب مذهبی دفن اموات نیز وارد می‌شوند و تکه‌های بدن کشته‌ها را جمع‌آوری می‌کنند و در کیسه‌های مخصوص می‌گذارند. منظرهٔ فجیعی است. چگونه می‌توان باور کرد که آن جوّ شادی و سرور، ناگهان به عزا و مصیبت تبدیل شود؟ چرا؟ به قول «حییم بیالیک» شاعر ملّی یهود: تاکی، تا به کجا، تا کی؟

مأموران تا ساعت ۹ صبح روز بعد به کار خود ادامه می‌دهند. مردم از هر گوشه و کنار شهر به صحنهٔ فاجعه می‌آیند تا شاید بتوانند کمک کنند. آنها شمع‌هائی راکه با خود آورده‌اند روشن می‌کنند. چند تن شاخه‌های گل آورده‌اند. گوئی به زیارتگاه آمده‌اند. در این فضای پر اندوه فقط تنها روزنه امید همبستگی و همدردی تحسین‌انگیز مردم اسرائیل است. آنها این شهر و این مرزوبوم را از آن خود می‌دانند و به آن عشق می‌ورزند. اینکه آنها از عقاید و حزبهای سیاسی مختلفی پیروی می‌کنند نشان از دموکراسی دارد. آنچه که باعث پیشبرد هدفهای ملی و آرمانهای سیاسی آنهاست عشق و علاقه آنان به سرزمین اسرائیل و پایتخت جاودانی آن اورشلیم است.

این عشق حُب ملّی به مراتب بسیار قوی‌تر از کینه‌ها و بُغض‌ها و حسدهای دشمنان ملّت اسرائیل است. به عبارت دیگر چنانچه صدها جوان فلسطینی آلت دست رهبران سیاسی خود شده و برای عملیات انتحاری داوطلب شوند، هیچ گاه نخواهند توانست که این عشق به وطن را از جوانان اسرائیلی بگیرند.

ساعت ۸ صبح روز بعد صاحبان مغازه‌ها مشغول باز کردن درب مغازه‌ها شدند. اکثر شیشه‌ها و ویترین‌های مغازه‌های انتهای بن یهودا خُرد شده‌اند. طبقه‌های دوم و سوم این مغازه‌ها که دفاتر کار است


گای وکنین


نیرهفتزاری


ایسرائل یاکوو دانینو


مشه یدید-لوی


آدام واین اشتاین

نیز سخت آسیب دیده‌اند. یک مغازه‌دار چون وارد مغازه‌اش می‌شود با قطعاتی از بدن یکی از قربانیان روبرو می‌شود. همه گیج و مبهوت هستند و نمی‌دانند از کجا شروع کنند.

از بامداد امروز صدها نفر از ساکنین اورشلیم نیز در محل حادثه شرکت کرده و با حضورشان شهامت و همبستگی خود را به دنیا اعلام کردند. زندگی ادامه خواهد یافت و این اعمال پلید تروریست‌ها نمی‌تواند و نخواهد توانست ارادهٔ قوی ملّت اسرائیل را شکست دهد.

چند روز می‌گذرد. امروز چهارشنبه و هوا بارانی است تصمیم گرفتم که به دیدن دوست خود ایمانوئیل بروم. وی پیشنهاد می‌کند که بهتر است از خانوادهٔ یکی از قربانیان ترور شنبه شب دیدن نمائیم و در مراسم دعای «عرویت» شرکت کنیم. با هم رهسپار منطقهٔ گیلو شدیم. آپارتمان خانواده «یدید لوی» بر فراز تپه قرار دارد. این منطقه دائم مورد اصابت تیراندازی آبادی نشین‌های عربی است. یکی از این آبادی‌ها بِت جِلاست که خرابکاران از بالای بام ساختمان‌ها به خانه‌های گیلو تیراندازی می‌کنند. دو ماه پیش پنجره‌های این خانه مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود.

حدود ۴۰ نفر به دیدن این خانواده آمده‌اند. خانم‌ها در یک طرف نشسته و مردها به طور متراکم روی صندلی‌ها نشسته‌اند و مشغول عبادت هستند. «مشه یدید لوی» جوان ۱۹ ساله در دبیرستان مشغول فراگیری رشتهٔ کامپیوتر بود و شنبه شب ستارهٔ عُمر کوتاهش در بن یهودا غروب کرد.

«یاکوو» پدر او مرد میانسالی است با قیافه‌ای مُضطراب و رنگ پریده، چه بسا هنوز هم نمی‌تواند مرگ فرزند دلبند خود را باور کند. مردم چه دوست و چه آشنا هنوز به این آپارتمان محقر وارد می‌شوند. خیلی‌ها در حال ایستادن هستند و درب آپارتمان را باز گذاشته و در راهرو جمع می‌شوند. یک مرد تقریباً مُسن وارد شده و روبروی «یاکوو» می‌ایستد. بدون اینکه


بیاد قربانیانی که در بمب گذاری انتحاری از میان رفتند

حرفی از دهانش خارج شود سیل اشکش جاری می‌گردد. جوانی دیگر در حالیکه لباس ارتشی به تن دارد و یک اسلحه از شانه‌اش آویزان است در گوشه‌ای ایستاده و مشغول نیایش است.

مردی کهنسال کنار من نشسته است. باب سخن را با او باز می‌کنم. وی می‌گوید که پدر جدش در سال ۱۸۱۴ از شیراز به اورشلیم آمده و در این شهر مقیم گشته است. این فرد به تبار ایرانی خود افتخار می‌کند و چند کلمه فارسی ادا می‌کند. می‌گوید که قبل از انقلاب به شیراز رفته و از آن شهر دیدن کرده است.

در چهرهٔ هر یک از حضار مجلس می‌توان به سادگی طبع همبستگی و همدردی را خواند. دوست من ایمانوئیل به نزد «یاکوو» می‌رود. دست خود را روی سینه او می‌گذارد و می‌گوید که ما همه عضو خانوادهٔ تو هستیم. دو ساعت و نیم بعد، این محل دوباره مورد اصابت آتش خرابکاران فلسطینی قرار می‌گیرد.

تسلیت

آقای پرویز گهولا درگذشت جوان ناکام و فرزند دلبندتان را به شما و همسرتان و کلیه فامیل تسلیت میگوئیم.
از طرف خانواده‌های فولادی
فریدون فولادی

یهودیت اصیل و یهودیت اسیر

آخرین فصل از کتاب

یهودیت در نیمه راه استقلال

پیام جهانی به جوانان یهودی *

این فصل عصارهٔ کتاب کوتاهی است که آن را از دو سال پیش به تدریج در چشم‌انداز به چاپ رسانده‌ام. کتاب حاضر به هر دو زبان فارسی و انگلیسی آماده چاپ است و امید می‌رود که در سال جاری منتشر گردد. می‌دانم که انتشار چنین نوشته‌ای در یک نشریهٔ ماهانه دنبال کردن اصل مطلب را دشوار می‌کند و اگر فصلی به دو نیم شود بر این دشواری می‌افزاید. از اینرو آخرین فصل را یکجا تقدیم شما می‌کنم و از این که بر خلاف خط مشی جاری مجله مفصل بنظر می‌آید از شما پوزش می‌خواهم. امیدوارم در این روزگار که در میدان یهودیت هرکس به راهی می‌رود در شناختن و شناساندن یهودیت اصیل همه ما به راه راست برویم.

هوشنگ ابرامی

بحث دربارهٔ «اسارت کنونی یهودیت» را می‌توان به طور فشرده چنین بیان کرد: «دوران دراز پراکندگی اصالت یهودیت را از میان برده است. ارکان بنیانی یهودیت زیر فشار توانفرسای ضد یهودیگری در هم ریخته و آسیب‌ها دیده. با گذشت زمان یهودیت، متأثر از فرهنگ‌های هزارگونه پاره پاره و تجزیه گردیده و تمام سنگینی بار مذهبی بر عهده رسوم و دعاها قرار گرفته است. آن چه امروز ما با آن رو به روئیم یهودیت مسخ شده‌ایست که می‌توان عدم تعادل ارکان پنجگانه را در آن به وضوح دید. پیکر یهودیت اصیل زیر پیرایه‌های فرعی پنهان مانده و مشعل رسالت آن به خاموشی گرائیده است. یهودیتِ زمانهٔ ما یهودیتی آزاد و مستقل نیست. دربند و گرفتار و زندانی و بیمار است». از بهر آزادی یهودیت و روشن کردن مشعل خاموش آن چه باید کرد و به کدام کسان می‌توان روی برد؟ استقلال ایسرائل را مدیون جوانان مبارزیم و برای آزادی یهودیت نیز باید دیدهٔ امید به جوانان بدوزیم. جوانان ما اگر در آن جبهه با سلاح‌های جنگی سر و کار داشتند، در این جبهه فقط به تفکر و تعقل و پژوهش و اندیشه و گفتار و نوشتار و بحث تهی از تعصب نیاز دارند.

جوانان عزیز یهودی! نازنینانی که جامعهٔ یهود به وجودتان می‌نازد. می‌پرسید یهودیتی که همچنان در چنگال اسارت پراکندگی گرفتار مانده کدامست؟ چه رسالتی دارد؟ یهودیت خفتهٔ خاموش چه گنجینه‌ای در بر دارد؟ چگونه می‌توان آزادی را بدان باز بخشید؟ یهودیت اصیل چیست و یهودیت اسیر کدام؟ و چرا در این رهگذر شما را تنها مایه‌های امید باید دانست؟

می‌گوئیم: یهودیت اصیل، آن هنگام که قیام آزادی در «خانهٔ بردگی» شوری برانگیخت و بردگان را به صحرای سینا کوچاند فقط فرزندان ایسرائل را به یگانه پرستی نخواند بلکه به گواهی کتاب مقدس گروه کثیری از آزاد شدگانی را که با قبایل یهودی هیچ گونه نسبتی نداشتند به پرستش پروردگار دعوت کرد. در پایان جنبش، موسی از شیوخ قوم خواست که تورا را برای همهٔ افراد از جمله غیر یهودیانی که به یکتاپرستی روی برده بودند بخوانند تا بشنوند و بیاموزند و آموزش‌های الهی را به کار بندند. امّا یهودیت اسیر تحت تأثیر جوّ زمان و به عبارتی به بهانهٔ اَعمال منفی «هرود» این فرمان بزرگ را نادیده گرفت. دیواری بین خود و ناخود کشید و خداپرستی را در انحصار خویش خواست.

در یهودیت اصیل نخستین گروه یکتاپرستان، نور ملّت‌ها لقب می‌گیرند چراکه می‌بایست دنیای تاریک جهل و تعصب و دشمنی را با نور یگانگی روشن کنند و به جهانیان ندا در دهند که اگر افراد آدمی به خدای یکتائی ایمان بیاورند که جهان و جهانیان آفریده اوست می‌توان بیگانگی را به یگانگی بدل ساخت و به یاری عقل و خردی که نعمت خداوند به انسانست دنیا را با همیاری و همکاری یکدیگر زیباتر کرد. امّا در یهودیت اسیر این وظیفهٔ سنگین از یاد می‌رود و هیچ گونه تلاشی برای آشنا کردن غیر یهودیان به تعلیم تورا به کار برده نمی‌شود. نتیجه آن که نیاز انسان‌ها به یکتاپرستی به راه‌های دیگر کشانده می‌شود و بیگانگی چنان به بیگانه‌تر شدن بدل می‌شود که از برگ برگ کتاب تاریخ ادیان توحیدی بوی نفرت و انزجار و خودپرستی بر می‌خیزد.

یهودیت اصیل بُعدی گسترده و بی مرز دارد. منادی

* متن انگلیسی این فصل، مانند فصول دیگر این اثر، در چشم‌انداز به چاپ خواهد رسید.

بزرگ‌ترین آرمان‌ها و آرزوهای انسانی در زمینه‌های آزادی و برابری و برادری است. آن چه را سازمان ملل به سال ۱۹۴۸ در «اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر» اعلام داشت می‌توان در فرامین تورا یافت. آزادی همگان محترم است. انسان‌ها با هم برابرند و به روشنی تمام گفته می‌شود که قانون برای یکایک افراد اجتماع، چه یهودی و چه غریب یکسان است. عدالت را باید به طور مطلق به کار بست و بین خودی و بیگانه و دارا و نادار هیچ گونه تفاوتی قائل نشد. امّا یهودیت اسیر در زیر کابوس سیاه ضد یهودیگری از پی بردن به عظمت جهانی این گونه فرامین عاجز می‌ماند. سر در لاک «قوم برگزیده» فرو می‌برد و محبوس در گتوها، هیچ گاه امکان آن را که ندای آزادی و برابری و برادری را به گوش دیگران برساند، پیدا نمی‌کند.

در یهودیت اصیل، آن یهودیتی که در پایان رستاخیز آزادی در کتاب قانون موسی با آن رو به روئیم، فقط این خداست که در جهان نادیدنی‌هاست. جز او آن چه می‌ماند از عشق و دوستی و احترام و نظافت و خوراک و پوشاک گرفته تا طرح و اجرای سازمان اجتماعی یک جامعه ایده‌آل و روابط آدمیان با یکدیگر، همه جا مسائل این جهانی را پیشِ رو داریم. همه چیز مشاهده شدنی و لمس پذیر است. می‌شود آن‌ها را حسّ کرد و به عیان دید. همه جا سخن از رابطهٔ انسان با انسان است. از رابطه با والدین، با فرزندان، با همسایگان، با بیگانگان، با تنگدستان، با دشمنان دیروز و امروز و با دیگر کسان. در اسفار پنجگانه بهشت یا باغ عدن در سرآغاز زندگی، در زمان خلقت انسان قرار دارد و نه در دنیای نامعلوم پس از مرگ. نیز در آن از جهنم و شکنجه‌های هول انگیزش بحثی در میان نیست. آن چه هست مربوط به خلق یک جامعهٔ انسانی است. سخن از وام و بهره و رهن و مالیات بر درآمد و قانون مرور زمان و جرم و جنایت عمد و غیر عمد و اوزان و پیمانه‌ها و مقررات خرید و فروش و پرهیز از نیرنگ و نادرستی در داد و ستد و سرشماری و نظایر این‌هاست. امّا در یهودیت اسیر رابطهٔ انسان با انسان که اساس و پایه و حکمت یهودیت است چندان مورد توجه نیست و رابطهٔ انسان با خدا نیز به شکل و صورتی در می‌آید که آشکارا نشانگر نفوذ عقاید و باورهای ملل و مذاهب دیگر است. همه چیز از خداوند انتظار می‌رود و مؤمنان چشم به راه معجزه‌های الهی می‌مانند. در حالی که هر یهودی باید در محدودهٔ زندگی خویش نمایندهٔ نجاتگر مصائبی که خود انسان‌ها باعث و بانی آنهایند باشد، اعتقاد به ظهور یک پیامبر نجات دهنده قوت می‌گیرد و جزء عقاید راسخ معتقدان به یهودیت مسخ شده می‌گردد. در یهودیت اسیر کسی که دعا و ثنای روزانه و کنیسا رفتنش قطع نشود، خود را صدیق و ثواب کار می‌داند امّا اگر در یک معاملهٔ تجاری با شریک و همکار و مشتری خود درستکار نباشد احساس گناه نمی‌کند. در چنین یهودیت منحرف شده‌ای گناه انسان به انسان چندان مطرح نیست و خدا وسیلهٔ بخشش گناهان است. بی جهت نیست که در یهودیت اسیر تنها روز کیپور است که این همه اهمیت پیدا می‌کند و برای بسیاری تنها نشانهٔ یهودی بودن باقی می‌ماند.

یهودیت اصیل با هر گونه خرافات و موهومات سرسختانه در مبارزه است. سحر و جادو و اعتقادات دور از عقل و خرد را که زادهٔ نادانی و ناآگاهی است از جامعهٔ ایده‌آل خود دور می‌خواهد و مردم را از غیبگوئی و پیشگوئی و فالگیری و احضار ارواح و اشباح و این گونه اعمال که نشانهٔ در جا زدن در مرحلهٔ جامعهٔ ابتدائی است برحذر می‌دارد. امّا یهودیت اسیر آن چنان در منجلاب موهومات گرفتار می‌آید که نه تنها پاره‌ای از رسومی که مردم عامی‌اش به نام مذهب انجام می‌دهند با خرافات آمیخته می‌شود بلکه حتی کسانی که ادعای پیش کسوتی دارند با جمع و منهای واژه‌های تورا که حروف آن بار عددی دارند به پیشگوئی می‌پردازند.

یهودیت اصیل آموختن و دانش اندوختن را یکی از پایه‌های تعالی جامعه می‌داند و از رهبران اجتماعی می‌خواهد که مردان و زنان و کودکان و غریبان را آموزش دهند. نیز یکی از وظایف پدران و مادران را در آن می‌داند که همیشه در آموزش فرزندان خود کوشا باشند. ناآگاهی و بیسوادی را گناه می‌شمارد و به فهم و خِرَد که بزرگ‌ترین نعمت الهی به آدمی است ارج بسیار می‌گذارد. امّا در یهودیت اسیر کم سوادی مذهبی به صورت بیماری همه‌گیر در می‌آید. تاریخ قوم فراموش می‌گردد. پدران در برابر پرسش‌های فرزندان باز می‌مانند و خود کتاب‌های دعا را بدون آن که معانی کلمات آن‌ها را دریابند می‌خوانند. مزوزا را می‌بوسند امّا نمی‌دانند درون آن چه نوشته‌ای نهفته شده و تورا را در آغوش می‌گیرند امّا از معنا و مفهوم عبارات آن، جز آن چه سینه به سینه، درست یا نادرست شنیده‌اند آگاه نیستند.

یهودیت اصیل برای زن مقامی خاص قائل است. از نظر حقوقی زن را با مرد برابر می‌شمرد و از برای حفظ خانواده مرد، را موظف به خشنود نگهداشتن زن می‌کند. ازدواج و طلاق را به صورت قرارداد کتبی می‌خواهد و به آزادی دختران در ازدواج با مردان مورد دلخواه خویش که از اجتماع پدری باشند ارج می‌گذارد. ازدواج اجباری دختران را مردود می‌داند و قوانین همبستری زن و شوهر را بر پایهٔ موقعیت جنسی زن و تمایل طبیعی او به نزدیکی قرار می‌دهد. امّا در یهودیت اسیر حقوق طبیعی و مدنی زن چیزی به کلّی غیر از این می‌شود. یهودیتِ رو به انحطاط، متأثر از فرهنگ‌های جوامع دیگر زن را چنان موجودی جدا و فرو افتاده و ضعیف و ذلیل می‌بینند که در

مرحله‌ای شرم‌انگیز در تاریخ یهود، بر خلاف قانون موسی، خواندن تورا و نیایش را بر او ممنوع می‌کند و مردان در کتاب‌های دعا، خدای را سپاس می‌گویند که زن آفریده نشده‌اند.

در یهودیت اصیل خودکامگی فردی یا گروهی محکوم است و نمایندگان جامعه در دو مرحله انتخاب می‌شوند. از قبایل بنی ایسرائل خواسته می‌شود که خود مردانی هوشمند و آگاه برگزینند تا از میان برگزیدگان آنان، کسانی انتخاب شوند. جامعه بر پایهٔ دموکراسی اداره می‌شود و برای یک‌یک افراد جامعه ولو آن که بردگان تازه آزاد شدهٔ عامی باشند حق شرکت در تصمیمات اجتماعی، از طریق انتخاب نماینده، محترم شمرده می‌شود. در کار رهبری تشکیل شورا مطرح است و نه آراء فردی. امّا در یهودیت اسیر از این وضع اثری نیست. آراء جمعی در دوران پراکندگی غیر عملی می‌شود و بسیاری از دستورات از بالاترین مقام مذهبی در ارتص یا یروشلیم گرفته تا پائین‌ترین آنها در گتوهای محلی به صورت فردی صادر می‌شود. شولحان عاروخ که در حقوق یهودیت نفوذ عمیق و گستردهٔ انکار ناپذیری را در سطح دنیا یافت یک فرآوردهٔ فردیست.

در یهودیت اصیل برای نخستین بار در تاریخ حقوق قضائی اعلام می‌گردد که هر فرد بی گناه است مگر آن که جرم او به اثبات رسد و بر همین اساس قاتل مادام که در دادگاه محاکمه نشده و گناه او ثابت نگردیده نباید کیفر ببیند. اما در یهودیت اسیر یهودیان جملگی گناهکارند. خطاکارند و باید دائم به درگاه خدا عجز و لابه کنند که از سر تقصیرات آن‌ها بگذرد. چرا که اجداد آنها در صحرای سینا نافرمانی کرده‌اند، گوساله طلائی ساخته‌اند، از موسی ایراد گرفته‌اند و خدا را به خشم آورده‌اند. نه تنها خود یهودیان بلکه پیر پیامبر آنها موسی نیز گناهکار شناخته می‌شود و رشتهٔ گناهان از دیرزمان به بعد ناگسستنی باقی می‌ماند. قتل عام شش میلیون یهودی به حساب کیفر گناهان جنبش جدید مذهبی گذارده می‌شود و فجایعی که دشمنان در خاک ایسرائل به پا می‌کنند مجازات گناه قیام ملّی قبل از ظهور ماشیح قلمداد می‌گردد!

در یهودیت اصیل انساندوستی از درخشندگی ویژه‌ای برخوردار است. جز فرمان معروف «همنوعت را چون خودت دوست بدار» در بسیار جاها بر نوع دوستی تأکید می‌شود و زمانی که جان همنوع در خطر است تماشاگر بودن گناه محسوب می‌گردد. گو آن که در قلب انقلاب آزادی، سخن از ده ضربت هولناک بر مصریان می‌رود، امّا آن زمان که آغاز خلق جامعهٔ ایده‌آل فرا می‌رسد یهودیت پاک هشدار می‌دهد که بدین خاطر که در سرزمین مصر بیگانه بودی از مصری متنفر مباش. بیگانگی در این سرزمین را به یاد آر و از محبت و مهربانی و دوستی با غریب و بیگانه دریغ مکن. انتقامجوئی و کینه ورزی و سنگدلی و بیرحمی را از خود دور کن. امّا در یهودیت اسیر به خاطر مظالم و مصائب بی حدی که ضد یهودیان به بار می‌آورند، آتش انزجار از بدخواهان در دل فرزندان ایسرائل زبانه می‌کشد. تمامی این گونه فرامین از عمل به صورت حرف در می‌آید و فاصله دوری‌ها و جدائی‌ها از غریبان و بیگانگان بیشتر و بیشتر می‌شود.

در یهودیت اصیل حسد ورزیدن به مال دیگری منع شده است امّا در یهودیت اسیر آن که هشت و نه دارد حسرت کسی را می‌خورد که مالش به ده رسیده است. در یهودیت اصیل تاریخ قوم یکی از ارکان اساسی است امّا یهودیت اسیر به تاریخ ملی خود به ویژه در دوران بسیار مهم پراکندگی سخت بی اعتنا است. در یهودیت اصیل سلامت جسمی برای حفظ سلامت فکری بسیار مورد نظر است و از این رو مراعات رژیم خاص غذائی خواسته می‌شود اما یهودیت اسیر در این میدان یا به راه افراط می‌رود و یا راه تفریط می‌پوید. تعادل کار مثل خیلی دیگر از موارد به کلی بر هم می‌خورد و این‌ها فقط نمونه‌هائی از فرار یهودیت اصیل و فرود یهودیت اسیر است. دشوار است بتوان تمامی فرازها و فرودها را در این مختصر گنجاند.

جوانان ارجمند یهودی! شما باید پردهٔ ابهام را از برابر سند والائی که دنیا آن را به نام اسفار پنجگانه می‌شناسد پس بزنید و به جهانیان نشان دهید که این سند، خارج از افسانه‌ها و اسطوره‌ها و امیدها و آرمان‌ها حاصل عظیم‌ترین رستاخیز فکری است. در این رستاخیز، بر خلاف همهٔ انقلاب‌ها هدف، قدرت طلبی نبوده است. هدف آن نبوده که موسی بر تخت پادشاهی تکیه بزند و قوم یهود فریاد پیروزی سر دهد. در انقلاب بی مانند یکتاپرستی نیاز انکار ناشدنی انسان برای اعتقاد به وجود نیروی برترین به حد کمال رسید و ایمان به خدای یگانه جایگزین اعتقاد به خدایان چندگانه شد. چنین انقلابی که با دگرگونی باورهای آدمیان سر و کار داشت نمی‌توانست ساده و آرام باشد و یک شبه صورت عمل به خود بگیرد. با گریز و جنگ و ستیز آغاز شد و تصویری خشن داشت. خشم و خشونت داشت. ده ضربت داشت. قربانیان بسیار داشت. خون و خونریزی داشت و در سراسرش رهبر آن، همچون یک سردار بزرگ سپاهی، با قدرت تمام فرمان راند. امّا همین که توفان کوبنده و توفندهٔ انقلاب فرو نشست، رنگین کمان زیبای فرامین و قوانین انساندوستی ظاهر شد. یهودیت اصیل و پاک نمایان گردید و در پرتو برابری و یگانگی و انسانیت و عدالت و آزادی و برادری نخستین گام‌ها در خلق یک جامعهٔ نمونه انسانی برداشته شد. دریغا که اسارت پراکندگی آن را به عقب راند و از نیل به مقصد دور نگه داشت.

و شما ای جوانان! می‌پرسید که چرا در باززائی یهودیت چشم امید به سوی شما عزیزان دوخته شده است؟ از این روی که عصری که شما در آن به سر می‌برید عصریست که می‌تواند در بازآفرینی یهودیت به شما یاری‌های بسیار برساند. این عصر، عصر علم و تحقیق است. عصر انفجار آگاهی‌ها است. عصریست که انسان کنجکاو با کوشش و پیگیری می‌تواند راز و رمز بسیاری از نادانسته‌ها را بگشاید و حقایق را به دیگران بشناساند. این عصر با اعصاری که اجداد شما در گتوهای محصور می‌زیستند و شُکوه و جلوه یهودیت چون محیط زندگیشان محدود بود تفاوت بسیار دارد. در این عصر، شمائید که امکان و توان آن را دارید که حقیقت یکتاپرستی را، حقیقتی را که محور یهودیت اصیل است باز شناسید و همکیشان و همنوعان خود را از آن آگاه کنید. پدران و مادران شما، به دنبال نیاکان خود زیر سوزنده‌ترین تازیانه‌های زمان، یهودی مانده‌اند امّا در محیط خفقان آوری که در آن زیسته‌اند نتوانسته‌اند اصالت یهودیت را حفظ کنند. گذشتگان شما در طول زمان دراز پراکندگی پیرو فرهنگ‌های گوناگون شدند و حتی چهره‌هایشان از محیط جغرافیائی اثری شگرف پذیرفت. در این دوران بسیاری از پاره‌های حیاتی و مهم کتاب مقدّس که عصارۀ آموزش‌های الهی‌اند، همچون خود یهودیان، روی به خاموشی نهاد و جوهر اصلی یهودیت به اسارت رفت، مسخ شد، دفورمه شد و آن چه ماند به صورت تجزیه شده‌ای در آمد. در عوض رسوم محلی و دعاها به صورت نامتعادلی رشد کرد و چارچوب آموزش و راهنمائی برای ایجاد یک جامعه انسانی در هم شکسته شد. و اینک با امکاناتی که عصر حاضر از نظر تسهیل در بررسی و تحقیق و مطالعه و گسترش دانائی و آگاهی از طریق رسانه‌های همگانی در اختیارتان قرار داده، این شمائید که می‌توانید یهودیت را در تلاشی سرسختانه به اصالت پاک آن بازگردانید. نسل پیشین شما، نسل خسته پای سرگردان است.

جوانان! یهودیتی که از بهر شما به میراث گذاشته شده یهودیت آزاد و مستقل نیست. بی پیرایه و اصیل نیست. شما به جای آن که در وادی مردم سرگردان و ره گم کردۀ یهودیان خود را وابسته به یک گروه خاص بدانید و دیگر گروه‌ها و فرقه‌ها را به شلاق نقد بزنید باید با دید علمی بندهای بسته شده بر پیکر یهودیت را بازشناسی کنید و به دنبال آزادی سرزمین ایسرائل، آزادی یهودیت را به ارمغان بیاورید. یهودیت گوهر گرانبهائی است که زیر غبار زمان پنهان مانده است، غبار تیرۀ غلیظی که آن را در بر گرفته از آن بزدائید و درخشش یهودیت اصیل را در راهنما بودن زندگی آدمیان به همگان عرضه دارید.

جوانان! سرگردانی فکری امروزین ما ره‌آورد سرگردانی قومی ما در دوران پراکندگی است. ما را از این سرگردانی نجات دهید. به مدد نیروی پژوهش و در پناه رویدادهای تاریخی، حقیقت را در عالم یهودیت کشف کنید. یهودیت اسیر از آن جهان جهل است. شما باید یهودیت اصیل را در عالم علم بشناسید و بشناسانید. این کتاب کوچکی که در دست دارید، یک اثر تحقیقی کامل نیست. آن را فقط یک طرح ابتدائی برای پژوهش و یا یک انگیزۀ نخستین برای راز گشائی یهودیت اصیل به شمار آورید. از درون آن می‌توانید در قالب روش شناسی تحقیق فرضیه‌هائی را اساس کار قرار دهید و درستی و یا نادرستی آنها را از طریق علمی به اثبات رسانید. مهم‌ترین فرضیه‌های پژوهش پیرامون دوران دیر پای پراکندگی دور می‌زند. تاریخ این دوران به شرح زجرها و مذلت‌ها و ناکامی‌ها محدود نمی‌شود. باید با کلید سحرانگیز تحقیق درهای واقعیات تاریخی را بگشائید و به نسل یهود نشان دهید که زندگی محدود و بسته در اقالیم گوناگون، طیّ قرون فراوان، چه اثراتی بر تعالیم موسی نهاده و چرا دستورات اسفار پنجگانه در زمینۀ روابط انسان‌ها ناانجام مانده و در عوض امید به معجزات الهی جای آن‌ها را گرفته است. باید از دیدگاه تحقیق و به یاری تاریخ دریابید که دورۀ پراکندگی چه بر سر یهودیت - و نه صرفاً یهودیان - آورده است. ما نمی‌خواهیم تنها به این خاطر که رسوم کم اهمیت مذهبی که رنگ محلی هم به خود گرفته‌اند زنده بمانند مردم ما در خاک ایسرائل کشته شوند. مبارزه ما باید برای حفظ یهودیت پاک بی پیرایه باشد. دردا بدان زمان که اهمیت و عظمت آن چه را برایش قربانی می‌دهیم نه بر خود ما و نه بر دیگران آشکار باشد. یهودیت اصیل را از بهر ما و دیگران آشکار کنید.

جوانان! گل‌های شاداب باغ یهودیت. درفش بر خاک افتادۀ پیشوایان یگانه پرستی را از زمین بردارید. بر آموزش‌های موسی در خلق یک جامعه انسانی چیره شوید و به دنیا ندا در دهید که: ای آدم‌ها! زندگی مقدّس است. ستایش زندگی ستایش خداوند است. از آن روی که آدمی به هیبت آفریدگار آفریده شده، هر انسان با هر آرزو و آرمان و باور و ایمانی که دارد تا آن زمان که آزادی انسان‌های دیگر را به بازی نگرفته، قابل احترام است. ریختن خون دیگران زشت‌ترین گناه و بدترین شکل خدا دشمنی است. قتل و خونریزی و آدمکشی را به نام دین و مذهب و خدادوستی بس کنید. آن گاه که یکتاپرستی آغاز شد حفظ جان آدمی چنان اهمیت یافت که خودکشی محکوم گردید و چنگ کشیدن بر سر و سیما به هنگام از دست رفتن نزدیکان قدغن گردید. زندگی از بزرگ‌ترین اعجازهای الهی است. به نام خدا و به بهانۀ دینداری آن را نابود مکنید. این همه

به خون پیشگامان خداپرستی تشنه مباشید. این همه خون یکدیگر را زیر لوای دین بر زمین مریزید. از کتاب تاریخ ادیان توحیدی خون می‌چکد. در بحبوحهٔ رستاخیز موسی، صلح و دوستی برتر از جنگ قرار گرفت و به هر قوم و قبیلهٔ بت پرستی که قصد برکندن یکتا پرستان را داشت نخست پیشنهاد صلح و همزیستی ارائه می‌گردید. آن کس که یگانه پرستی را به معنای یگانگی آدمیان نداند و در برابر باورهای دیگران شکیبا و بردبار نباشد، خداپرست راستین نیست.

جوانان! از خود بپرسید و با نیروی پژوهش برای خود و همکیشان خویش معلوم دارید که چرا در تمام دوران پراکندگی تعالیم تورات در زمینهٔ روابط انسان‌ها با یکدیگر و خلق جامعه‌ای ایده‌آل دچار افت شد. چرا درون گرائی افراطی قوم او را درون بیغوله‌ای به نام گتو زندانی کرد. از خود بپرسید و برای پدران و مادران و فرزندان خویش روشن کنید که آیا یهودیت رسالت بزرگ خود را در شناختن خدای یکتا به جهانیان به درستی انجام داده یا این که درون لاک خود فرو رفته و خود را از دیگران جدا و به قولی برتر دانسته است. رسالت یهودیت اصیل در پرستش خدای یگانه و تبدیل بیگانگی انسان‌ها به یگانگی آن‌ها هنوز پایان نیافته است. بر پایهٔ مطالعات و بررسی‌های خود به دنیا بگوئید که یهودیت یک فرقهٔ خشک و محدود مذهبی با مشتی عقاید و رسوم سنتی نیست بلکه در یهودیت اصیل، اصولی وجود دارد که اجرای آنها آن چنان جامعه‌ای را به وجود می‌آورد که از دیرباز آرمان بزرگ بشریت بوده است. در این راه، بر خلاف رسم پیروان پاره‌ای از ادیان دیگر هیچ گونه قصد تبلیغ در میان نخواهد بود و یهودیت را در معنای یگانه پرستی اصیل خواهید شناساند.

جوانان یهودی! با اتکاء به واقعیت‌های انکار ناشدنی، والدین خویش را از این نگرانی به در آورید که کم شمار بودن تعداد یهودیان به معنای کم اهمیت بودن یهودیت نیست. هر چند امروزه شمارهٔ یهودیان به اندازهٔ ریگ‌های بیابان و ستارگان آسمان نیست و هر چند در طول دوران پراکندگی عظمت یهودیت زیر سرپوش ستمگری پنهان ماند اما دنیا شماری از نهادهای یهودیت را برگرفته و خارج از مرزهای مسیحیت و اسلام آنها را به صورت جهانی در آورده است. از آنان بپرسید این کدام ملّتی است که امروزه به فرمان تعطیل روز هفتم گردن ننهاده باشد و این کدام سرزمینی است که از کار بانکداری که ریشهٔ آن را می‌توان در قوانین موسی جست بی نیاز باشد. به آنان بگوئید هنوز نمادهای بسیار دیگری در یهودیت اصیل هست که دنیا بدان‌ها نیاز دارد. بزرگ‌ترین این نیازها یگانه پرستی راستین است. آن خداپرستی که با خداپرست دیگر دشمنی بورزد و به خون او تشنه باشد خداپرست دروغین است.

جوانان! دنیای امروزین که غرق زرق و برق پیشرفت‌های مادی است همچنان از یهودیت ناآگاه است. از دیدگاه بسیاری از غیر یهودیان، امروز نیز چون ایام سیاه پیشین انسان یهودی، این مظهر یهودیت، انسانی است توطئه‌گر و آزمند و نیرنگباز و ما دیگر و برتر طلب که به گمان بعضی شاخ و دم دارد و در پی آنست که بر تمام دنیا تسلط پیدا کند. تمامی این تهمت‌ها و افتراها از ناآگاهی مطلق دیگران نسبت به یهودیت سرچشمه می‌گیرد. بُرنده‌ترین حربه در مبارزه با ضد یهودیگری شناختن یهودیت با حرف و عمل - هر دو - به دیگران است. نخست این خود یهودیانند که باید بدانند آن چه امروز به نام یهودیت می‌شناسند پاک و اصیل نیست. شکستن رسوم و سنن پایه و بی اعتنا بودن به نیایش‌های زیبا به نام تجدد و نوگرائی به عنوان واکنش به شیوهٔ دینداری بنیادگرایان چارهٔ کار نیست بلکه فزایندهٔ حد عدم تعادل است. در واقع تمامی گروههای یهودی در یک امر همکار و هم دلند و آن اینکه در احیای اصول اساسی یهودیت به طور جدی نمی‌کوشند. از گفتن و باز گفتن و شعار دادن راه به جائی نخواهیم سپرد. باید دید فرامین زرین تورات را در همنوع دوستی چگونه می‌توان در عمل، و نه در سخن، به کار بست. این را کدام معلم به ما آموخته است؟

جوانان عزیزی که امید جامعهٔ مائید! استقلال ایسرائل امکان آزادی‌های بسیاری را چه در این خاک و چه در ممالک پیشرفته‌ای که پیروان موسی در آن‌ها بسر می‌برند برای شما فراهم آورده است. از این آزادی‌ها برای نوزائی رسالت یهودیت بهره بگیرید و گفتهٔ موسی را به خاطر آورید که سه هزار و سیصد و اندی سال پیش به قوم خود گفت: «در پایان ایام پریشانی‌ات، آن گاه که همهٔ سختی‌ها را تحمّل کردی سرانجام به سوی خدای خود باز خواهی گشت و ندای او را خواهی شنید» (دواریم ۴:۳۰). ندای خدا ندای آزادی و برابری و عشق و دوستی و یگانگی آدمیان است. همهٔ خداپرستان، مرید هر دین و آئین که باشند، باید بیاموزند که چگونه شمشیرها را به گور بسپارند و سینه‌ها را از کینه‌ها پاک کنند. هنوز یگانه پرستی به معنای واقعی آن در دنیا رواج پیدا نکرده است. گزافه نیست اگر گفته شود که پیشگامان یکتاپرستی هنوز در ابتدای کارند. آنها که میان پیروان ادیان توحیدی بذر کینه و نفرت می‌پاشند غلامان حلقه به گوش شیطانند. به دنیا بیاموزید که یهودیت اصیل به آن خدائی ایمان دارد که با قدرت لایزالش گل‌ها را به رنگ‌های زرد و آبی و سرخ و ارغوانی و دیگر رنگ‌ها آفریده و انسان‌ها را بر پهنهٔ گیتی عقاید گوناگون بخشیده است.

جوانان! یهودیت کیش کورکورانه‌ای نیست که با زاده شدن

به دست آید. باید خواند. باید فهمید و سنجید و خرد را به کار بست و با دنیای خارج از دیوارهٔ ذهنی آشنا شد. نگذارید در آئین موسی بیش از این اصول فدای فروع گردد و ماهیت یهودیت پوشیده بماند و پوسیده شود. امروزه یهودیت بیش از هر چیز دیگر به یک فیلسوف یا جامعه شناس متفکر نیاز دارد. نیازمند به یک تئودور هرتصل دیگر است. رهبری می‌خواهد که الزاماً ملقب به ماشیح زمان نباشد و بتواند در بازآفرینی یهودیت انقلاب بزرگی پدید آورد. نیاز به یک جنبش جدید دارد که به وسیلهٔ آن همهٔ گروه‌های یهودی را متوجه اصول یهودیت کند. ما تشنهٔ آموختن روابط انسان با انسان بر اساس آموزش‌های موسائیم. در مورد رابطهٔ انسان با خدا به حد کافی به ما درس آموخته‌اند. جنبش نو، همچون نهضت صیونیسم تلاش و پیکاری همگانی خواهد بود و شما جوانان جملگی در خلق و ادارهٔ آن باید سهیم باشید.

فرزندان ایسرائل! نسل‌های پیشین شما قرون پیاپی در میان ملّت‌ها، در چنگال اسارت زجرها و مصیبت‌ها دیدند تا این که در میانه قرن بیستم، نسلی عصیان زده و خشم‌آلود به پای خاست و به سرزمین ایسرائل آزادی بخشید. دوران پراکندگی را پس از استقلال ایسرائل پایان یافته بدانید اما مپندارید که با پایان گرفتن این دوران یهودیت اسیر خود به خود به یهودیت اصیل تبدیل گردیده است. این شمائید که یهودیت را باید از «خانهٔ بردگی پراکندگی» رها سازید. در راه این مبارزه خود را با سلاح دانش و پژوهش مجهز کنید. تاریخ جهانی یهود را بخوانید. ضعف‌ها، سستی‌ها، و انحراف‌هائی را که در زیر منجنیق پراکندگی بر یهودیت وارد آمده بشناسید و زنگ زمان را از آن بزدائید.

جوانان پژوهنده یهودی! پیش از آن که همچون نیاکان خود در انتظار آن باشید که «معبد مقدّس» بازسازی شود، یهودیت در هم فرو ریخته و در هم شکسته را نوسازی کنید. اصول اساسی یهودیت با گذشت زمان، به شکلی بی امان، قربانی انبوهی فروع ساختگی شده که به اجبار برای حفظ یهودی ماندن می‌بایست از آن‌ها پیروی می‌شده است. اصلاح یهودیت پشت کردن به رسوم اساسی و به کنار نهادن کتب نیایش نیست بلکه حفظ تعادل و زنده کردن عناصر اصلی یهودیت است.

جوانان نازنین! گمان مبرید که تعالیم یهودیت اصیل با این زمانه که دنیا در دریای تکنولوژی حیرت‌انگیز غرق شده سر سازگاری و هم خوانی ندارد. بین تمدن مادی و تمدن معنوی تمیز قائل شوید تا دریابید همین دنیای شیفته تکنیک از بسیاری از آموزش‌هائی که در نخستین کتاب یکتاپرستان آمده فرسنگ‌ها عقب مانده است. فرمانروایان خودکامه‌ای را از نظر بگذرانید که به صورت بت در می‌آیند و میلیون‌ها پیرو پیدا می‌کنند و زمین خدا را به خون آفریدگان خدا می‌آلایند. هنوز بت پرستی در بدترین و سیاه‌ترین شکل آن یعنی فرد پرستی و قلدر پرستی، آدم‌ها را در ممالکی که ادعای یگانه پرستی دارند به انحراف می‌کشاند و به کشتن می‌دهد. آن‌ها که مار و سوسمار و گاو و گوسفند می‌پرستند در امنیت جانی بیشتری بسر می‌برند تا آنها که دیکتاتور پرستند. به تاریخ معاصر دنیا نگاه کنید تا ببینید پرستش بت‌هائی به نام دیکتاتور چه فاجعه‌هائی برای بشریت به بار آورده است. انسان پرستی شوم‌ترین نوع بت پرستی است و دنیا هنوز در چنگ آن گرفتار است. هنوز در پاره‌ای از کره خاکی ما خرید و فروش کودکان به عنوان اسیر و برده ادامه دارد و در بعضی از کشورهای به اصطلاح خداپرست زنان همپای بردگانند. میلیون‌ها انسان را در عصر حاضر می‌بینیم که گر چه به ظاهر آزادند اما دچار بردگی فکری‌اند. تعصب کورکورانه دارند. خرد خویش را به کار نمی‌گیرند. وجود آدم‌های دیگر را نمی‌پذیرند. عقاید دیگران را محکوم می‌دانند و روز رستاخیز را روزی می‌دانند که تمامی جمعیت دنیا هم عقیدهٔ آنان باشند. هنوز عدالت بدان شکل که در کتاب موسی اجرایش دستور داده شده به اجرا در نمی‌آید بلکه همچون کالائی معمولی در بازار قضاوت خرید و فروش می‌شود و آن که قدرت مالی بیشتر دارد در خرید بیشتر آن موفق‌تر است. هنوز اوهام و خرافات بر دنیا حکمفرماست و عقاید خرافی قسمت عمده‌ای از بعضی از اعتقادات مذهبی را تشکیل می‌دهد. هنوز خانواده که عنصر مقدس جامعهٔ ایده‌آل شناخته شده نقش خود را عهده‌دار نگردیده است و هنوز انسان یگانه پرست نیاموخته که چگونه می‌تواند با انسان خداپرست دیگر همزیست باشد و به روی او شمشیر تکفیر نکشد.

جوانان! مهمّ‌تر و بالاتر از هر نکتهٔ دیگر، از برای تلاش با ضد یهودیگری که از بیماری‌های دنیای نادانی و ناآگاهی است باید یهودیت اصیل را به غیر یهودیان شناساند. تجربه بر ما ثابت کرده است که داشتن یک وطن ملی پاسخ ضد یهودیگری نیست. بیش از این نمی‌توان به بهانهٔ دردانگیز منع تبلیغ در معرفی یهودیتِ پاک خاموش نشست. بگذارید دنیا بداند که چگونه یهودیت، این ریشه و پایهٔ خداپرستی، می‌تواند نور ملت‌ها باشد. دنیا باید بداند یهودیت چیست. اما بیش از آن این خودمائیم که باید به عمق رسالت یهودیت پی ببریم و بدانیم چه گوهر گرانقدری در دست داریم. حرف و کلام و شعر و شعار بس است. به ما بیاموزید چگونه می‌توان یهودی راستین بود و در شناساندن یهودیت راستین به جهانیان، از بهر مبارزه با ضد یهودیگری، تلاش را ادامه دهید. در نسل گذشته جوانان ما ایسرائل را آزاد کردند. اینک نوبت شماست که یهودیت را آزاد کنید.

عزیزان مجرد!

شما هم به خانوادهٔ بزرگ «پیوند دلها» بپیوندید

استقبال گرم مجردین اجتماع ما از برنامهٔ «پیوند دلها» نشانه‌ای از آنست که ما به چنین برنامه‌هائی نیاز بسیار داریم. در میان پیچیدگی‌هائی که نسل ما با آنها روبروست مسئله معرفی و آشنائی افراد مجرد امریست که باید به شکلی جدی‌تر آنچنان راه و رسمی برای آن تعیین شود که با شرایط اجتماعی امروزه هماهنگ باشد. یکی از بهترین راه‌ها برای حل این دشواری برنامه‌هائی نظیر تشکیل خانواده بزرگ «پیوند دلها» در سازمان سیامک است.

مجردان! خود را از قفس تنهائی رها کنید. وسواس و دو دلی و تردید را کنار بگذارید و شما نیز به جمع «پیوند دلها» بپیوندید. اطلاعاتی را که در اختیار این برنامه می‌گذارید بخصوص نام شما کاملاً خصوصی و محرمانه خواهد ماند و فقط یک نفر که خود تعلق به سازمان سیامک دارد مسئول گردآوری و نظم بندی و حفظ آنهاست. هیچکس دیگر به آگاهی‌هائی که شما دربارهٔ خودتان در اختیار «پیوند دلها» می‌گذارید دسترسی ندارد و جز با اجازهٔ خود شما نامتان به فرد داوطلب ازدواج که مشخصات او مورد خواسته شماست داده نمی‌شود.

«پیوند دلها» داوطلبان ازدواج را به سه گروه سنی تقسیم کرده است. گروه اوّل: ۲۰ تا ۳۴ سال. گروهٔ دوّم: ۳۵ تا ۴۸ سال و گروهٔ سوّم ۴۹ تا ۶۶ سال. بنابراین افراد مجرد یهودی در هر سنی که باشند می‌توانند به این برنامه که اجرای آن با شرایط اجتماعی امروز ما کاملاً مطابقت دارد بپیوندند. پیوستن به پیوند دلها نیز بسیار آسانست. پرسشنامه‌ای را که در هر شمارهٔ چشم‌انداز چاپ می‌شود پُر کنید و به آدرس سیامک ارسال دارید. اگر در گروهٔ سنی‌ای هستید که فقط به زبان فارسی آشنائی دارید به ما اطلاع دهید تا پرسشنامهٔ فارسی را برایتان بفرستیم. اگر سئوالات مطرح شده را برای خود کافی نمی‌دانید علاوه بر این فرم، بر برگ جداگانهٔ دیگری، حرفهای دیگرتان را از جمله خواسته‌ها و حتی نخواسته‌هایتان را و به طور کلی آنچه را که بی پرده و صادقانه در همسریابی مورد نظرتان است بنویسید. همانطور که اشاره شد این برنامه، خاص گروه سنی ویژه‌ای نیست. اما خوشحال خواهیم شد که دختران پسران جوان که در این ایام می‌خواهند در سرنوشت خویش نقش مؤثر داشته باشند و طبعاً تعدادشان بیش از مجردان دیگر است بیشتر با ما در تماس باشند.

اگر حزم و احتیاط و شک را کنار گذاشته‌اید و با تصمیم جدی‌تر می‌خواهید با مسئول این برنامه روی در روی در تماس باشید می‌توانید روزهای یکشنبه از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر به دفتر سازمان تشریف بیاورید. تلفن سازمان ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰) است. در صورتی که مایل به کسب اطلاعات بیشتری هستید می‌توانید با شمارهٔ پیام‌گیر ۶۷۱۹-۵۳۵ (۳۱۰) که بطور شبانه‌روزی در اختیار شما است پیام خود را بگذارید تا با شما تماس گرفته شود.

زندگی زناشوئیِ سرشار از شادکامی را برایتان آرزومندیم.□

خبری از بخش پیوند دلها

در ماهی که گذشت از افراد بسیاری که به قصد ازدواج و تشکیل خانواده به خانوادهٔ بزرگ پیوند دلها پیوسته‌اند ۱۸ نفر (۹ زوج) که خواسته‌ها و ناخواسته‌هایشان تقریباً برابر بود و شرایطی یکسان داشتند بهم معرفی شدند. از این عده شش زوج بین سنین ۲۸ و ۳۸ سال، دو زوج بین سنین ۴۰ و ۴۵ سال و یک زوج بالای سن ۵۰ بودند.

جوانی که دو ماه پیش از طریق پیوند دلها به دختر خانمی معرفی شده بود از او تقاضای ازدواج کرد و دختر خانم نیز تقاضای جوان مورد نظر خود را پاسخ مثبت داد. این زوج جوان در نظر دارند بزودی مراسم رسمی و مذهبی ازدواج را انجام دهند و با هم زیر یک سقف زندگی کنند.

اخیراً مجردانی از شهرهای نیویورک، بوستون، میشیگان، شیکاگو، لاس وگاس و سانفرانسیسکو و هم چنین ممالک کانادا، فرانسه و ایسرائل تلفنی و یا با نامه درخواست پیوستن به «پیوند دلها» را کرده‌اند و ما تمام مشخصات آنها را در data bank این بخش وارد کرده‌ایم تا در صورت انطباق خواسته‌ها و ناخواسته‌ها این اطلاعات را در اختیار دیگران قرار دهیم.

پیوند دلهای سازمان سیامک جداً تقاضا دارد در این ایام که مسئله ازدواج بویژه میان جوانان یکی از مسائل حاد اجتماعی را بوجود آورده در این زمینه همکاری کنند. لطفاً افراد مجرد یهودی را از این خدمت اجتماعی که بر اساس اصول سنتی و دینی انجام می‌گیرد، در هرکجا هستید از این خدمت آگاه کنید و از آنها بخواهید با ما در تماس باشند. پیوند دلها برای رفع سرگردانی مجردین ما بوجود آمده. با پیوستن به این جمع نهالی را که کاشته‌ایم به درختی انبوه و پر شاخ و برگ بدل کنید. □

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد ۱۸۰ نفر از آقایان و حدود ۲۰۰ نفر از خانم‌ها در گروه سنی ۲۲ تا ٦٦ سال از این برنامه استقبال کرده‌اند. چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان **قسمت پیوند دل‌ها** بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید **محرمانه**.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغامگیر ۲۴ ساعته (۳۱۰) ۵۳۵-۶۷۱۹ سازمان روزهای یکشنبه‌ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه (۳۱۰) ۸۴۳-۹۸۴۶

General Questionnaire

Full Name________________________ Nick Name________________

Address____

Phone # (___) ___-____

E-Mail ____

Male/Female…(circle) Age______ Height_________ Weight________

Hair Color____________________ Single, Divorced, Widowed ….(circle)

Number of Children _______ Children Ages ________ Children Custody ______

Receive/Pay Child Support ..(circle) Receive/Pay Alimony …(circle)

Drinking Limits.. (Social/Religious) · Smoker_______ Keep Kosher__________

Religious Observations : (Orthodox, Conservative, Traditional)

Education________________ Occupation____________________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, …other ____

Willing to Relocate to Other Cities/States______________________

What Turns You Off in a Companion ____________________________
____

What Do You Prioritize or Expect in a Companion____________________
____

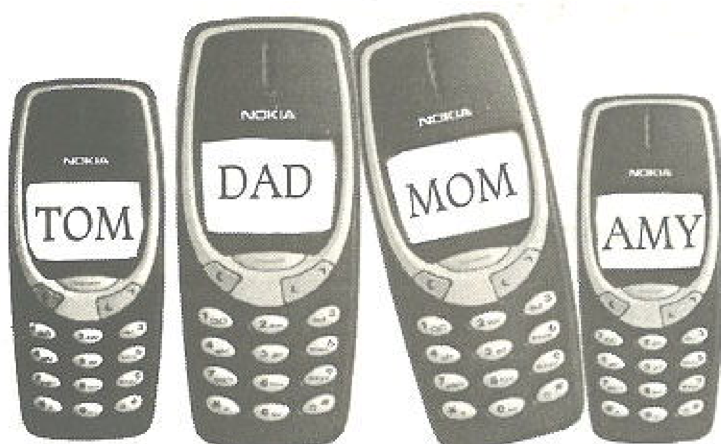
Please send a check for *$26.00* to the order of *International Judea Foundation* along with the completed form to: ***P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212***

Share the minutes with

FamilyTalk℠

from Cingular Wireless*

never pay long distance again!



Share your package minutes with up to 3 additional family members

Get up to 4 Phones*

We are fam-ily



- 150 Shared Anytime Bonus Minutes when you choose a Cingular Home Plan $39.99 or higher
- 3500 Night and Weekend Minutes
- Family Mobile To Mobile Calling for an additional $9.99 per month

Authorized Agent of

cingular℠ WIRELESS

Se habla español

*Limited Time Offer. Some restrictions apply. See Store for details.

Offer Good 7/1/02 to 7/31/02. *Phone pricing offer requires a 2 year agreement. **Limited Time Offer Subject To** a $36 activation fee, credit approval, and new activation on eligible Cingular calling plan; offer cannot be combined with other special offers. **Phone Return Policy/Early Termination Fee** No early termination fee if service cancelled within 15 days of purchase; a $150 early termination fee applies thereafter. **Service Coverage** Cingular does not guarantee uninterrupted service coverage at all times in all places; coverage available only on GSM networks in the U.S. Visit www.cingular.com for GSM network coverage maps. **Billing/Additional Taxes & Charges** Airtime is rounded up to the next full minute for billing purposes. Unused minutes are lost. Airtime exceeding package minutes and other usage is billed at 15-45 cents per minute. All calls are subject to taxes, universal service charge, gross receipts surcharge and other charges. **Package Minutes/Night & Weekends** Package minutes apply to all calls; 3500 Night and Weekend minutes available only on Cingular Nation Preferred Network plans and Cingular Home plans $39.99 and higher. Nights are 9 pm to 7am, Weekends are Friday 9 pm to Monday 7 am. **Long Distance & Roaming** No long distance charges on calls starting and ending within the 50 United States. No roaming charges on Cingular Nation Preferred Network Plans except for calls that require a credit card or maritime calling; airtime charges still apply to calls made while roaming. **Equipment** availability, return policies and prices at Cingular authorized agent locations may vary from this ad. **Additional Conditions and Restrictions Apply** See contract and store for details. **FamilyTalk** is available with Cingular Nation Preferred Network and Home plans $39.99 and higher and requires activation of two to four phone lines. An $18 activation fee applies to each FamilyTalk line added.Cingular Wireless, "What do you have to say?" and the graphic icon are Service Marks of Cingular Wireless LLC. ©2002 .



Full Service Locations:

- Wireless Handset Insurance Claims
- Phone Replacement (Warranty exchanges)
- Free Bill Analysis (We analyze your wireless bill)

SUPERSTORES!

July Special

- NEVER PAY LONG DISTANCE AGAIN!*
- INCREASED ANYTIME MINUTES*
- 3500 NIGHT & WEEKEND MINUTES*

Se habla español

See Your Neighborhood Store Today!

West Hollywood
8579 Santa Monica Blvd.
Next to Baja Buds
310-652-6777
1hr. free parking

La Cañada Flintridge
1929 Verdugo Blvd.
Next to UA Theatre
818-790-9727
Ample free parking

North Hollywood
4444 Lankershim Blvd.
At Riverside Dr.
818-509-9727
Ample free parking

Agoura Hills
5647 Kanan Rd.
In the Vons Center
818-874-0727
Ample free parking

Granada Hills
18100 Chatsworth St.
Granada Hills Town Center
818-832-8800
Ample free parking

Downtown L.A.
735 S. Figueroa St.
7th Marketplace
(Food Court Area)
213-624-6111
3 hrs. free parking

Westwood
1145 Westwood Blvd.
1 & 1/2 blocks North of Wilshire
310/208-2082
2 hrs. free parking

Marina del Rey
13455 Maxella Ave.
2nd Floor above Victoria's Secret
310/827-1500
Ample free parking

West Los Angeles
2214 Sawtelle Blvd.
Corner of Olympic & Sawtelle
310/268-8000
Ample free parking

the greater tragedy of the situation is that the French government has done little if nothing to investigate and curb the growing anti-Semitic violence against France's Jewry

which still strives to support Iran and Iraq,s evil regimes and has proven once again that money and not the rule of law reign supreme in their l! and.

The cold hard reality is that anti-Semitism is not new in France but has been a reoccurring part of French history. Between the years 1182 and 1321, French Jews were expelled from France and recalled back four times before finally being expelled in 1394. Throughout the Middle Ages French Jews were prohibited from studying the Talmud and in 1240, close to 25 wagonloads of Jewish texts were burned in a public spectacle in Paris. In the late 19th century, Alfred Dreyfus, a French Jewish army captain was wrongfully convicted of treason by a military court which had no evidence of any criminal actions but only a handful of accusations made by other anti-Semitic officers.

During what became known as the "Dreyfus Affair", Jews in France were violently attacked, their businesses looted, and even hordes of French citizens sub! mitted a petition to have their government permanently expel the Jews from France. The darkest chapter of French history was during WWII when France's puppet Vichy government collaborated with the Nazis in deporting many hundreds of thousands of innocent Jewish men, women, and children throughout France who were later exterminated in the gas chambers.

As we in the Jewish community living in America embark on a new century, we cannot and must not remain silent in view of the countless attacks against our brethren in France. Unlike in past years, the French government needs to be held accountable for its failure to fight anti-Semitism. We must write to our elected members of Congress and demand that they take steps to contact their French counterparts and help the plight of France's Jews who are living in fear.

The situation today is deteriorating rapidly and no one is standing up for our people in France, hence we must engage in a serious campaign to relieve their suffering. Perhaps a boycott of French products and services is needed, or avoiding travel to France altogether is required to bring attention to this pressing issue.

Desperate times call for desperate measures and ! today, we can only fight anti-Semitism in France with economic pressure. Close to 200 years ago the French Jewish community helped create the "Alliance Israelite Universalle" an organization which assisted in relieving the anti-Semitism Middle Eastern Jews faced in their countries, today it is our turn to return the favor and bring about an end to anti-Semitism in France.

Remembering Shiri Negari

continued from p. 18

We started gathering outside the operating room, hoping she would survive this nightmare, praying for her life. On that tragic day, when we called each other after the attack to make sure that everybody was safe, what we were told was the terrible news. "Shiri is severely injured. Shiri is in the operating room. Thank God she's still alive...".

Shiri died on the operating table. The unthinkable has happened. Our Shiri – that radiant, beautiful, kind and happy girl is now dead. MURDERED. She of all people?! WHY?

To think of the contrast between the innocence, beauty and goodness of Shiri's life and the brutal, cruel and evil nature of her death is horrifying.

We stayed at the hospital for a while after receiving the news of Shiri's death. At first we were too stunned to move. Then we went to see Shiri for the last time. She was pretty as always, her face almost unharmed - aside from a few pieces of shrapnel which had penetrated her skin. Shiri's long golden hair, was now lightly burnt as a result of the fire which followed the explosion.

Shiri was so special. She seemed to radiate an indefinable spiritual quality. She was uncompromised innocence and beauty. Since she was a baby, she had magnetized people with her beauty..

Shiri loved to laugh and made others laugh with her. She loved to dance and knew how to enjoy the little things in life. She had the gift of being able to see goodness and beauty in every person she met, and she kept up many close friendships with a wide variety of people. Most of all, she was known for her high moral standards and her unconditional loyalty to the values of the religious education she received from her parents.

The suicide bomber who killed Shiri on that accursed morning of June 18th, 2002, destroyed, with one blow, all the promises that the future held for our Shiri. She will never sing again, she will never get married nor have children. We will never hear her laughter. She is gone.

The battle over Shiri's life is now lost, but the fight to perpetuate her beloved memory has just begun.

To learn more about Shiri, visit www.geocities.com/ShiriNegari. You can contact Shiri's family at: dvrnet@bezeqint.net.

Shame on France

By: Karmel Melamed

With The rise of the new Palestinian terrorist attacks against Israel in the last year and a half, there has likewise been an increase in violence against Jews living in Europe. While there have been several isolated anti-Semitic incidents in countries like Spain, Italy, Great Britain, and Greece, the attacks have been among the worst against the Jews living in France.

As we enter into the new millennium it seems as if France's previous 800 year history of violence against its Jewish population is repeating itself once again. Anti-Semitism as been vibrant in France in every century since the Middle Ages, but we as Jews living in the United States must take steps to stop its growth in France and elsewhere around the world.

According to a report by the Anti-Defamation League, between September 2000 and November 2001, close to 330 anti-Semitic incidents took place in Paris alone. Most recently in May, the Israeli Embassy in Paris was burned down by what French officials believe may be the work of an Arab arsonist. Likewise this past January two synagogues were burned, a few Jewish cemeteries were desecrated, and a Jewish school in the suburbs of Paris was fire-bombed.

Moreover, the greater tragedy of the situation is that the French government has done little if nothing to investigate and curb the growing anti-Semitic violence against France's Jewry. The Jewish security service in France has identified the perpetrators of these heinous attacks as young Arab immigrants from North Africa that have been indoctrinated with fundamentalist anti-Israel views. While some 50 suspects have been arrested late last year, the violence against French Jews has raged on and France's population of half a million Jews still lives in fear of attacks today.

Most shameful of all is the fact that France's prominent democratic government officials have also expressed their anti-Semitic and anti-Israel views. According an A.D.L. report, in late December 2001 France's Ambassador to Great Britain referred to Israel as the, (expletive) little country that is smaller than three French provincial districts which is causing such worldwide trouble . More recently, the hard line French presidential candidate, Jean-Marie Le Pen openly and proudly announced his hate for the Jews and desire to limit their activities in France during his campaign.

Truth, liberty, and justice obviously do not mean a thing to France which still strives to support Iran and Iraq's evil regimes and has proven once again that money and not the rule of law reign supreme in their land.

While many might believe that Le Pen is an extreme right-wing candidate with a small following, the reality is that he received 15% of the French votes several months ago in the Presidential campaign which forced a surprise run-off election. The fact that France has numerous officials with anti-Semitic and anti-Israel views is no surprise but reflects a wide segment of the French population that shares the same views as their elected leaders.

A recent poll in the French newspaper, *Liberation* revealed that 31% of people living in France believe that Israel is to blame for the violence in the Middle East while only 15% of the population feel the Palestinians are responsible, and the balance were unsure of who is at fault.

Its evident that the millions of petro-dollars pouring in France from the Arab world have significantly influenced French officials and the population into sharing the Arab anti-Semitic views, and at the same time turning a blind eye to the attacks against the Jews living in their own country. Truth, liberty, and justice obviously do not mean a thing to France

to champion.

In April, students at more than 30 schools, including Columbia, Georgetown and the Universities of California, Massachusetts and Washington, planned a national "day of action" to start a campaign to persuade universities to divest themselves of stock in corporations that do business with Israel. They talk about the Palestinians as "indigenous people" and Israel as an "apartheid state." However, equating the Palestinian plight with that of black South Africans or African-Americans during the 1960's simply does not add up. Most importantly, this comparison ignores the courage of these non-violence movements. Had non-violence been implemented and Arafat not walked away from the Camp David negotiating table in June 2000, the Palestinian State would be celebrating its two-year birthday this year or even its fifty-fourth, had seven hostile states not invaded Israel in 1948.

As liberals, let us not forget that Israel remains the lone democratic and free nation in the Middle East. Israel is the only nation in the region where men and women, be they Muslim, Christian or Jew, have voting rights, freedom of speech, and a freedom of religion. The last time I checked, these values were what liberals held most dear. Instead, Arafat, the Palestinian Authority, and the leaders of Hamas and Hizbollah are in the business of hate and terror. These are their main exports to the world. And sadly, liberals on college campuses have been willing importers.

When we throw around convenient phrases like "cycle of violence," we are embracing a dangerous moral equivalence. Let us not allow the bombing of a Passover Seder to be condemned no more severely than the tempered efforts to bring to justice those responsible for that attack. Let us not allow a nation's mitigated struggle to defend its people to be confused with the terrorist attack on innocent civilians that necessitated it. By supporting the Palestinian cause, these liberal groups have aligned themselves with a hateful and misguided population of Palestinian civilians who laud teenage murderers that walk into restaurants, hotels, and places of worship to murder and maim as many innocent civilians as possible.

As liberals, we fight for equality and justice; we do not condone terrorism and propagate hatred. Allowing liberalism to become aligned with terrorism helps justify the actions of those who murder others for political gain or fly planes into buildings in the name of Allah. Palestinian teenagers are blowing themselves up in crowded cafés and bus stops not merely because there is rampant poverty and unemployment, they firebomb synagogues in Europe and North Africa not simply because they hate Jews, they do it because it has become the political weapon of choice. Liberal college students, European governments, and members of the international community have condoned terrorist acts against Israel for too long. When the actions of the homicide bomber are equated with those of the soldier sent to arrest those who brainwash young children into doing the unthinkable, non-violence resistance is no longer needed as an alternative

If he were alive today, Hitler would be smiling. He would be saying why didn't I think of packaging hate and terror in "human rights" wrapping.

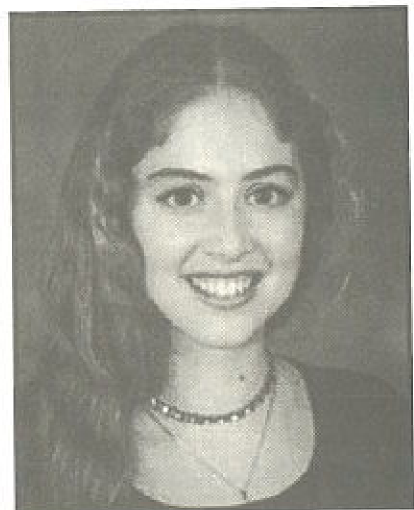
Remembering Shiri Negari

On Tuesday, June 18 2002, Shiri Negari left her home in Gilo, Jerusalem, for work. Shiri had missed her bus to work so she joined her mother, Esther, who was just leaving by car to take Shiri's younger brother, Shahar, to school. They dropped Shiri off on their way and continued towards the school.

A Palestinian terrorist boarded the bus at the next bus stop, and detonated a high-powered bomb which he was carrying in a bag stuffed with small pieces of metal. The bus, crowded with school children and office workers, was lifted into the air. Its roof was peeled back like a can of sardines. Eyewitnesses described the horrifying scene of that huge explosion -the smoke - the pieces of the bus - the human body parts flying everywhere.

Shiri's father was still at home when he heard that there was a terror attack on the 32A bus from Gilo. He realized that Shiri was probably on that bus, and began to run as fast as he could towards the spot to look for her.

Meanwhile, on the road to Shahar's school, the sight of the many ambulances and the wailing of sirens alerted Shiri's mother to the fact that something was wrong. When she saw an ambulance marked 'ZAKA', she turned her car around and started back to the place where she had left Shiri. Then, on her phone, she got the message that Shiri was indeed injured, and immediately drove to the hospital to join her husband.



The paramedics who treated Shiri in the ambulance reported that Shiri was calm despite her severe injuries.

continued on p. 20

Liberal Terror on College Campuses

By Sam Yebri

Sam Yebri is the Editor-in-Chief of "The Politics," Yale Colleges Journal of Politics. He is also the President of Yale Friends of Israel.

American college campuses have always been bastions of progressive thought and liberal activism, where civil rights and anti-war movements were championed by loyal liberal foot soldiers. But of late, liberal movements on college campuses have lost their way, employing moral equivalence in the Middle East cycle of violence and becoming naïve pawns in a larger terrorist agenda.

Using emotional arguments that depict the Palestinian struggle as one for human rights and justice, pro-Palestinian campus groups have organized a national campaign that has attracted support from other popular campus movements of recent years, including human rights activists, sweatshop opponents, affirmative action supporters and campaigners for a so-called living wage. These liberal activists have decried the "unlawful Israeli occupation" of Palestinian land and genocidal treatment of innocent Palestinian civilians, without offering any criticism of the homicide bombings initiated by these same "innocent Palestinians."

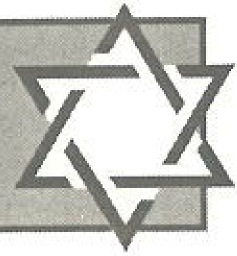
By joining forces with these grassroots activists, Palestinian groups have intensified the level of conflict on our nation's campuses. The spread of hatred and vitriolic rhetoric by these liberal coalitions has resulted in an upswing in anti-Semitism and violence on campuses throughout the country. At the University of California-Berkeley, Jewish students were advising one another to walk in groups after the son of a rabbi was beaten in March.

The beating was the latest in a string of incidents at UC-Berkeley that has included the spray-painting of anti-Israel and anti-Semitic slogans outside a church and a synagogue on the edge of campus. Elsewhere, at San Francisco State University, Jewish students and faculty were verbally assaulted and threatened following a peaceful pro-Israel rally in May. A group of pro-Palestinian counter-demonstrators hurled epithets at a few dozen organizers, screaming slogans such as "Go back to Russia" and "Hitler did not finish the job." At the University of Michigan, a conference in support of the Palestinian cause sold a book calling the Holocaust a myth. Jewish leaders on campuses accuse the pro-Palestinian groups of using scare tactics and intimidation. Sadly, it is not surprising to hear that Jewish students have reported receiving death threats at college campuses around the country.

Liberal college students have misguidedly joined forces with radical Arab groups on campuses, in part because the Palestinian cause has become a trendy one, a cause celebre. To a large degree, the success of the pro-Palestinian cause on campus is due to the pragmatic manipulation of the human rights label. By persistently shrouding their anti-Israel and anti-Semitic speech under the cover of "human rights violations," the Palestinian organizations make themselves very appealing to college liberals looking for the next big cause

The spread of hatred and vitriolic rhetoric by these liberal coalitions has resulted in an upswing in anti-Semitism and violence on campuses throughout the country.

Generally speaking, during the Diaspora, the main concept of Judaism was nothing but performing numerous customs. Equality, freedom, brotherhood, love and oneness were all out of question.



under such conditions, the Jewish woman protected Judaism in her home. And strangely enough, there are still some Jews who stubbornly try to keep the Jewish woman in the bondage of the Diaspora: "Don't shake hands with a woman," they say to young boys, "Otherwise each time you commit this sin one year of your life will be reduced." Judaism is not free yet. Believing that the freedom of the land of Israel made Judaism free is a misleading belief, if not a dangerous one.

The impact of other nations on our traditions and customs during *Galut*, and hence on our religious rules, can hardly be denied. In today's generation, the features and complexions of Jews throughout the world reflect their nationalities by first glance. For example an Iranian Jew can be easily distinguished from an American Jew. Such difference is also true of our beliefs regarding religious traditions and customs. A Jew who has been brought up in an Islamic country where people are inclined to mourning, wretchedness and sorrow prefers to have the same attitude in his religious life. He cannot hear Moses' call for happiness. The change of his religious feelings and beliefs is similar to the change of his face and features.

Generally speaking, during the Diaspora, the main concept of Judaism was nothing but performing numerous customs. Equality, freedom, brotherhood, love and oneness were all out of question. Too many regulations were made concerning *kashrut, mikveh* and the like, on the grounds that these are the divine commandments. The customs related to *mikveh* were developed for men too. A man who had seminal emission had to purify himself by *mikveh* before reading his daily prayer. Some men went to *mikveh* before Yom Kippur, some before religious holidays, some before Shabbat and some every day. During *Galut* the foundations of Judaism were replaced by Jewish symbols.

The real meaning of Yom Kippur was lost; instead the ceremonies related to this holy day became significant. Through a custom called *kapparot,* swinging a chicken around a Jew's head to remove the sins of man and slaughtering the chicken were much more important than understanding what the atonement really means and how a new life may begin after the holiest day of Judaism. Of course here too there was a strong defense for the custom makers: "This is a commandment, a law, an order by God. The Torah wants us to sacrifice." And that was the way the Holy Book was understood in the dark days. In celebrating the glorious tradition of Hanukah, parents did not try to teach a part of Jewish history to their children. They did not care who were the Maccabis and how they rose against the Greeks, following the rise of Moses. Instead the main question was in regard to candles or lights. Should they be lighted from left to right or vice versa? In the huge collection of customs, there were many which had been copied from other cultures and had no roots in Judaism

For the Jews of the Diaspora signs and symbols were more important than learning and understanding. Covering the head by men during prayer was considered more important than developing the mind. Head covering for men during prayer is an old custom in Judaism. However in the Torah and Talmud there is no trace of it. In *Galut* the way Jewish men covered their heads was almost a tool of measuring the degree of Judaism. A man with a large black woolen hat was more Jewish than a man with a small hat. Needless to say that the man who did not cover his head in congregation, if he dared to do so, was an atheist.

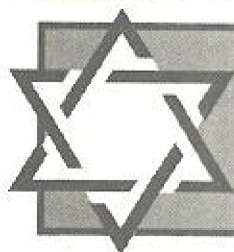
Summary (Chapter 12)

The growth of customs during the Diaspora was out of control. Tradition kept Judaism alive but the abundance of customs pushed it backward. Customs had a high priority, but the foundations of Judaism were neglected. The long period of Galut had a very deep impact on the criteria of being a Jew. A Jew was one who observed Jewish customs. The bondage of Judaism by the Diaspora has not come to an end yet. The modern Jew has turned his back on customs and traditions without trying to revive Judaism.

****

Group campaigns for 11 Iranian Jews

A new group plans to launch an international campaign to discover the fate of 11 Iranian Jews who disappeared en route to Israel during the 1990s. New information indicates some of the 11 are still alive and being held in a Tehran jail, Yehuda Kasif, the association's co-founder, told a Knesset committee Tuesday, according to the Israeli daily Haaretz. The organization's other co-founder is Brig. Gen. Azriel Nevo, who dealt with the issue when he served as military secretary to former Prime Minister Yitzhak Rabin.



During the Diaspora, there was deep and extensive attention to customs and ceremonies. Enforcing Jewish ceremonies in the ghettos, homes and synagogues was the only way that the Jews could observe their religion.

acting blindly is a great sin.

In our time, there are still Jews who live in the past. They have a few *mezuzahs* in their homes and offices, and they kiss them every day more than once or twice, without knowing what is written inside: "*Hear, O Israel, the Lord Our God, the Lord is One...thou shalt teach [the Torah] diligently unto thy children, and shalt talk to them when thou sittest in thy house and when walkest by the way...*" How can today's Jew who is still spiritually the prisoner of *Galut* teach his children while he himself has not learned and heard what the *mezuzah* tells us. For him Judaism means a bunch of mechanical and meaningless customs, as it meant for his ancestors. On *Rosh-Hashana* night when the children ask their parents why some special foods are eaten, the answer, if there can be any, is similar to the same superstitious replies of the Jews of the Diaspora: "We eat the meat of sheep's or calf's head because we want to be the head of all other nations."

The natural growth of customs in *Galut,* as long as they were not under the influence of superstitions and of majority peoples, could be acceptable. But it was not so. The growth was unbalanced. The public was deeply involved in the piles of customs and was quite happy with it. For the ordinary Jew, the great meaning of *Pesah* was lost and instead, this festival was understood by carrying out its related customs. Searching with a candle to find the little bits of bread in the house was much more important than passing on the Passover message of freedom and challenge against any kind of slavery.



Torah Crown, Venice, 1752

The accumulation of religious ceremonies forced the Jews to remain in the same condition and disregard the progress of Judaism. The breakthrough of customs into Jewish rules and regulations was the worst thing that happened in this period. Eventually, the customs found so much strength that they paralyzed half of Jewish society. Women were deprived of reading the Torah and prayer books. They were not even permitted to learn how to read. Ignorance was the master of the time. These conditions forced women to resort to customs that they could perform at home. They were attacked from two sides—on one side were the non-Jews and on the other side the Jewish clergy.

Most of the rules made against women in the Diaspora were the direct effect of the larger societies the Jews were living within. The Jewish woman in Islamic society was under the chador and in Christian society had to shave her head after marriage, like a nun in a monastery. In none of these two environments was she allowed to pray with men. The dominance of Islamic and Christian peoples changed social values, which had been given to Jewish women by the Torah. The diversion and the extremist ways in custom making had a severe impact on the social situation of the Jewish woman. They were degraded so much that they gradually accepted their shameful inferiority. This acceptance was the highest offense. Years later, some religious leaders tried to interpret these kinds of customs in favor of women, but nothing changed.

Rule-making that was inspired by the environment but was contrary to Mosaic teachings was harmful to Judaism. In the Torah, discrimination is condemned, and a native and an alien are equal before the law. During *Galut,* through the power of overwhelming customs, women lost their rights in marriage and divorce. The discrimination against Jewish women was copied from other nations. Her witness testimony as an individual was not admitted in court or for a *ketuba.* She could not recite *kaddish* for her parents! Amazingly enough,

INDEPENDENT JUDAISM

The Need For Another Theodor Herzl

An essay by Hooshang Ebrami

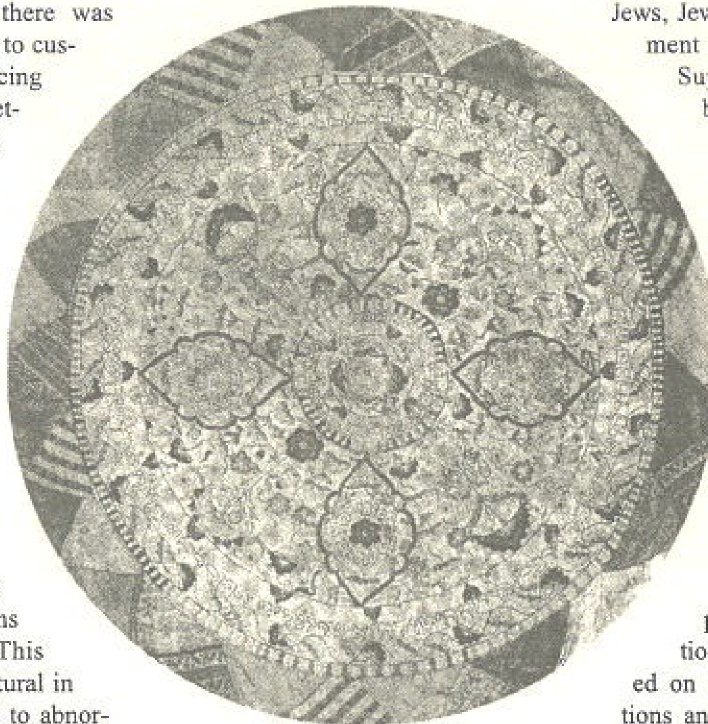
The Bondage of Judaism in Our Time

Chapter Twelve

The Abnormal Growth of Traditions and Customs

The Diaspora had quite opposite effects on traditions and on history. The growth of the former was fast, spontaneous, and out of control, while the latter was stagnant. The spectacular garden of the Jewish traditions turned out to be numerous woodlands of customs. The Jews of *Galut* greatly attracted to the customs were like people who wear the clothing of a profession without having the slightest knowledge about that profession. For them the signs and symbols of Judaism were more important than anything else.

During the Diaspora, there was deep and extensive attention to customs and ceremonies. Enforcing Jewish ceremonies in the ghettos, homes and synagogues was the only way that the Jews could observe their religion. Each custom was a piece of the broken boat grabbed by a Jew with all his might, hoping that he would not be drowned in the stormy sea. The Jews of *Galut* strived very hard to find more and more of these pieces. The once-a-year holy days were not enough for them. Inside the ghettos, the growth of customs became ever increasing. This trend, although it seemed natural in the beginning, soon diverted to abnormality. The faith of the "chosen people" was expressed in cult form—not only one but many cults.



Sabbath Cloth, Persia, 18th-19th Century

There were scattered ghettos throughout the world, and in daily religious life there was no connection among them. Each one made its own new "Commandments." In regard to major questions, the ghettos usually inquired the high authorities of the time and received *responsa*, which were not always alike. However in many minor cases the local rabbis determined how religious procedures should be carried on. There was a hidden chaos. Most often, the local customs were mixed with superstitions, an evil that is absolutely prohibited in Judaism.

In the Diaspora, while observing the main traditions was an important factor in the preservation of Judaism, the abundance of customs, influenced by the culture of majority populations, pushed Judaism backward. For many Jews, Jewish law meant only the fulfillment of different customs. Superstitious performances became superior to religious customs, and in the meantime, original traditions were overshadowed by ordinary customs. In general, the Jew of *Galut* was not an intellectual person. He was actually deprived of using his own wisdom, the most gracious blessing of God. Reason and logic were meaningless for him, while ignorance played a major role in his life.

All during the very long period of the Diaspora, the relation between God and Jew depended on the external elements of traditions and customs. Fixing *mezuzah* on the frame of a door is a commandment and kissing it in passing through the door is a custom. The Jew of *Galut* was not concerned with the written message. For him, the main point was having a kosher *mezuzah* and kissing it a few times a day. He was unaware that in Judaism, being ignorant and

HOW THE INTERNET BEGAN

THE ABSOLUTE TRUE STORY OF HOW THE WORLD WIDE WEB CAME TO BE...

In ancient Israel, it came to pass that a trader by the name of Abraham Com did take unto himself a young wife by the name of Dot. And Dot Com was a comely woman, broad of shoulder and long of leg. Indeed, she had been called Amazon Dot Com.

She said unto Abraham, her husband, "Why doth thou travel far from own to town with thy goods when thou can trade without ever leaving thy tent?"

And Abraham did look at her as though she were several saddle bags short of a camel load, but simply said, "How, Dear?"

And Dot replied, "I will place drums in all the towns and drums in between to send messages saying what you have for sale and they will reply telling you which hath the best price. And the sale can be made on the drums and delivery made by Uriah's Pony Stable (UPS)."

Abraham thought long and! decided he would let Dot have her way with the drums. The drums rang out and were an immediate success.

Abraham sold all the goods he had at the top price, without ever moving from his tent.

But this success did arouse envy. A man named Maccabia did secret himself inside Abraham's drum and was accused of insider trading.

And the young men did take to Dot Com's trading as doth the greedy horsefly take tocamel dung. They were called Nomadic Ecclesiastical Rich Dominican Siderites, or NERDS for short.

And lo, the land was so feverish with joy at the new riches and the deafening sound of drums that no one noticed that the real riches weregoing to the drum maker, one Brother William of Gates, who bought up every drum company in the land.

And indeed did insist on making drums that would work only with Brother Gates' drumheads and drumsticks.

Do! t did say, "Oh, Abraham, what we have started is being taken over by others."

And as Abraham looked out over the Bay of Ezekiel, or as it came to be known "eBay" he said, "We need a name that reflects what we are."

And Dot replied, "Young Ambitious Hebrew Owner Operators.""YAHOO", said Abraham.

And that is how it all began. It wasn't Al Gore after all.

-H.M.K., M.D.

SIGNS OF LIFE

My life is becoming more valuable to me as I am now aging. I can already see the upcoming wrinkles under my eyes. I use to think I could never get old. That I will always stay young and beautiful. Though beautiful, I am also aging. Once a friend told me he does not mind seeing his white hairs. That he does not mind growing old, and that it is actually nice to see the lines appear. Now I am starting to internalize his words. Each line in our faces is a sign of wisdom. They are the signs of cries, laughs, decisions, and all those nights we stay up trying to make purpose of why we are who we are. It is signs of life that many never get to see.

I helped a cancer patient today. His hungry desperate voice for life broke my heart. I wanted to reach out and heal his wounds, but . . .

So on my way home I thought to myself, what if? We take life for granted over and over again. We cry over the littlest things, and we just don't appreciate what it means to be alive. We go buy wrinkle products to erase the signs of those cries and laughs that many never see. My dear friend here is my message to you.

Live life and be happy. Think of your everyday as and end, and not as mean to get to the end. Our lives are so precious. It is a jewel that we craft everyday, and when we get old we can look back and see how beautiful we have actually crafted this jewel. Life is deep and beautiful like an ocean. So help yourself live it to its fullest, and remember not to take it for granted.

-Sharona N.

How to Deal with Our 50% Divorce Rate

By Sammy Simnegar

A local Rabbi recently informed me that the divorce rate amongst young Iranian Jewish newlyweds is 50%. That's right, 50%!! We all knew that this was the case in the larger, American society but we thought we were immune, which is not the case. The reality is that this is an enormous problem which we must acknowledge and remedy.

I believe there are 3 main culprits for the increase in divorce rates: marrying for money, marrying for prestige and marrying for beauty. It is a truism that American culture, and especially our Iranian sub-group, is obsessed with money.



However, when we analyze marriages, this particular characteristic should be not be as important as we make it out to be. As King Solomon said, "He who loves money will never be satisfied with money"; he should know because he was the smartest and wealthiest person of his time.

Although the maxim that it is just as easy for our daughters to fall in love with a rich man as a poor man remains valid, we have to differentiate between being rich and being comfortable: wanting to marry someone primarily because he/she is wealthy is a recipe for disaster while wanting to marry someone to make a comfortable living is legitimate.

Although I concede that Iranian Jews have a higher cost of living than the general population for obvious reasons (kosher food, nose jobs, etc.), one does not "need" to be a millionaire, live in Beverly Hills, and/or drive a BMW to be comfortable and happy. As the Chapters of the Fathers says, "Who is fortunate? He who is happy with his share". In addition, what happens if, G-d forbid, the family loses the fortune? Does that destroy the "solid" foundation of the marriage and dissolve it? Furthermore, by deeming someone's financial worth as more important in marriage than his personal worth, the offender is placing the material ahead of the human. As my wife likes to say, "Money cannot give a person TLC (Tender Loving Care) when she is sick or hug him in bed at night when he has had a very rough day."

Marrying for prestige and marrying for physical beauty are the other, albeit less significant, factors of divorce. So what if your mate is not "Agha Doctor"? What if he is an engineer? An accountant? Not everyone has the ability, personality or desire for being a doctor or, in the worst case, a lawyer.

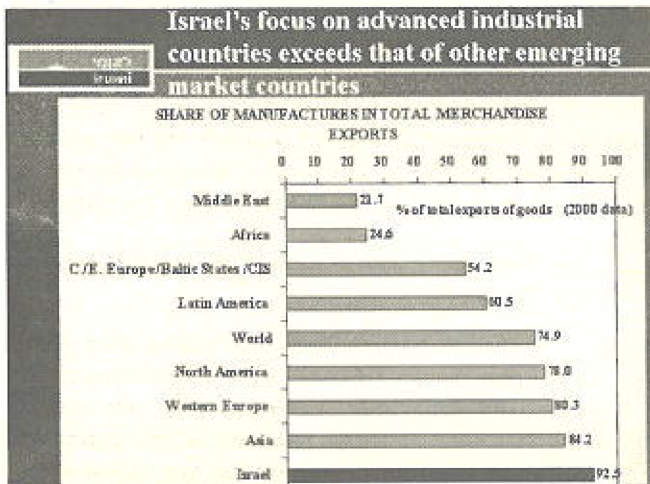
A person should do what he likes because he will be enthusiastic to go to work, will be good at his job and therefore tend to be more successful. Separately, although it is extremely important for a man and a woman to be attracted to each other, looks aren't everything. Seeking a trophy wife or husband for show is not a good start to finding a soul mate. What happens when your spouse grows old? What if she gains weight, especially after giving birth? What if he has to stop using Propecia and gets bald sooner than she expected? We thus realize that prestige and looks should also not be prime issues when selecting a mate.

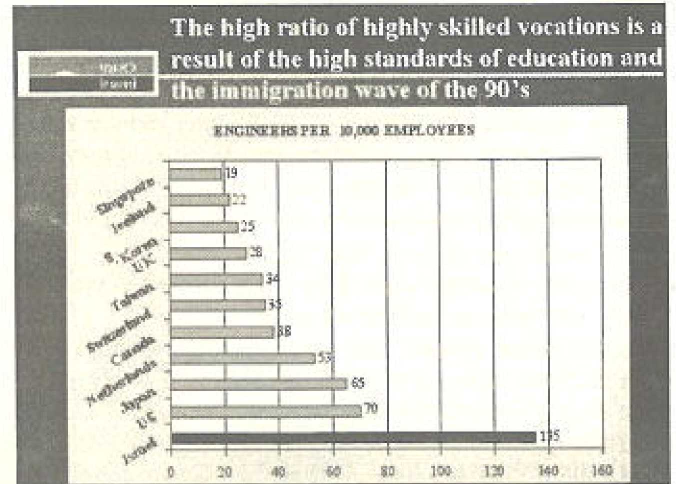
So what is essential in a mate? Instead of asking him for his tax returns, ask yourself if you respect him? How does she treat people? Is he honest in business? Does she have integrity? The Gemara says that you judge a person through "kiso, koso, ve kaaso" (wallet, cup, and anger). "Wallet" asks how generous he is with his money. "Cup" inquires how much a person drinks and how he acts when he drinks because that is when he shows his true colors.

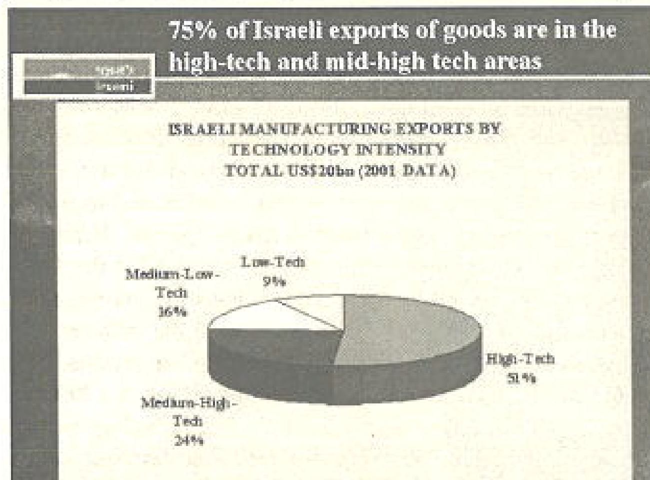
"Anger" questions how a person deals with his anger and whether or not he loses control. In sum, keep in mind what is important when searching for your mate and that you, not your parents or friends, will be living with that person for the rest of your life. Remember that money, prestige and looks are not the keys to a successful marriage and that a "good" family is not one which has a wealth of dollars, but one which has a wealth of values.

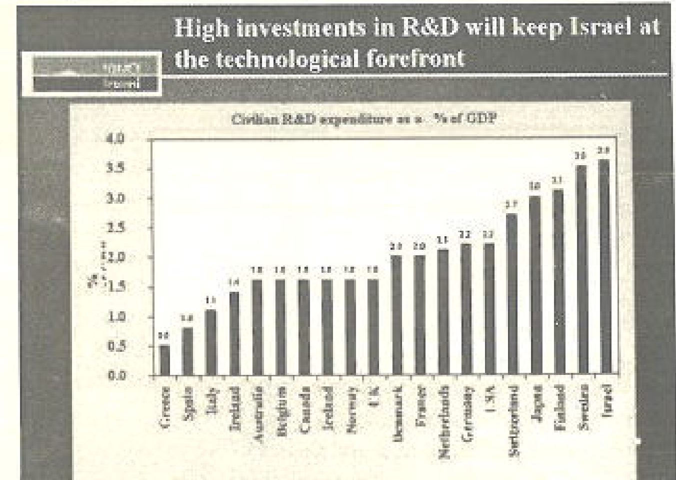
The Israeli Economy in 2002: A gradual transition from recession to growth

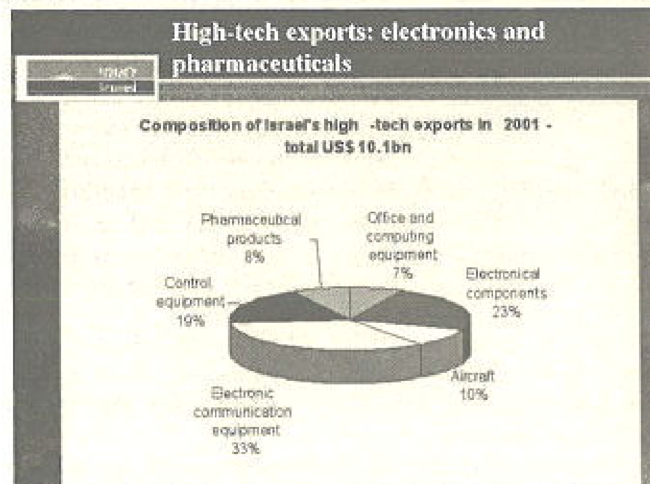
Gil M. Bufman, PhD.

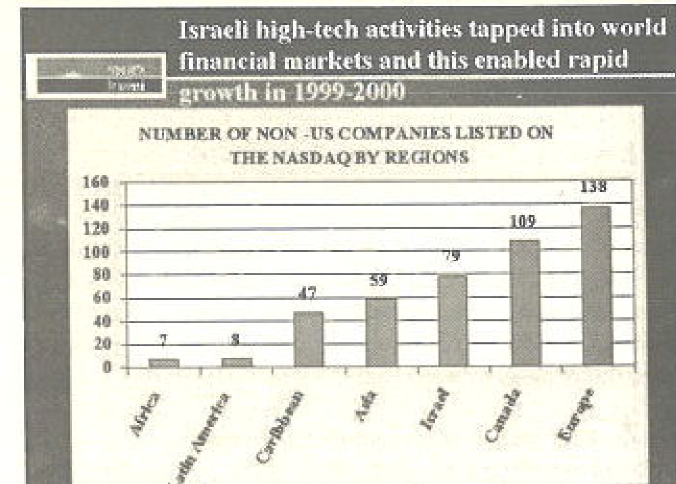












Q *Israel doesn't have a constitution, and still uses the British Mandate Laws, what efforts are under way to change this law?*

Israel in fact does not have a constitution. The efforts made by some groups to approve a constitution, mainly in the last decade, have so far failed. One point should be made at the outset. Having a constitution or not does not suggest the degree of democracy in a country. We have seen states with a constitution that are far from being democracies, and states which don't have constitution which are democratic. Israel, with no constitution, is more democratic than many of its neighbors that have constitutions.

The reasons that Israel lacks a constitution go back to the early days of the State and the difficulties in defining the most basic characteristics of the State, most profoundly – the interrelationship between religion and state. Time didn't seem ripe then to tackle such delicate questions. It is not any easier to resolve such questions now. This is another issue that the Israelis will have to resolve when the political atmosphere turns somewhat calmer, and when security concerns are reduced. Hand in hand, Israel should reconsider its election law, to move toward more direct system of election.

A partial change in the election law has been adopted since 1996 (in the elections in which Natanyahu, Barak and Sharon were elected). Yet, while one of the aims of the new law was to reduce the power of the small parties, the opposite has in fact occurred. This being the case, the Israeli Parliament approved the return to the previous system. The adoption of constitution is important, but seems to be marginal to more basic issues: definition of relations between religion and state, or narrowing the social gaps and reducing social tensions in the society.

Q *What are the chances that in future an Arab citizen becomes prime minister?*

In theory, this is possible. Yet, given the relatively small proportion of the Arab population, some 20% within the green lines (the pre-1967 borders), and the sensitivity to such issues, this seems highly unlikely under the circumstances. This question is in a way related to the issue of the constitution mentioned above, as well as to the main issue under discussion in this interview – the Israeli-Palestinian conflict. In fact, one of the main reasons that led many Israelis to support painful concession in the West Bank and the Ghaza Strip, is the desire to maintain both the Jewish character and the democratic nature of the State of Israel. Given the sharp increase in the Arab population, the annexation of heavily populated Arab territories may endanger the Jewish majority for the long run. It is therefore imperative, so the left-wing logic goes on, to withdraw from such populated concentrations, to preserve the long run majority of Jews in the country.

Q *With war, terrorist attacks, kidnappings and unrest throughout the world, does the Saudi's peace offer could have any merit with Arab countries?*

The Saudi initiative has significant merits. First, because it envisions a comprehensive peace, between Israel and all its neighbors; second, because it aims at normalization in relations; and third, because it comes from such an important country and seems to have a significant support in the West. Few points are not yet clear, however.

If the principle of "right of return" for the Palestinians would be integrated into the initiative, this would be difficult for Israel to accept. Second, it is not at all clear that the Arab countries (such as Iraq), or Muslim non-Arab states (such as Iran), will be ready to accept it. Therefore, it seems to me, the likelihood that such an initiative will be endorsed, depends on two sets of developments: First, some sort of cease fire between Israel and the Palestinians and entering into political talks; Second, and no less importantly, the developments in the wider scene of the USA-led initiative to counter terrorism.

Q *Does Iran play a strong force in the conflict between Israel and Palestinians?*

Iran and Israel do not share common borders, have had no wars between them in the past, and have no territorial claims of their own on each other. Moreover, under the Pahlavi regime the two countries had close ties, in fact a strategic alliance. This period of close ties has come to an end abruptly with the ascendancy of the Islamic regime.

Among all the countries found blameworthy by the revolutionary movement, Israel was indicted on more accounts than any other state. Moreover, Iran's Islamic arguments have put the Arab-Israeli conflict on a totally different footing – a religious crusade as against a political-national conflict. Iran's involvement in Lebanon and its moral, political and logistical support for Islamist movements (such as Hamas, Hizballah and Islamic Jihad) made it more directly involved in the Arab-Israeli conflict. Its attempts (actual or alleged) to purchase and develop weapons of mass destruction – and the missile technology to deliver them – are viewed as another serious challenge by Iran, to use a well-known Persian phrase, has become "a bowl that is warmer than the soup" (kaseh daghtar as ash) – it has turned more Palestinian than the Palestinians.

Still, Iran is a marginal actor in the Israeli-Palestinian equation. If the Palestinians will decide to make a move of themselves (such as they did in accepting the Oslo Accord) they may do so even if Iran would pressure to the contrary. If the Israeli-Syrian talks didn't result in peace, this was not due to Iranian opposition. Therefore, the key to the security of Israel should be sought in its closer neighborhood – Palestinians, Syrians and Lebanese – rather than in Tehran. Still, under such tense realities, Iran continues to pour fuel on the already heavy fire between Israel and its Arab neighbors.

****

Two Sentences

If the Arabs put down their weapons today, there would be no more violence.

If the Jews put down their weapons today there would be no more Israel.

Q ***With all the suicide bombings and tragedies happening every day in the streets of Israel, what is ordinary people's reactions?***

Fifty-Four years after the Independence of Israel, it seems that the War of Independence is not yet over. Many of the neighbors of Israel do not recognize its right to exist, nor do they accept its very existence. Unfortunately, there was even a change for the worse recently in this regard.

While there was process of peace-making with the Palestinians since the 1993 Oslo |Accord, and even though Prime Minister Barak made far-reaching concessions to the Palestinians in the Camp David summit in 2000 (more so than any other prime minister before him, and probably more that Ariel Sharon is willing to make now), a new cycle of violence was initiated, the Second Intifada (since September 2000). This cycle of violence continues in the last 18 month, reached a new peak during Passover and goes on now, even with greater and more threatening dimensions.

As your reader well know, the Israeli society while united in its desire for peace, is divided on the degree of concessions and the price the country should pay for achieving peace in negotiating with the Palestinians. Unfortunately, the current level of violence has destroyed the degree of mutual trust that had existed. This is the victory of the extremists on both sides, while the more moderate voices have been throttled, at least for some time. The current atmosphere is one of disappointment, mainly for people who believed that peace is not only essential but also feasible.

Israel is now experiencing one of the most difficult times of its history. True, the country has known more sever existential threats, such as prior to the 1967 war and during the 1973 war. But then, it was a war against regular armies, and the Israeli defense forces managed to remove the threat in a relatively short time.

Now it is a totally different type of warfare. As you mentioned, killings in the streets of the main cities continue, in Jerusalem, Natanya, Haifa, Tel Aviv. While in 1967 and 1973 the war was conducted in the fronts, but behind the fronts people felt safe. Now, the main "war" is behind the fronts, in restaurants, shopping centers and coffee shops. This led to growing concern, and also to a significant change in the daily life of people. According to recent polls, this new situation affected the life of most Israelis. For the first time people check the security before entering restaurants, they think twice before going to public places.

Still, under the circumstances, it is amazing to see how ordinary life continues. If the Palestinians thought that such actions would break the resistance power of the Israeli society, they were surprised to find out that the Israelis are determined to continue their struggle. There seems to be no other choice. While in the past the Israeli left wing occasionally challenged the government, pressuring it to adopt a more moderate policy, many in the left have been disappointed from the Palestinian Intifada, and don't feel it wise to challenge the government.

In many ways, the killing of 27 Jews attending the Passover Seder in Natanya, and the subsequent suicide operations that made March 2001 the most bloody month (except in times of full scale war) was a turning point in the view of many Israelis. In order for the Israeli moderate voice to be more loudly heard, Israelis must be sure that they have a partner on the Palestinian side, willing to make peace.

Again, extremism has won out. Moderate voices are rare. Yet, in order to get out of this cycle of violence, there is a need for a political solution. There seems to be no substitute to talking with each other. If the Palestinians will prove that they mean peace, they will surely find an Israeli hand extended to them for peace.

> **If the Palestinians will prove that they mean peace, they will surely find an Israeli hand extended to them for peace.**

Q ***Are they still in support of Prime Minister Sharon and his policies or not?***

In many ways, the emergence of Sharon to the position of Prime Minister was the result of the Palestinian Intifada. With the failure of Barak's accommodating policy, and while his proposals – viewed by many Israelis as most generous – were not only rejected, but immediately followed by orchestrated acts of violence (contrary to the commitments in the Oslo agreements), the election of a right wing candidate was inevitable. In fact, in his first year in office, Sharon has demonstrated an impressive measure of restraint.

He preferred to form a unity coalition with the labor party, rather than a narrow right wing cabinet. He rejected calls from his own party to take harsher measures against the Palestinians, even after repeated acts of terrorism against Israeli civilians. Two recent developments, however, promoted harsher Israeli response: first, the assassination of an Israeli minister, Rehavam Zeevi; and the events of Passover.

In fact, the support for Sharon has grown sharply following the Israeli harsh measures in the West Bank (in late March and early April). With the joining of more right wing parties to the government, the balance has further shifted in favor of greater extremism also in the cabinet. But, still, when there will be a sign of good will by the Palestinians, the Israelis are likely to accept the challenge. What is lacking, however, is prospect for peaceful resolution of the conflict. Beyond the current difficulties, the question remains: is there an alternative for peace?

aspects of its unique features in order to create a mosaic wherein each component adds its own particular thread to the fabric of a balanced and diversified Jewish-Israeli culture and collective identity.

Q ***Do European Jews look at Iranian Jews as inferior?*** I certainly don't think so. In a country in which the President of the State, the Chief Rabbi, the Chief of Staff, the Commander of the Air Force, and many other prominent figures in all spheres of life, were born in Iran or are of Iranian decent, how can this be the case at all? Iranian Jews have been well integrated into the Israeli society, there is no reason to view them as inferiors and, as far as I know, no one views them as such.

There are, of course, people with prejudice, in every community. A nasty remark or jock can be heard here and there. In fact, most immigrants were mocked and referred to with pejorative terms by earlier immigrants. This was true of the immigrants from Germany (in the early 1930s), Morocco and Romania (early 1950s), as well as Ethiopia and the former Soviet Union. There were many jocks about the Iranians (the main theme was to mock their supposed miserliness). While some responded with laughter, many are irritated. But inferior they are not, and they are not being viewed as such.

Iranian Jews have been well integrated into the Israeli society, There is no reason to view them as inferiors and, as far as I know, no one views them as such.

Q ***Are Iranian Jews leaning more toward Orthodox Jewry or more moderate and secular?***

All in all, the Sepharadi (oriental) Jews, Iranian Jews included, are leaning more toward Orthodox Jewry rather than the more secular trends. Yet, this, too, depends to a large degree on the social background of the individual case, the education of the people under discussion etc. It should be recalled, that the Jews from Iran (and other Middle Eastern states), have arrived from very orthodox background, and continued to adhere to such practices in Israel.

Also, while the new spirit of the early days of the State was more secular, there has recently been a process of "return to origins." In fact, the religious parties are stronger today than ever before in the history of Israel. The emergence of Shas (Sepharadi orthodox party) is probably the best manifestation of such a trend, and further contributed to this trend.

Q ***What is the view of Israel's citizens toward religious right groups (Orthodox & Ultra Orthodox)?***

The dichotomy between religious and non-religious, such as the rifts between left and right and rich and poor, are of the most basic challenges facing the Israeli society. Here, too, there are different "religious right groups," and also different views among non-religious Israelis towards orthodoxy in general, and such groups in particular.

Thus, for example, among groups that one may define as "orthodox right groups" you can find groups who are Zionists and groups who are not, some of them serve in the army and others don't. From the perspective of a non-orthodox Jews, there are different approaches to such groups. This dichotomy, in my view, is one of the most crucial issues facing the Israeli society.

Q ***How do you see Iranian Jewish Society in America / Los Angeles?***

I believe that every human being has the right to choose where and how he or she wants to live. I don't view it my right to express opinion about the way others chose to live. My main concern with regard to the Jews in Diaspora is the fear of the assimilation of the young generation, and my hope is that they would maintain their ties with Jewish traditions and with Israel. In a paradoxical way, in the most open and free atmosphere, as the one in the USA, the challenge of loosing the Jewish identity is higher.

Fortunately, the leaders of the Iranian Jewish community are aware of the challenge, and I am impressed to see their efforts to preserve the Jewish identity among Iranian youth. Two trends are of particular significance in this regard: First, the ongoing contact and attachment to Israel; and second, preserving the Persian culture and identity, which for the Iranian Jews also means Jewish culture. In a way, the attachment to Israel and Iran, join to preserve the Jewish character of the Iranian Jewry in America.

During a recent visit to Los Angeles, I have been extremely moved by the solidarity and support for Israel from American-Iranian Jews. It is gratifying to see that people who have made it in the USA, care so much for Israel and open their hearts in support of Israel – helping students, new immigrants, hospitals and various of other charity programs.

Particularly under the current difficult circumstances, such a solidarity and support – moral even more than material – is an important comfort. I was particularly pleased to see the young Iranian Jews attending seminars and lectures, large groups in Netsah Israel Synagogue celebrating Purim and the important activities of such organizations as the Magbit Foundation. Such links are crucial for Israel and extremely important, in my view, also for the American-Iranian Jews.

Q & A with David Menasheri

By Shohreh Nowfar



Q ***Based on your research, What kind of obstacles do Iranian Jews face in Israel?***

As this interview is being conducted during extremely difficult times in the history of Israel, after the events of Passover, and since the Iranian Jews are part and parcel of the State of Israel, I believe the most basic answer to the above question is, that the Jews of Iranian origin who have immigrated and made Israel their home, are basically facing the same goals and difficulties as their brethren who have arrived to Israel from other parts of the world.

To mention just few, they include: strengthening the foundations of the Jewish State of Israel; making the country a more secure and prosperous place to live. On such a basic level, there seems to be no major difference between Jews who have arrived from different Diaspora. The people of Israel share the same goals, shoulder the same responsibilities and face similar difficulties and hardships.

Referring more specifically to the obstacles facing Iranian Jews in Israel, one must make clear to what particular population we are referring? There are, of course, significant differences between the conditions and level of integration of the Iranian Jews who have arrived to Israel prior, or immediately after the foundation of the State of Israel (in 1948), and those who have arrived more recently, mainly after the Islamic Revolution (1979).

The formers have been assimilated to a large degree into the culture of the new state. Many of them are married with non-Iranians, most of their children do not speak Persian and very few of them can read and write Persian. The difficulties that such people are facing are generally similar to those of their fellow Israelis in similar social and economic standing. The fact that their ancestors have arrived from Poland or Iran would make a little difference.

The level of education, occupation, place of residence and income, would be much more significant variants in defining their status and position, rather than place of birth of their parents.

When we look into the narrower group of the new Iranian immigrants to Israel, we again see that all in all, the problems they are facing are not much different from that of other similar groups of immigrants (such as Jews who have arrived from South Africa, Argentina, or the former Soviet Union). The two most basic problems facing them are employment and housing. Employment has become even more difficult because of the recent recession.

No less important, the new comers often find it difficult to adjust into the different culture and language. But experience has shown that within a relatively short time, the new immigrants – Iranian Jews included – usually adjust and find their way. Of course, the current difficulties facing the people of Israel since the renewed Intifada, pressure harder on the new comers. The situation in which suicide attacks are being carried out, innocent people are being killed in restaurants and shopping centers, is difficult for people who have lived here all their life, let alone for Jews who have recently arrived to Israel.

With this said, one might ask whether there is in fact a problem of Iranian Jews in Israel, or particular problems of this community? I would certainly tend to think not! But there are in Israel Jews who come from Iran who face problems, as much as there are such people in other groups in Israel and in any immigrant community.

I would add another word. The ultimate yardstick to measure the integration of Iranian Jews in Israel should not be one that measures the extent to which they have remained attached to Iranian culture and tradition, but rather one that can determine how well they have integrated into Israeli society.

Measured against such a yardstick, the earlier waves of immigrants have been well integrated; and those who have arrived more recently are following suit. Israel does not aim at fully preserving the particular features of each of its components, but rather at allowing each group to preserve some

The Victimized Generation

By: Rozita Ebrami

Whenever, I think of our parents moving from Iran to the US, over twenty years ago, I grow to have more respect for them. I can only imagine how extremely hard it must have been for them. True, they moved here to make a better life for themselves and especially for their children. But, I'm sure it must have not been easy at all. Just imagine, packing up some of their life belongings, and that's if they were lucky enough, moving to a country where the values were so different than theirs, and starting a life from complete scratch. From zero and building it again. Not only did they have themselves to worry about, but, more importantly, their kids and making sure that every one of their needs was met to the best of their ability.

When my friends and I sit down over a cup of coffee, more often than once the topic of marriage comes up, which I truly believe that we have analyzed it to the max. When, one of us asks the group: "Will you move to a different state if you find the right person?" Most of us simultaneously answer: "What?!.....give up my friends and my job?......I'm already established here....It will be very hard for me to start from the beginning again over there.....I just don't think so......." And this is only, a slight possibility of maybe one day moving some where away from LA.

Over twenty years ago, there was also the issue of not every family living in the same city. One lived in Washington. One lived in New York. And one lived in Los Angeles. In Iran, they were used to living very close to each other, where one grandmother lived two houses to your right, the other grandmother lived three houses to your left and you lived in an apartment building where your aunt lived in the unit right above you and your uncle lived in the unit right below you. Our parents were not used to being so far away from their parents, brothers and sisters. This was a new experience for them, especially in a foreign country where they felt so lonely.

So, yes, I do have a lot of respect for our parents for just packing up and moving to a different country and starting a life again from zero. Whether they spoke the language fluently or could barley put two words of English together; whether they were doctors or businessmen, they still had to find a way of providing for their family.

I do have a lot of respect for our parents for just packing up and moving to a different country and starting a life again from zero. Whether they spoke the language fluently or could barely put two words of English together; whether they were doctors or businessmen, they still had to find a way of providing for their family.

Not only was the move hard for the older generation, it was also hard for the younger generation as well. Maybe even harder. Some of us moved to the US around the age of ten where we had a few years of school and came here with whatever Persian traits that we had learned while living in Iran. Right away we were sent to new schools where it seems like, not only we were the new kid on the block, but we were also the only Persian kid in the whole school. We had to fit in very fast. The first thing that we did was to get rid of our Persian accent and started to speak like them. Then our clothing and attitude changed. We wanted a different identity from our parents who could usually be spotted as "Foreigners " a mile away. There were times when people asked me personally where I was from, and being born in the US, I always used that to my advantage and firmly said: "I was born here, but my family is from Iran".

Because we were so young, we learned and became accustomed to an American way very fast. And, although, we were becoming the new generation of Americans, we still had the Persian blood in us, which to this day we have not lost yet.

Going back and forth between school and home was very difficult for us. At school, we were Americans. At home, we were Persians. We were constantly switching roles between the two cultures. And yet we never felt completely comfortable with either one. It was just like a teenager who is too old to play with younger kids, and is not yet old enough to act as a grown up. I can strongly say that this feeling is still with many of us 20 years later. Not feeling completely Persian or American.

Being a teenager in the US in not an easy thing at all. Growing up as a teenager with two extremely different cultures makes it even more challenging. Even though some of us are not teenagers anymore, we still carry that teenage feeling with us on a daily basis. We are constantly being pulled between the two cultures and trying to figure out what's the right way of doing things that effect our lives today.

My parents tell me that our generation is called "The Victimized Generation". And that we should just pick the best one and follow that. I believe that it's easier said than done. There are things about Americans that we love and things about Persians that we can not stand, and vise versa. But, we can not turn our backs to either one. Our day to day life is living as Americans, but the Persian blood will always be with us. It's part of the personality that we grow up with.

New skills and attitudes are needed to confront such psychological warfare and through their indomitability, the Israelis may be providing the world with an important lesson in survival. There is enthusiastic compliance with tightened security measures. Senses are sharpened for anything out of the ordinary - a man or woman walking oddly, a package or bag left unattended, a car parked where it should not be.

The social network survives and dramatic performances, garden parties and social events continue. But a more fundamental social transformation is taking place that has gone largely unnoticed - and that is the acceptance among ordinary Israelis of the vital need for a Jewish state.

In Jerusalem in the same week in which the two suicide bombings occurred, the 34th World Zionist Congress convened. This is the same forum that in 1897 gave birth to Zionism as a political movement, a force decisive in winning independence for the Jewish state fifty years later.

For the half century before the creation of the State of Israel, it operated as a repository for the hopes and dreams of the Jewish people. Since then it has rapidly declined as a political movement, to the extent that members of the Government Press Office, where I went to obtain my press pass, did not even know it was taking place.

But this year's Congress marked a watershed. For 15 years the concept of a distinctively Jewish state has been under assault from mostly left wing ideologues who have argued that Zionism is outmoded and has achieved its aim.

Their movement has become known as post-Zionism. Rather than remaining a distinctively Jewish state, post-Zionism advocates an Israel that should become a state of all its citizens, discarding its distinctive Jewish character and embracing multi-culturalism.

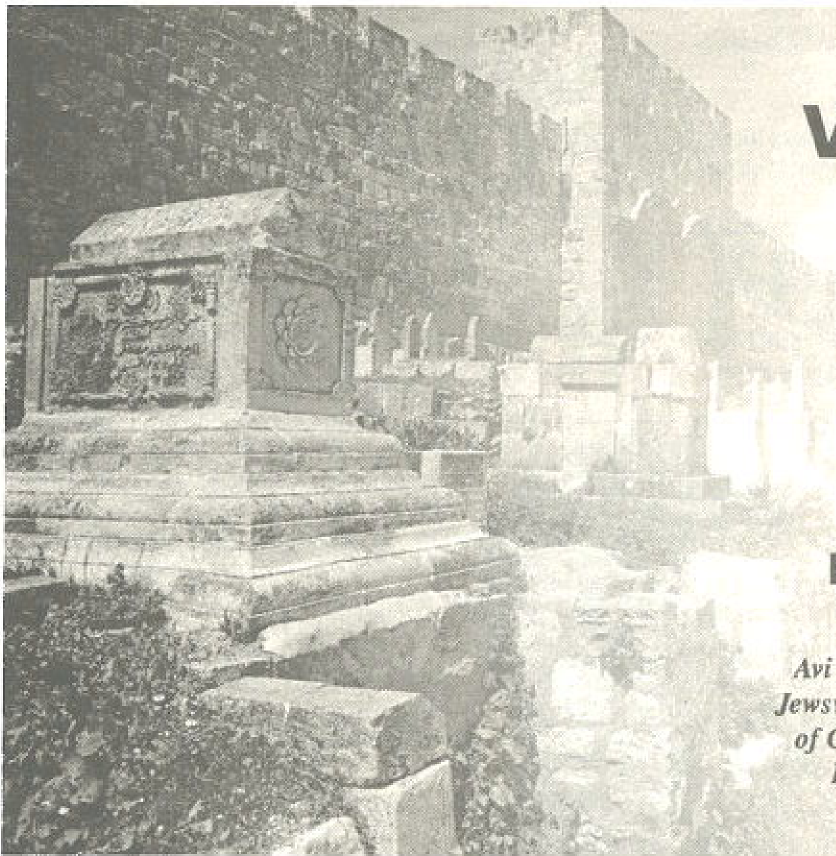
This Congress was expected to be a victory for post-Zionism but the reverse actually occurred. In motion after motion the post-Zionists were defeated, the Congress reaffirming the centrality of Jewish identity to the State of Israel and its indivisible connection to the Jewish nation.

The meaning of this endorsement could not come at a more significant moment. The ideological underpinnings of a state are as vital to its survival as its measures for security. Without believing that the Jewish State has a purpose and a destiny, no measures for individual or national protection will be effective. Ultimately, a state will rise or fall, based on the belief of its people that the state is not only viable but essential to national continuity. The Russians proved this at Stalingrad and the British in London. The Jewish people are now proving it in Jerusalem. They are proving it in the face of a civilian death toll and level of tragedy unknown to its history.

Welcome, then, to the land of life. For if anything is clear, it is the millions of living Jews who will ultimately define the nature and the purpose of the Jewish state. And with such commitment they will also avenge those of their brethren who have been so cruelly murdered.

For many Jerusalemites their city and home has begun to resemble a death trap. A simple excursion to the supermarket now involves a stressful decision as to which shopping hours to avoid. Parents send their children to school on buses uncertain that they will return.





Welcome to the Land of Death

By Avi Davis

Avi Davis is a senior editorial columnist for Jewsweek.com and the author of The Crucible of Conflict: Jews, Arabs and the West Bank Dilemma, to be published in the Fall.

Ben-Gurion Airport these days is eerily quiet, looking and feeling much like the arrival terminal at one of the South American airports I visited in the 1980s. Although not exactly under either curfew or martial law like that city, the similarities are unnerving. Here, for instance, the taxi drivers loll around the taxi ranks playing backgammon and smoking leisurely when once they frenetically competed to win business.

The drive into the city takes hours as cars are checked and rechecked in anticipation of a terrorist bombing warned to take place in the coming days. A pall of gloom hangs over Jerusalem as the city braces for the next wave of carnage. It doesn't have to wait long. On the morning of June 18, a suicide bomber detonates his charge on a bus in the north of the city, killing 20. The next day a bus stop in the suburb of French Hill is hit, resulting in another seven deaths - among them the elderly and the young.

For many Jerusalemites their city and home has begun to resemble a death trap. A simple excursion to the supermarket now involves a stressful decision as to which shopping hours to avoid. Parents send their children to school on buses uncertain that they will return. Taxi drivers refuse to drive behind any large vehicle, particularly a bus, and will take passengers on the most circuitous of routes in order to avoid them. The center of the city, usually so heavily trafficked, is barren of night shoppers and evening strollers - the blood of more than forty civilians nowfreely associated with its famous pedestrian mall. The mere act of living or following a normal pattern of life is loaded with the menace of an untimely death.

How a population adapts to such abnormality is a test of its character as a people. During the London Blitz it is said that after bombing raids that brought devastation to the city, thousands of Londoners would gather in courtyards of bombed out buildings to clear away the rubble and set up tables for card games. The people of Stalingrad, under siege for nearly three years by the occupying Nazi army and reduced to eating weeds, developed the habit of planting flowers in the casings of spent shells. At Gamla, a northern Judean city besieged by the Romans in 66-67 A.D, archeologists have uncovered pottery shards indicating that philosophical debate and learning proceeded furiously even in a situation of enormous privation.

Israelis are confronted with the same daily challenges as those besieged people. While not barricaded behind walls or bombarded from the air, the Israelis face a parallel existential threat of extinction. There is no doubt that the organizers of Palestinian terror understand this. They fully appreciate that suicide bombs cannot win battles; but operate as a psychological weapon of enormous power. It instills in the threatened population the message that no matter where you go, nor what you do, you will not be safe. Better, the suicide bomber argues, to surrender than endure such uncertainty.

Now you are the first Israel man in the world whose wife can call him an astronaut and he won't be ashamed

"That's true. Here in America they give astronauts great respect. In Israel the concept of astronaut has developed an image of something that isn't quite stable."

This "unstable" image even exists among his commanders in the Air Force. "A month after I got the first phone call," Ramon remembers, "I knew that the time came for final selection. My immediate commander was Dan Helutz, then the head of IDF headquarters and today commander of the Air Force. There were a few candidates for the job, and a forum from the corps was assembled to make the selection, like they select a wing commander or a base commander. I sat at home and waited for the announcement. After the choice was made, Dan Helutz left the meeting and phoned me "Hey Astronaut" he said, and hung up.



"... I feel I am a representative of the whole Jewish people ..."

-- Ilan Ramon

FROM THERESIENSTADT TO SPACE

According to tradition, every astronaut is entitled to take with him ten items that have been part of his life or have influenced him, and also 20 personal articles. All these items are placed in the shuttle's holding bay, and when the crew returns to earth they are returned to the owners attached to a special certificate from NASA that confirms the articles returned from space.

Nine of the items that "influenced" Ramon are no surprise: a flag from the president, an Israel Air Force flag, an Air Force Museum flag, flags of the cities of Ramat Gan (where he was born) and Beersheva (where he grew up), a flag from the Blich school in Ramat Gan. The exceptional article is a painting by the young man Peter Ginz, who was murdered by the Nazis in Auschwitz in 1944. Two years before then, at age 14 in the Theresienstadt camp the young man painted a special picture of the earth as seen from the moon. Ramon, the son of Shoah survivors, received this painting after approaching Yad Vashem, and asking for an article that would reflect on his flight to space. This was reported to Peter Ginz's niece, who responded with great emotion. "Peter did not merit to know that man would reach space, but his painting will reach space," she said.

Other items that he will take with him: a piece of jewelry that he made for his wife Rona in the symbolic shape of the shuttle, in which he placed a precious stone, his children's watches, special food, and a small finger made of silver for reading a Torah scroll.

Are You Religious?

"Not at all. But when I got here I felt that I am a representative of the state of Israel and the IDF. After I visited the Jewish organizations here and met many Jews I feel I am a representative of the whole Jewish people, also religious Jews."

Did you ask NASA for Kosher food?

"I asked them to check the possibility of taking kosher food. They checked and found someone who makes kosher food in sealed bags. In the shuttle I won't eat only kosher food, but I have taken pains that in my meals there won't be meet and milk together."

In one of the events in which he appeared in Florida there were two rabbis. At the end of the event, in a discussion that developed between them, the question of observing the Sabbath on the shuttle came up. The main problem that was formulated: according to which clock would it be determined when the Sabbath began. One must remember that at the moment the shuttle enters its path around the globe it will be flying at an astonishing speed of 480 km per minute, 28,800 km per hour. This speed is achieved without engines, but by the force of the inertia of the very powerful entry into space. The shuttle will be flying at a height of 240 km over the globe and will circle the globe every 90 minutes.

According to which clock therefore, would the start of the Sabbath be fixed? Ramon suggested that life in the shuttle be conducted according to the Houston clock.

You are already training for four years to fly into space, and here come two millionaires, pay the Russians $20 million and after two weeks they fly to the Space Station. So why all the noise about what you are doing?

"The difference is very great. They slept on the space station and didn't do a thing. I am flying into space and I am doing things that hundreds of people, perhaps thousands, have invested beforehand their best years for the purpose of research. You spoke earlier about worry. My greatest worry is that is not to make a mistake in these research projects. One small mistake can screw up decades of work. That is my biggest worry."

Ramon isn't exaggerating. Right after entering orbit around the globe Columbia will become a sophisticated research laboratory, and most of the people in its crew will work 16 hours a day on 140 varied scientific experiments in physics, chemistry, astronomy, medicine, and biology just to name a few.

Ramon will work on many of the 140 research projects, also including the Israeli research project from Tel Aviv University: by means of a sophisticated camera he will photographs particles of dust in the Mideast, the source of which are storms in the Sahara desert. The researchers think that these particles of dust have an important part in the question of global warming and the accumulation of precipitation in clouds.

HOUSTON, WE HAVE AN ISRAELI



This summer, Ilan Ramon will become the first Israeli astronaut to blast off into space. Shortly before his history-making journey, we sat down with him to discuss what he will eat, how he will sleep, and how he's preparing for it all.

By Eitan Amit/Jewsweek.com

Three years ago Col. Ilan Ramon wrote a letter to Ezer Weizman, then Israel's president. "Mister President," the letter said, "whatever happens when the time comes for my launch into space, I invite you to be present for it. Please come". In less than a month Ilan Ramon is expected to be the first Israeli astronaut of all time, unless you take into consideration the way Elijah the prophet rose to heaven in a storm. This week, when we visited him in the big space center in Houston, Texas, he remembered this letter. "Weizman wrote me a lovely letter in reply at that time: "you are making me jealous of you".

Ramon mentioned this in reply to my question about which people would not be with him at the launch, which is planned for July 19th, from Cape Kennedy Florida, and whose absence he regrets very much. Weizman's was the first name Ramon brought up. "If I wanted someone to be at the launch, it was Ezer. He was a founder of the Israel Air Force and one of its first pilots. To my regret he cannot come, for health reasons."

A week before the launch, when the astronauts will be transported from Houston to Florida, they will be placed in complete isolation. Ramon will not be allowed to see his four children, Assaf (14), Tal (12) and Yiftach (9) and Noa (5). His wife Rona will be the only one who will be permitted to see him, after she goes through a medical examination to make sure she doesn't infect him with the flu or another illness.

The journey of the space shuttle Columbia which will carry Ramon to space in the company of six American astronauts, two of whom are women, will last 16 days.

Recently, he celebrated his 48th birthday. He looked and sounded very relaxed, perhaps too relaxed. For who is he about to fly into space in less than a month? "A little excited? Perhaps. Nervous. No. I am not nervous. Perhaps this will happen when the time for the launch approaches", he said.

The Possibility of an accident, God Forbid, has not occurred to you?

"I have been in the Air Force for 30 years. Many of my good friends were killed in those years. I was also involved in jet accidents, two of them bad ones, in which I was forced to eject. The crisis of the accidents and the fear is already behind me."

The process that turned Ilan Ramon into an astronaut started in March '98. One evening the telephone on Colonel Ramon's desk rang. He was then head of the weapons department in the Air Force headquarters. "Do you want to be an astronaut?" the man on the other end of the line asked him. It was from someone high up in the Air Force.

"Stop the jokes," Ramon replied. "Me an astronaut? You're an astronaut." "No, it's serious. Eitan Ben Eliahu (then Air Force Commander,) asked me to locate candidates," the speaker explained.

"Seriously?" Ramon replied. "Definitely I'm interested, but let me go home to ask my wife."

This week Ramon remembered that he traveled home particularly slowly. In his head, words came up like astronaut, space, moon. "Movies I'd seen passed through my head, the stories about the first astronauts."

Table of Contents



Q&A with: David Menasheri



IRANIAN JEWISH CHRONICLE
(CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by:
Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, California 90212
Telephone: (310) 843-9846
Facsimile: (310) 843-9266

Editor-in- Chief: Dariush Fakheri
Managing Editor: Hooshang Ebrami, Ph.D.

Contributing Writers (English Section):

Sam Yebri
Pooya Dayanim
Faryar Nikbakht
Shohreh Nowfar
Karmel Melamed
Rozita Ebrami
Sammy Simnegar
Rebecca Eslamboly
Sharonah Nourhayan
Houman Kashani

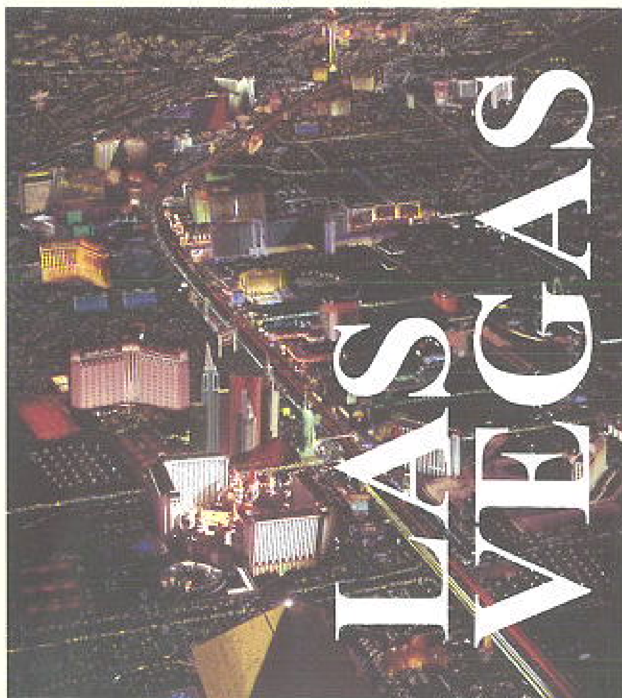
Graphic Designer (English): Jorge Pringles
Graphic Designer (Farsi): Minoo Hamodot
Marketing/Promotions: Lily Kahen
Public Relations: Asher Aramnia

With the help and cooperation of other board members:
Saeed Banayan, Asher Aramnia, Fred Fouladi.

Annual basic subscription rate is: $26.00.
Single copy: $3.00 U.S. Currency Only.
For subscription please call: 310-843-9846.
Second-class postage paid at Los Angeles, California.

از رحیم

بالا ترین رشد جمعیت وکمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر





بشنوید می‌توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه‌گذارانی که میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من سرمایه‌گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می‌توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۷۰۲-۹۱۴-۱۸۳۶

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879

NON-PROFIT ORG
U.S. POSTANGE
PAID
Permit No. 5013
Santa Clarita, CA